



به پیش

ارگان سیاسی - تیوریک
سازمان انقلابی افغانستان

شماره سوم

جدي ۱۳۸۸

تحليل طبقات جامعه افغانستان

سرآغاز

کارل مارکس پیشوای پرولتاریای جهان، فلسفه علمی اش را با دو خصلت عملی و طبقاتی از فلاسفه دیگر متمایز ساخت. این علم صرف برای تفسیر و بیان پدیده ها نه که برای تغییر آن ها تدوین شده است، به این خاطر ارزیابی تمام پدیده ها در پرتو این علم طبقاتی بوده و معتقد است که هیچ چیزی در جهان غیر طبقاتی نیست. انقلاب که سرنگونی یک طبقه و جانشینی طبقه دیگر به جای آنست، بدون یک حرکت عملی ناممکن بوده و زمانی به پیروزی می رسد که پیشاهنگان انقلاب میان دوست و دشمن مرزکشی واقعی نمایند و این فقط با ارزیابی طبقاتی میسر شده، در غیر آن به سر رساندن انقلاب پرولتاریایی ناممکن می باشد.

این طبقات شامل دوستان، دشمنان و نیروهای بین الینی اند. کمونیست ها بعد از تشخیص، نیروی خودی را گسترش داده، نیروی بینایی را جلب و دشمن را به اعلی درجه تجرید می نمایند. لذا برای گام عملی این پراتیک، ضرورت به تحلیل طبقات عمیق جامعه ای که در آن انقلاب می کنند، داشته و روی این تحلیل می توان تشخیص کرد که دوستان و دشمنان طبقاتی شان کی ها اند، انقلاب از کجا آغاز می گردد و مرحله انقلاب چیست.

سازمان انقلابی افغانستان که یک سازمان مارکسیستی و معتقد به انقلاب جهانی پرولتری است و این انقلاب را بنابر تحلیل مشخص از اوضاع مشخص ابتدا باید در افغانستان پیروزمندانه به سر برساند و بعد با انقلاب پرولتاریایی جهانی پیوند بزند، لذا ضرورت چنین تحلیلی را جداً احساس کرده و معتقد است که بدون آن نمی توان قدمی درین راه گذاشت. از نظر تاریخی یکی از مشکلات اساسی جنبش انقلابی افغانستان این بوده که هیچ یک از سازمان ها و تشکلات وابسته به این جنبش تا حال قادر به چنین تحلیلی نشده، این سازمان ها بدبختانه خود را فقط به تحلیل طبقات جامعه چین مقید دانسته و آن را برای انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالستی در افغانستان بسنده دانسته اند. درحالیکه چنین الگوبرداری میمون واری با تمام تفاوت هایی که میان این دو جامعه (چین و افغانستان) وجود داشته و با تمام ضرورت مطالعه آن (شباهت های کلی نیز میان آن ها وجود دارد) باید به تحلیل طبقات جامعه خود می پرداختند. گرچه سیر تاریخی رشد سرمایه داری در افغانستان، کتاب با ارزشی است که سازمان سرخا آن را نوشت و در دسترس جنبش انقلابی افغانستان قرار داد، اما هر کمونیست آگاه به سادگی این را می داند که چنان نوشته ای هرگز نیاز ارزیابی طبقاتی امروز جامعه ما را برآورده نمی تواند و به این خاطر سازمان انقلابی افغانستان تصمیم گرفت تا به ادامه کار تیوریکش، «به پیش» شماره سوم را به این موضوع اختصاص دهد. با اینکه می دانیم ارزیابی دقیق طبقاتی جامعه ما با جابجایی ها، مهاجرت ها، ورشکستگی های دهات و تغییر در وضعیت طبقاتی شهرها درین ۳۰ سال، کار مشکلی خواهد بود، اما باور داریم که با تمام کمبودها، این نوشته می تواند درین عرصه گام مهمی به جلو تلقی گردد. با اینکه برخی از سازمان ها و تشکلات چپی که یا بر آستان تروتسکیزم سر می گذارند و یا شرمیده شرمیده، رگه هایی از آن را در نهاد خود حمل می دارند، جامعه افغانستان را سرمایه داری ارزیابی کرده و مرحله انقلاب را سوسیالیستی می دانند، اما سازمان انقلابی افغانستان به این باور است که جامعه ما مستعمره و نیمه فیودالی است و هنوز برای رسیدن به سرمایه داری باید فاصله و زمان بسیاری را طی کند، هر آن که ادعای مارکسیست، لنینیست بودن را دارد، می داند که جامعه ما مثل سایر جوامع بشری لحظه ای درنگ نداشته، پیوسته تلاش دارد تا سد نیمه فیودالی کنونی را عبور و پا به دوران سرمایه بگذارد. این هم برای هر انقلابی آگاهی روشن است که در شرایط کنونی فرهنگ فیودالی بر جامعه ما چنان سایه افکنده که لحظه ای از مقابله با ورود فرهنگ و روند سرمایه داری که یا به صورت طبیعی با ابزار سرمایه داری و یا به وسیله سرمایه های بیرونی در حال نفوذ به داخل کشور ما است، درنگ نمی ورزد. این مقابله با فرهنگ فیودالیت، سنت ها و باورهای قبیله ای، احکام دینی و مذهبی، دانش ستیزی، زن ستیزی، مبارزه در برابر دموکراسی لیبرال و نهادهای جامعه مدنی بورژوازی و دهها مورد دیگر به خوشنبتارترین شکلی صورت میگیرد و یا با گلوله و تفنگ با امارت سازی، مکتب ویرانی، به دار زنی ابزار نشراتی، حرام دانستن صدای موسیقی، حرام دانستن صدای کفش زن، حلق و دست بردن، اندازه گیری ریش و سنت و دهها مورد دیگر به پیش برده می شود. درین جدال از یک طرف فرهنگ

بورژوازی که بیشتر با مدافع متجاوزان در بخش های فرهنگی، تولیدی و خدمات همگانی تبارز می یابد، تلاش می نماید که در هماغوشی با برخی از ملاکان ارضی، رهبری جامعه، دولت و سرمایه را به دست گیرد و از جانب دیگر نیروهای فیودالی با حفظ فرهنگ سنت گرایانه (آن را فرهنگ اصیل افغانی تبلیغ می نمایند) و روابط فیودالی دین سالاری، زن ستیزی و ملیتی وضعیت حاضر را حفظ دارند و این جنگ تا زمانی که یا مناسبات فیودالی به صورت موقت روند سرمایه داری را کند نماید و یا پیروزی کامل سرمایه داری ادامه خواهد یافت.

برخورد های مسلحانه و رشد بسیار بطی سرمایه داری در کشور ما نشان می دهد که نیمه فیودالی اینجا نسبت به بسیاری از کشورهای جهان سخت جان تر عمل می کند، مخصوصاً که در اینجا دین و مذهب بیشتر توانسته از ناآگاهی توده ها سود ببرد و با نوعی اختلاط و آمیزش دین با سنت، مناسبات فیودالی را سنگینی تر بسازد. علاوهً افغانستان کشوریست که در تمام جهان فقط سومالیا از آن فقیرتر است. حتی یک شهر در کشور ما هنوز شباهت به شهرهای بورژوایی ندارد و دهات کشور با همان جو های قرون وسطایی، خانه های پخسه ای، محروم از برق، آب آشامیدنی صحی، تشاب صحی، فاقد شفاخانه و کلینک، محروم از معلم و مکتب معیاری (هزارم حصه جوامع بورژوایی) و غیره قرار دارد. بیش از ۹۰ در صد زنان و دختران حق بیرون شدن از خانه را نداشته، صلاحیت ازدواج و ابراز حرفی بر سرنوشت خود را ندارند و برای برداشتن چنین فرهنگ و مناسباتی فقط انقلاب دموکراتیک نوین و بالاخره انقلاب سوسیالیستی پاسخگو بوده می تواند، نه اینکه یکروزه چنین جامعه ای را سرمایه داری نامید و خود را راحت ساخت. این ارزیابی کورکورانه و دگماتیک جز اینکه انقلابیون را به ترکستان برد واز وظایف اصلی انقلاب که همانا راه محاصره شهرها از طریق دهات است، منحرف نماید، چیز دیگری بوده نمی تواند.

سازمان ما با این باور استوار و خلل ناپذیر که افغانستان کشور مستعمره- نیمه فیودالیست، اینک عزم و اراده ارزیابی طبقاتی آن را نموده و معتقد است که طبقات کارگر، دهقان، خرده بورژوازی، ملاک ارضی، بورژوازی ملی، بورژوازی کمپرادور این جامعه را ساخته، هیچ یک از باشندگان آن ازین دایره طبقاتی خارج نیست. ما درینجا کوشش خواهیم کرد تا وضعیت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک ازین طبقات را در میان جامعه و موقف سیاسی آن ها را در انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی به ارزیابی بگیریم.

و ما با این باور که در شرایط کنونی جامعه افغانستان مستعمره- نیمه فیودالی است، اینک به تحلیل طبقات شش گانه آن پرداخته، بعد شرایط خاص تاریخی افغانستان و مرحله انقلاب را ارزیابی می کنیم. درین میان ابتدا به ارزیابی بخش های زراعت (قبل از ارزیابی دهقانان و ملاکان) و صنعت و تجارت (قبل از ارزیابی کارگران، بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی) پرداخته و بعد طبقه خرده بورژوازی را ارزیابی می کنیم و در آخر به بررسی چند نیروی اجتماعی می پردازیم.

مناسبات فیودالی (دهقانان و زمینداران)

جامعه ما مثل سایر جوامع بشری در دوران کمون، بردگی و فیودالی، زندگی خود را از طریق زراعت و مالرداری با ابزار عقب مانده زراعی به پیش می برد. در دوران بردگی که برده ها توسط برده داران به وحشیانه ترین شکلی استثمار می شدند، با رشد ابزار تولید در درون جامعه بردگی و ورود مناسبات فیودالی با دو طبقه اصلی دهقان و فیودال؛ بردگان (غلام و مخصوصاً کنیز) به عنوان طبقه انتقالی تا مدت ها در جامعه تپیک فیودالی ما وجود داشت، که اولین بار با فرمان شاه امان الله مبنی بر لغو برده داری تا حدی از میان رفت و با این فرمان تنها در پایتخت، ۷۰۰ غلام و کنیز از خانه های اشراف بیرون شده، آزادی خود را گرفتند. اما فروش دختران تا حدی همچنان باقی ماند و مخصوصاً دهقانان فقیر برای زنده ماندن در ایام تنگدستی دست به فروش دختران شان می زدند و این فروش در خشکسالی ها و قرضه های دوامدار زمینداران تا همین سال ها وجود داشت، اما فروش پسران که دیگر ممکن نیست با قواعد برده داری زیر کنترل گرفته شود، تا حدی از میان رفته است. مردم در قحطی سال ۱۳۴۹، در درگیری های تنظیمی، در زمان حاکمیت طالبان و همین دو سال قبل (۱۳۸۶) نیز به خاطر فقر و نداشتن لقمه نانی دختران شان را سودا کردند.

با گذار دوران بردگی به فیودالی؛ دهقانان، چوپانان و پیشه وران زندگی همگونی داشته، دهقانان با پرداخت بهره مالکانه برای فیودالانی که زمین و ابزار تولید را در اختیار داشتند، پرداخت مالیه برای دولت فیودالی، شرکت جبری در بیگاری های فیودالان و دولت، آذوقه رسانی در رباط های کثیر کشوری، شرکت در جنگ های فیودالی و غیره، به بدترین شکلی استثمار می شدند. اما ریفورم های شاه امان الله که ستم بر اکثریت ساکنان جامعه (دهقانان، پیشه وران و مالداران) را سبک ساخت و در آن مالیات جنسی به نقدی مبدل گشت، خریداری غله به وسیله دهقانان و انتقال شان به قشله ها لغو گردید، آذوقه رسانی اجباری توسط دهقانان به رباط ها ملغا شد، اجاره داری جمعاوری مالیه توسط فیودالان و واسطه بودن فیودالان میان مالیه دهندگان و مالیه گیران لغو گردید و این وظیفه مستقیماً به ماموران دولتی واگذار شد؛ تشکیل قریه داری و پرداخت غله به قریه داران از سوی دهقانان ممنوع قرار داده شد، سرشماری مال مواشی آغاز و اخذ مالیه بدون سرشماری ملغا گردید، کار اجباری و بیگاری لغو و تکس های سنگین بازار بر پیشه وران برداشته شد، تا حدی ستم بر دهقانان را کاهش داد و دست فیودالان در استبداد بر دهقانان مقداری کوتاه شد و لابد زمینه احیای مناسبات سرمایه داری تا حدی مساعد گردید. به این خاطر باید گفت که گرچه این ریفورم ها قادر به شکستن کمر مناسبات فیودالی نشدند، اما بر پروسه تضعیف روند آن و نطفه بندی مناسبات سرمایه داری اثرگذار بود.

با شکست ریفورم های شاه امان الله، وضعیت قبلی در مناسبات ارباب رعیتی کشور تا حدی دوباره حاکم گردید، دولت های اشراف بعدی با حواله مالیات کمرشکن، دهقانان را به ستوه آورد و به این خاطر در برخی از مناطق کشور زارعان بر مالیه نام «غم» نهادند که در بسیاری از مناطق کشور تا حال مالیه زمین و مال مواشی را «غم» می نامند. اما فابریکه هایی که شاه امان الله از کشورهای اروپایی خریده بود و عده ای وارد و تعدادی بعد وارد گردیدند، آرام آرام مناسبات سرمایه داری در درون جامعه فیودالی آغاز به شکل گرفتن کرد. با اینکه این نطفه در دوران شیرعلی خان با ورود ماشین خانه، خود را نشان داده بود، اما در زمان امان الله خان تا حدی پرورش یافت و بالنده گشت که بعدها در دهه ۲۰ و ۳۰ خورشیدی در بخش های تجارت و تولید دولتی و بخش خصوصی کارگران افغانستان به عنوان طبقه عرض اندام نمودند و از آن به بعد افغانستان به کشور نیمه فیودالی - نیمه سرمایه داری مبدل گشت.

رشد مناسبات سرمایه داری که در درون فرهنگ قوام یافته فیودالی با سنت ها، دین مداری ها و زن ستیزی ها، به سختی جان کنی می کرد، در جنگ با فیودالانی که هم بر قدرت بودند و هم دولت های کوچک فیودالی را در دهات در اختیار داشتند، به کندی پیش می رفت. هر اقدامی در جهت پا گرفتن فرهنگ بورژوایی با رویارویی های گوناگونی که بیشتر در مقابله با آزادی های مدنی؛ مقابله با رشد مکاتب و گسترش تحصیل، مخصوصاً تحصیل دختران؛ خفه نگهداشتن کوچکترین صدای مطبوعات آزاد، سرکوب هر نوع

گرایش برای تأسیس حزب و تشکلات دیگر سیاسی و اجتماعی رو به رو بود و درین میان ملاها که کمتر منافع شان را در مناسبات جدید می دیدند، با شدیدترین لحن و فتواهایی به جنگ بر می خاستند.

عموماً فیودالان بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۷۵ هزار جریب زمین در اختیار داشتند. آنان سالانه تا ۱۵۰ دهقان را استثمار می کردند. در پایگاه ملوک الطوایفی خود نه تنها دهقانان بی زمین که پیشه ورانی چون سلمان، نجار، آهنگر و جولا را نیز بهره کشی می نمودند و این تمثیل تا حدی برای فیودالان مهم بود که گفته می شد تا چنین ترکیب اجتماعی در محل وجود نداشته باشد، از نظر شرعی نماز جمعه در آنجا خوانده شده نمی تواند. این فیودالان افراد مسلحی در اختیار داشتند؛ شکست و بست مردم را خود می کردند؛ بدون اجازه آنان کسی به دولت عریضه داده نمی توانست؛ کسی حق ازدواج فرزندان شان را بدون اجازه ملاک نداشت؛ کارهای دولت در محل باید به مشوره و حتی اجازه خان صورت می گرفت؛ برخی از آنان میان کوچی ها نیز «جمعی» خود را داشتند، زندان و شکنجه می کردند و کشتن هر یک از افراد محل نیز برای خان مشکل تمام نمی شد؛ کسی نمی توانست از حکم ارباب سرکشی کند، کمر دهقانان زیر بار بیگارهای فرسایشی خم می شد؛ اکثر کرسی های پارلمان در اختیار اینان قرار داشتند؛ ملک و میرآب به اجازه خان ها گرفته می شد؛ عموماً خوانین دارای چند زن و فرزند بودند و برای رفت و آمد بر زمین و یا شهر از اسب استفاده می کردند و غیره.

فیودالان مشهور در دوره هایی بعد از شاه امان الله که توسط دولت حمایت می شدند، چون حاجی سلطان محمد خان فراهی، سردار محمد علم خان سنجرانی نیمروزی، میرزمان خان کنری، حاجی امان الله خان نیمروزی، امین الله خان لوگری، حاجی شاه علم خان طاهری هراتی، مجددی، گیلانی ها، سید کیان، ایشان های آهن دره تخاری، حسن خان کاموی ننگرهار و غیره که هر کدام حکومت های کوچک ملوک الطوایفی برای خود داشتند؛ وضعیت طبقاتی آن دوران را به خوبی تمثیل می نمودند. این فیودالان با در دست داشتن زمین و ابزار تولید به چنین قدرتی رسیده بودند، اما در نقاطی از کشور، مخصوصاً در دامنه های کوه ها که فیودالان از زمین های وسیعی برخوردار نبودند، با استفاده از قدرت میراثی خانوادگی که از نسل ها برای شان به میراث مانده، حکومت های محلی فیودالی را در میان قبیله بر پا و نزد دولت مرجع حاکم قبیله شناخته می شدند، مثلاً خیبرخان و اعظم خان در شینوار که هر یک از بیست جریب زمین اضافه نداشتند، اما به عنوان مرجع قدرت به حساب می آمدند. در نقاطی از کشور حفظ بخش هایی از سرحد به این فیودالان سپرده می شد. این فیودالان درین بخش خط مرزی دست باز داشتند و دولت هم از سوی سرحد خود را مطمئن احساس می کرد. مثلاً سردار محمد علم خان در چاربرجک نیمروز و شهنواز خان بومدی در سرحد قلعه کاه فراه به این کار گماشته شده بودند. دولت اشرافی آن زمان که بر فرق این سیستم قرار داشت، خان ها را یگانه حامی خود به حساب می آوردند و شاه و صدراعظمان در سفرهایی که به ولایات داشتند، با اینان ملاقات می کردند و کوشش می نمودند تا در کسب رضایت «خوانین» کوتاهی نکنند.

با اینکه اشرافیت حاکم آن زمان به تمام فیودالان کمک می کرد و دست شان را در هر جنایتی نسبت به توده های دهقان باز مانده بود، اما از نظر ملیتی و مخصوصاً عشیره ای در میان شان تفاوت قایل می شد. خوانین پشتون نسبت به غیر پشتون ها در دربار از حمایت بیشتری برخوردار بودند. در میان پشتون ها درانی ها نسبت به غلجایی ها منزلت بالاتری داشتند. در میان درانی ها، محمدزایی ها و بارکزایی ها قدرت بیشتری داشتند و مخصوصاً برای محمدزایی ها که «سردار» نامیده می شدند، مستمری خاص ماهوار درنظر گرفته شده بود و عموماً جنرالان اردو را محمدزایی ها می ساختند. بر طبق فرمان های شاهی بهترین املاک فیودالان دیگر به خوانین بارکزایی اهدا می گردید. تلاش های بسیاری صورت می گرفت تا برخی از پشتون ها به شمال کوچانده شوند تا زمین های حاصلخیز این منطقه به فیودالان این ملیت تعلق بگیرد. اشرافیت حاکم، فرزندان خوانین غیر پشتون را به دربار آورده، ظاهراً زیر نظر و پرورش قرار داده، اما در اصل آنان را به طور یرغمل نزد خود حفظ می نمودند تا از یکسو از مخالفت احتمالی این خوانین با دربار جلوگیری کنند و از سوی دیگر به پرورش نسل جدید طبقه خود پردازند. اینان را غلام بچه های دربار می نامیدند و همین ها بودند که در زمان حبیب الله خان بخش مهم مشروطیت اول را ساختند که عده ای از آنان به وسیله امیر اعدام شدند. این یرغمل گیری از یک طرف

رقابت و کشمکش میان فیودالان و از سوی دیگر ترس دربار از آنان را به نمایش می گذاشت.

فیودالان علاوه بر اینکه مورد حمایت دولت مرکزی قرار داشتند؛ اسلحه و زندان نیز در اختیار داشتند، با زور حاکمیت می راندند و در کنار آن از حمایت جدی دین و روحانیت نیز برخوردار بودند. فیودالان با دادن غله، خانه و پول به ملاها زندگی آنان را تأمین می نمودند و به این خاطر هیچ نشانی مبنی بر اینکه ملاها گاهی در ضدیت با حاکمیت فیودالان چیزی گفته و یا حرکتی کرده باشند، در دست نیست. برخی از روحانیون خود زمین و جایدادهای وسیعی داشتند و فیودالان مشهوری بودند، چون میاگل جان آقای تگاب، ژدوجان آقای هلمند، پیر گیلانی، صبغت الله مجددی، سید کیان، ایشان های آهن دره و غیره که مخصوصاً خاندان های گیلانی و مجددی همیشه در کنار قدرت می چریدند و با امپریالیست های انگلیسی در رابطه نزدیکی قرار داشتند و از سوی امپریالیست ها به عنوان مزدوران سر به زیر مورد استفاده قرار می گرفتند. در سطح کل کشور «سیستم پیر مریدی» حاکم بود و طریقه های سهروردیه و قادریه در میان دهقانان و طبقه متوسط پیروان بسیاری داشتند. بعدها بابه جان (توسط خاد حمایت و تمویل می شدند) در کابل از سرتاسر کشور، مخصوصاً در میان افسران متقاعد پیروان بسیاری پیدا کرد. مجموعه «برادران» که مقر شان در هرات بود و به وسیله ملا موسی که از فراریان سنی ایران در هرات بود و بعد توسط عوامل ایران طی انفجاری به قتل رسید و جوانان خرده بورژوازی افغان را هدف قرار می داد، عده بسیاری را در غرب کشور به چنین دامی انداخته بود.

ملاها عموماً از منافع فیودالان دفاع می کردند و هر گناه آنان را نادیده گرفته، بعضی از فیودالان یکی از دختران خود را که مثلاً از چندمین زن ناخواه شان بود، به ملایی می بخشیدند و به اینگونه موقعیت خود را در میان ملاها بیشتر تثبیت می کردند. زمانی که شاهان، شهزادگان و اراکین بلند پایه دولتی و فیودالان ملوک الطوائف چندین زن می گرفتند و با زنان و کنیزان بسیاری در حرم محشور بودند و به اعمال ضد دین و شریعت دست می زدند، ملاها با هزار توجه این کار آنان را شرعی جلوه داده، از طرق گوناگونی به حمایت از آنان برمیخواستند. امیر حبیب الله خان که در حرمسرا سه صد زن رسمی و غیر رسمی داشت و بالاخره چنان در حرم فرو رفت که روزها گذاری به دربار نمی زد و «داکتر الله جویای هندی» شب و روز به ساختن شربت های تقویت جنسی برایش مصروف بود. ملاها در برابر زنجاری شاه خود را چپ گرفته و در طول دوران طولانی سلطنت او حتی یکبار هم بر او اعتراض نکردند و همه با یکصدا به نام «سراج الملت والدین» برایش خطبه می خواندند و او را «ظل الله» می نامیدند. اما وقتی شاه امان الله غازی مستمری این انگل های جیره خوار را ملغا کرد، او را تکفیر کردند و بعد برای به قدرت رساندن نادرخان که حمایت انگلیسی داشت، از جان و دل تلاش نمودند. به اینصورت روحانیت و فیودالیزم یکی حافظ منافع دیگری بوده و متحدانه به استثمار توده های مردم می پرداختند.

بعد از کودتای ۲۶ سرطان و اعلان جمهوری، داوود خان برای به اصطلاح شکستن کمر فیودالیزم، «قانون مالیات مترقی» را وضع نمود. بر طبق این قانون هر مقدار زمین زمیندار که از اصل مالیه دهی آن اضافه میشد، از او گرفته و با بلند رفتن سطح زمین، گراف مالیه هم بالا می رفت و به این صورت داوود خان می خواست تا فیودالان بزرگ به رضایت خود زمین های اضافی و غصب شده را رها کنند تا بر دهقانان تقسیم گردند. گرچه بسیاری، این قانون را فیودال شکن فکر می کردند، اما مالیات مترقی در عمل باعث استثمار بیشتر دهقانان می شد، چون با این قانون فیودالان فقط زمین هایی را که بیشتر از آنچه در قباله داشتند (مخروبه، مازاد و غصب شده) رها می کردند و اصل زمین حاصلخیز خود را حفظ کرده، برای رفع خساره مالیات بلند، سهم دهقانان را از حاصل زمین کاهش داده و شدت استثمار دهقانان را با پرداخت بیشتر بهره مالکانه افزایش می دادند، مخصوصاً که در آن سال ها خشکسالی های مفرطی جریان داشت و دهقانان بسیاری بیکار شده و برای دستیابی به کار به ایران فرار می کردند. قانون مالیه مترقی با اینکه به قصد تضعیف فیودالان و در نهایت تضعیف حاکمیت شان در دهات و تقویت حکومت مرکزی طرح گردید، اما در حمایت از زندگی دهقانان در آن چیزی ذکر نشده بود. کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، مجال تطبیق مالیات مترقی را از داوود خان گرفت. دولت مزدور خلقی با به قدرت رسیدن با عجله کم نظیری در فرمان شماره هشت خود، «اصلاحات ارضی» را اعلان کرد. این برنامه هیچ شباهتی به اصلاحات ارضی کمونیستی

نداشت (اصلاحات ارضی رژیم خلقی به ارزیابی دقیقی نیاز دارد که به جایش به آن خواهیم پرداخت) و مزدوران خلقی با آنکه کوچکترین آگاهی از وضعیت دهقانان، ملاکان، زمین، حقابه، ابزار کار، معیشت و سنت های رایج و تأثیرات عمیق دین در اذهان مردم را بدانند، به طور مسخره ای در هشت ماه این کار پیچیده را به اتمام رساندند. این اصلاحات توسط افرادی از اعضای حزب رهبری می شد که نه دهقان و زمین را می شناختند و نه از ماهیت فئودالیزم و چگونگی برخورد با آن کوچکترین شناختی نداشتند، این کارگزاران بی مایه، زمین بدون آب، بدون تخم و ابزار کار را به دهقانانی تحویل می دادند که در زندگی شان آهی نداشتند و معلوم نبود چگونه این زمین را کشت کنند. تعیین حقابه از مشکلات دیگری بود که حداقل راه حل آن سنجیده نشده بود و وقتی روس ها خلقی ها را کاغذ تشناب کردند و پرچمی ها را به قدرت رساندند، با «مشئ مصالحه ملی» نه تنها اصلاحات ارضی مسخره «نابغه شرق» را به دور انداختند، که به تفقد و نوازش فئودالان پرداختند و برای یک یک خانان، سرداران و بادران تحفه و هدایای قیمتی دادند و بسیاری از آنان را با مشئ مصالحه ملی، شامل «جبهه ملی پدر وطن» کردند. دهقانان بیچاره که جبراً به قبولی قبالة پنج جریب زمین کشانده شده بودند، یا در خفا عذر خود را به ملاکان ارضی بردند و مخفیانه حاصل زمین سال ۱۳۵۸ را به آنان تسلیم کردند و یا بعدتر به این کار دست زدند و بار دیگر به پای فئودالان خونخوار خم شدند. آنانی که این کار را نکردند، با شروع جنگ در اواخر ۱۳۵۸ و گسترش آن در بسیاری از نقاط کشور، به گناهکاران «پنج جریبی» مشهور شده و چون «جنایتکاران» از سوی مجاهدین مجازات و حتی بعضی از آنان کشته و بعضی مجبور به پرداخت دو برابر حاصل زمین همان سال شدند. دهقانانی که از گرفتن زمین ابا می ورزیدند به نام «نوکر امپریالیزم» از سوی پیروان «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» زندانی و حتی به قتل می رسیدند و به این صورت این اصلاحات ارضی مسخره نه تنها قادر به شکستن فئودالیزم نشد، که در نهایت، دهقانان با خون شان تاوان بزرگی پرداختند و بالاخره موقعیت ملاکان محکمتر شده، زمینه قیامی مساعد گشت که شریرترین ملاکان ارضی در رأس آن قرار گرفتند که با شکست شوروی، افغانستان را دو دسته به امپریالیست های امریکایی تسلیم نمودند و نشان دادند که ملاکان، دشمنان خونی توده های مردم و پایگاه اساسی امپریالیزم می باشند، چیزی که در نهایت با تمام این قربانی ها سیمای جامعه ما همچنان نیمه فئودالی – مستعمره باقی ماند.

جنگ سی ساله تغییرات بسیاری در موقعیت فئودالان به وجود آورد. برخی از آنان با شرکت در جنگ مسلحانه و یا مامور شدن در تنظیم های جهادی با چپاول زمین های شخصی و دولتی، تصاحب زمین اقلیت های قومی و غنیمت قرار دادن زمین های قوماندانان مغلوب، به گسترش ملک و جایداد شان پرداختند؛ برخی از زمینداران بزرگ در جریان این درگیری ها موقعیت سیاسی و اجتماعی شان را از دست داده و عده ای با تقسیم زمین های شان، میان فرزندان و میراث داران به دهقانان زمیندار و یا کم زمین مبدل گشتند که در جایش به ارزیابی گرفته خواهند شد. موازی با تغییراتی که در میان طبقه ملاک ارضی یا خان ها به وجود آمد، در وضعیت زندگی و موقعیت طبقاتی دهقانان نیز تغییرات بسیاری رونما گردید که با تشریح طبقه دهقان به دقت مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

حاکمیت جنایتکاران جهادی در تقابل با دولت مزدور دموکراتیک خلق، نه تنها به چور دارایی های مردم پرداخت که هزاران جریب زمین دولتی را چور کردند. این دوره به نحوی تسلط حاکمیت کامل فئودالی را نشان می داد. فهمیم در کابل و شمال؛ پاینده خان در سر پل؛ دوستم و قوماندانان او در سرتاسر شمال؛ حاجی دین محمد، حاجی قدیر و حاجی ظاهر در ننگرهار؛ آقا محمد خان در قلات؛ عوض محمد نظیری در بامیان (دشت عیسی خان را چور کرد) حضرت علی در ننگرهار و لغمان (بخشی از دشت گمبیری را چور کرد)، ضابط جلیل در فراه، احمد خان در غور؛ پیربخش گردیوال در غزنی؛ سیاف، ملاعزت، امان الله گذر، حاجی نبی (برادر خلیلی)، جنرال بسم الله و حاجی الماس در کابل وغیره، زمین های شهری و دشت های دولتی را تصاحب شده، برای آن ها قبالة درست کردند. درین دوره زمینداران جدیدی در بسیاری از نقاط کشور به زور تفنگ و نیروی مسلحانه ظهور کردند و به تحکیم بیشتر مناسبات فئودالی پرداختند. در زمان طالبان این وضعیت از نظر فرهنگی بیشتر استحکام یافت و مبارزه بر ضد هر نوع مظاهر سرمایه داری با قمچین و گلوله دنبال شد. اما بعد از اشغال کشور به وسیله امریکایی ها و انگلیس ها، با اعلان دموکراسی، اقتصاد بازار و آزادی رسانه

ها، گرایش به طرف سرمایه گذاری و توجه به ابزارهای رشد سرمایه داری بیشتر گردید و قوماندانان تنظیمی که حال به زورمندان و ملاکان دهات مبدل شده بودند، با هجوم به شهرها و سرمایه گذاری در بخش های مختلف بازار جدید، راه را برای گسترش مناسبات بورژوازی باز کردند و به این خاطر تمام قرضه هایی که تا سال ۲۰۰۷ به وسیله بانک های دولتی و خصوصی برای بخش زراعت پرداخته شد، از ۰,۷ درصد بالا نرفت که این خود عدم رشد سرمایه داری در مناسبات زراعی را به نمایش می گذارد.

با اینکه در افغانستان ۴۴۹ شهر و شهرک وجود دارد، اما تمامی این شهرها که از درون مناسبات ملوک الطوائفی سر برآورده، با معیارهای شهری سرمایه داری همخوانی ندارد. این شهرها فاقد آب صحی، برق، جاده های حداقل معیاری، سیستم فاضلاب، پارکینگ، اشاره ترافیکی، میدان هوایی، میترو، زیاله دانی وغیره بوده؛ وقتی از بالا زمین وطن ما دیده شود، کمتر نقاطی به نام شهر به نظر می رسد. این شهرها جمعاً کمتر از یک در صد مساحت کل کشور را پوشش داده اند؛ به این خاطر تا هنوز مناسبات سرمایه داری به صورت نیمه انکشاف یافته درین شهرها احیا نشده و جز شهرهای کابل، هرات، کندهار و مزار، جلال آباد، ۴۴۴ شهر دیگر را نمی توان شباهتی به شهرهای امروز جهان داد. مناسبات در شهر کابل با شهرهای دیگر کشور تفاوت های بسیاری دارد؛ استفاده از سیستم بانکی که یکی از نمودهای مهم سرمایه داری است، در سال ۱۳۸۷ در کابل ۸۶ درصد، در هرات ۶ درصد و در مزار ۳ درصد و در بقیه ولایات کشور فقط ۵ درصد بوده است.

با اینکه برخی از شهرها با ورشکستگی دهقانان در دهات و برگشت برخی از دهقانان از آوارگی و متمکن شدن شان در شهرها تا حدی وارد مناسبات جدید شده و در تغییر فکر و فرهنگ شان اندک تأثیری داشته است، اما بیشتر آنان افکار دهاتی و سنت های فیودالی را با خود به شهرها آورده و جنگ جدی میان این دو فرهنگ در بسیاری خانواده ها در شهرها درگیر می باشد که در آن دهاتی های تازه وارد میل دارند با همان فرهنگ قدیمی زندگی کنند و همیشه با مظاهر جدید سرمایه داری به مخالفت بر می خیزند. این دهاتیان پا گذارده به شهرها همیشه تشویش دارند که مبادا پسران و مخصوصاً دختران شان با این فرهنگ «آلوده» شوند. ریش سفیدان دهاتی همیشه برای خوبی های «قدیم» غبطه می خورند؛ از مردم «قدیم» که به نظر شان جوانمرد و راستکار بوده، با هزار افسوس حکایت می کنند؛ مال «قدیم» را پخته می گویند؛ دلبسته دهل و سرنای «قدیم» اند، سواری اسب، مرکب و شمشیر و سپر را با لذت خاصی قصه می کنند؛ سنت ها و روابط دهاتی را «فرهنگ اصیل افغانی» می نامند؛ فضای دودآلود و پر مشغله شهرها را نمی پسندند و بر هر پیشرفتی مهر کفر می کوبند و آرزو می کنند که اگر احیای دوباره گذشته ناممکن باشد، حداقل شرایط «همین اکنون» حفظ گردد؛ این تفکر را برخی از نمایندگان روشنفکر ایدیولوژی فیودالی با دهها تعریف و تمجید در رسانه ها تبلیغ می کنند. اما در عمل بسیاری این امیدها، در گردباد تهاجم فرهنگ سرمایه داری با خاک یکسان می گردند؛ مساجد روز تا روز خالی می گردند؛ رسانه های جمعی، جوانان را با فرهنگ پیشرفته سرمایه داری آشنا می سازند؛ کمپیوتر و انترنت، رفت و آمد به خارج، تجارت لجام گسیخته با منطقه و جهان؛ سیستم های پیشرفته مخابراتی و تماس آسان با تمام جهان؛ آموزش زبان های غربی و دهها مورد دیگر بر سنگر دوستداران «قدیم» چنان یورش می برند که برای شان مجال پافشاردن نمی دهند و راهی جز اینکه طالبان در برابر این فرهنگ یورش جدید، با گلوله بایستند و به آتش زدن مکتب و گلو بریدن معلم پردازند و زن را در زیر هفت نقاب پنهان سازند، باقی نمی ماند و به این خاطر باید افغانستان را جامعه نیمه فیودالی نامید که در آن رویارویی فرهنگ فیودالی و بورژوازی با چشمان برهنه دیده می شود. اینکه درین مرحله گذار، کی بر کی پیروز می شود، کاملاً روشن است، چون بخت با بورژوازی خواهد بود، اما نه به آسانی. ایکه در کشورهای دیگر این بخت آن را به سرمنزل مقصود رسانده است.

آخرین آمار نشان می دهد که نفوس افغانستان ۲۵ میلیون نفر است که ۷۲ درصد آن ده نشین (۱۸ میلیون نفر) و ۲۸ درصد آن شهرنشین (۷ میلیون نفر) اند. این همه ده نشین و برخی از شهر نشینان کشور با رابطه زراعی زندگی کرده، زمیندار و دهقان اند. این محاسبه ابتدایی نشان می دهد که جامعه افغانستان بیشتر یک جامعه دهقانی است که با روابط ارباب رعیتی زندگی و اداره می شود.

بسیاری از افرادی که در شهرها زندگی دارند، نیز تا حال به باورها و سنت های دهاتی پابند بوده، اکثریت شان بنا بر عدم رشد ابزار تولید و به میان نیامدن مناسبات سرمایه داری از افکار گذشته نبریده اند.

با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی و توأم با آن اعلان بازار آزاد و هجوم کمپنی های امپریالیستی به داخل کشور، پروسه احیای سرمایه داری نه از طریق تغییر زیربنای کشور به شکل دینامیکی، که به صورت میکانیکی به راه افتاد. به این خاطر نه فرهنگ پذیرش چنین دورانی و نه روان عمومی با این روند همگامی نشان داد، لذا تلاش برای دستیابی به این شرایط، نوعی اقتصاد مافیایی سرمایه داری را بر افغانستان حاکم ساخت.

در شرایط کنونی از ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع مساحت کل کشور، ۱۲ درصد آن قابل کشت بوده، ۳ درصد آن جنگل، ۴۶ درصد آن چراگاه و ۳۹ درصد آن را کوه ها تشکیل می دهد. آمار سال ۲۰۰۷ مساحت کل زمین های قابل زرع در افغانستان را ۵۷۴۳۸۵۸ هکتار نشان می دهد که طی دو سال گذشته تغییر جدی در آن رونما نشده، ۵۰ درصد عاید ناخالص ملی ازین طریق به دست می آید و به قرار ذیل، زیر کشت رفته است.

زمین های زیر کشت غله، کچالو و غیره:

شماره	نوعیت زرع	زمین به هکتار
۱	گندم آبی	۲۲۵۲۰۰۰
۲	گندم للمی	۱۳۹۵۰۰۰
۳	برنج	۱۷۰۰۰۰
۴	جو	۲۳۶۰۰۰
۵	ارزن	۱۲۰۰۰
۶	زیره	۱۸۱۵۸
۷	کچالو	۲۰۰۰۰
۸	نی شکر	۳۷۰۰
۹	چغندر	۲۵۰۰
۱۰	زیتون	۲۳۰۰
۱۱	متباقی	۲۹۴۰۰۰

جمله ۴۳۳۱۸۵۸ هکتار

زمین هایی که در آن ها باغداری صورت می گیرد:

شماره	نوعیت باغ	زمین به هکتار
۱	بادام	۱۲۰۰۰
۲	چهارمغز	۲۳۰۰
۳	ستروس	۱۲۰۰
۴	سیب	۷۰۰۰
۵	ناک	۳۵۰
۶	زرد آلو	۸۰۰۰
۷	شفتالو	۱۹۲۰
۸	آلو بخارا	۵۵۰۰
۹	توت	۵۵۸۰
۱۰	انگور	۵۷۶۰۰

۱۱	هندوانه	۲۰۰۰۰
۱۲	خربوزه	۲۵۰۰۰
۱۳	انجیر	۲۷۰۰
۱۴	انار	۸۰۰۰
۱۵	متباقی	۲۸۶۲

جمله ۱۶۰۰۰۰ هکتار

زمین هایی که در آن ها نباتات دانه دار زرع گردیده:

شماره	نوعیت نبات دانه دار	زمین به هکتار
۱	زغر	۴۰۰۰
۲	گل آفتاب پرست	۶۶۰۰
۳	کنجد	۳۰۰۰
۴	پنبه	۳۵۰۰۰
۵	شرشم	۲۰۰۰
۶	گیاهان طبی	۴۵۰۰

جمله ۸۹۱۰۰۰ هکتار

جمله زمین هایی زیر کشت سبزی: ۱۶۸۰۰۰ هکتار
جمله زمین هایی زیر کشت تریاک: ۱۹۳۰۰۰ هکتار
مجموعه ۵۷۴۳۸۵۸ هکتار

چون هر هکتار زمین مساوی به ۵ جریب است، جمع این زمین ها ۲۸۷۱۹۲۹۰ جریب می شود.

دهقانان در نقاط مختلف کشور نسبت به مساحت و عاید زمین استخدام می شوند. در برخی از نقاط کشور که زمین در یک سال دو و یا سه بار حاصل می دهد، عموماً بر روی پنج جریب یک دهقان کار می کند و در جاهایی که زمین به علت کمبود آب و مشکلات دیگر در سالی یک بار حاصل می دهد، بر روی ۱۵ جریب زمین یک دهقان کار می کند. با محاسبه ای که بعداً در مورد دهقانان، باغبانان و چوپانان خواهیم داشت، به طور روشن واضح خواهد شد که در حدود هشتاد درصد جامعه ما ازین طریق امرار معاش می کنند و عمدتاً مردم ما زندگی دهقانی دارند، لذا نیروی اصلی انقلاب در دهات متمکن بوده و تا سال ها استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات به عنوان اساس مبارزه مسلحانه خلق جهت رهایی میهن و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قرار گرفته و هرگونه قیام های شهری برای پیروزی حزب پرولتاریا، جز آوانتوریزم خرده بورژوازی چیز دیگری نخواهد بود و این را هم نشان خواهیم داد که از طرق مختلف زمینه اتحاد میان کارگر و دهقان در افغانستان وجود دارد، بنابراین پرولتاریای کشور ما روزی با بیرق ظفرنمون بر کاخ استبداد فیودالیزم و بورژوازی در وحدت با دهقانان و دیگر زحمتکشان، خواهد تاخت و پیروز خواهد شد.

پیمایش زمین در افغانستان تا هنوز واحد متریک خاص و یکدستی چون متر مربع، هکتار و یا ایکر ندارد. این پیمایش در کشور ما بیشتر از روی تخمیر صورت می گیرد (این تخمیر نیز نسبت به نوع زمین فرق می کند. در زمین هایی که بسیار قوت دارد، عموماً تخم بیشتر پاش داده می شود و در زمین های کمزور و کم آب تخم کمتر پاش داده می شود که حاصل آن نیز کمتر است. مثلاً در فراه در هر جریب عموماً تا سه سیر هم تخم پاش می شود، در حالیکه در هرات، شمال و شمالی در هر جریب تا شش سیر و گاه بیشتر از آن نیز تخم پاش داده می شود) و در هر ولایت، منطقه و حتی قریه این پیمایش فرق می کند. جریب، بسوه، دانگ، سیر، من، شاهی،

قلبه، پای گاو، چنگل، قران، قدم، پتی، پایکال، رصد... معیارهای پیمایش زمین در وطن ماست. اما معیار رسمی و دولتی پیمایش زمین که از روی آن مالیه اخذ می گردد، جریب است که ۴۰ در ۵۰ متر یا دو هزار متر مربع می باشد. این نشان می دهد که تا رسیدن دهات کشور به سیستم عصری پیمایش (یکی از نشانه های سرمایه داری) راه درازی در پیش دارد.

در دریاها و وطن ما که گاه خروشان و گاه می خشکند (آمو، کنر، کابل، هلمند، مرغاب، هریرود، فراه رود، خاشرود، هاروت رود، معاونین آن ها و دهها شيله و آبریز دیگر) سالانه ۸۰ میلیارد متر مکعب آب جریان می یابد که ۳۰ میلیارد متر مکعب آن در داخل مورد استفاده قرار می گیرد و ۵۰ میلیارد دیگر به علت ناتوانی دولت های مزدور و فاسد افغانستان به ایران، پاکستان و آسیای میانه سرازیر می شود (قیمت بین المللی هر متر مکعب آب یک و نیم دالر امریکایی و در منطقه یک دالر است، بنابراین سالانه پنجاه میلیارد دالر آب افغانستان را همسایگان می مکند). بندهای درونته، ماهیپر، جبل السراج، پلخمری، خان آباد، سروبی، نغلو، چک و وردک، داله، کجکی، پلخمری، نهر سراج و سلما که بر این دریاها اعمار شده و بعضی تا حال به بهره برداری نرسیده، قدرت مهار آب بسیار کمی دارند، لذا درینجا هر ساله دهقانان دست دعا بلند می کنند تا ابری بیارد و گاهی هم سالی چند بار «نماز استسقا» یا طلب باران می خوانند و به این صورت در هنگام کم بارشی، دهقانان از زرع للمی هم می مانند. علاوه از آب دریا در افغانستان از کاریز و واترپمپ نیز استفاده می شود و با توجه به مصرف تیل و پرزه واترپمپ، حاصل به دست آمده ازین زمین ها چندان قرین به صرفه نیست.

آب های افغانستان قدرت تولید ۳۰ هزار میگاووات برق را داشته و با اینکه چنین انرژی بزرگی در سینه این آب ها نهفته است، دولت پوشالی و حامیان امپریالیستی آن به خاطر تنویر شهر کابل و شهرهای دیگر این انرژی را از تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران خریداری می کنند و به این صورت درجه مصرفی و وابستگی کشور را به بیرونیان بیشتر می سازند. این استفاده زمانی میسر خواهد شد که دولت دموکراتیک انقلابی قدرت را به دست گیرد. در آن صورت مردم ما نه تنها از انرژی برق بی نیاز خواهند شد که توان صدور آن به همسایگان را هم پیدا خواهند کرد و بخشی از مصارف دولت انقلابی ازین طریق تأمین خواهد گشت. بگذریم ازینکه کشور ما توان تولید بیش از ده هزار میگاووات برق از انرژی بادی و حدود ده هزار میگاووات از انرژی زغال، تیل و گاز را نیز داشته و به این صورت در سینه کشور ما توان تولید ۵۰ تا ۶۰ هزار میگاووات برق وجود دارد.

تولید غله، مخصوصاً گندم که اصلی ترین تولید زراعی افغانستان را می سازد (۸۳ در صد غذای مردم افغانستان را نان گندم تشکیل می دهد، به این خاطر هر سه وقت غذا در افغانستان نان نامیده می شود). این تولید در سال هایی که بارندگی زیاد باشد، ظاهراً مصرف عمومی مردم را برآورده می سازد و مقامات ارتجاعی دولت آن را خود کفایی می نامند، اما چون بیش از ۶۰ درصد این تولید به اقلیت ۲۰ درصدی خان ها و دهقانان زمیندار و کمتر از ۴۰ درصد به اکثریت ۸۰ درصدی دهقانان و زحمتکشان دیگر تعلق می گیرد، بنابراین این خود کفایی محاسبه کاذبانه ای بوده که در آن اکثریت مردم گرسنه افغانستان سیر و خود کفا نشان داده می شوند. این گرسنگان باید از طرق مختلف (فروش دختران، کار شاقه زنان، فرار به ایران و پاکستان، قرض گرفتن از ملاکان- آمار سال ۱۳۸۷ نشان می دهد که ۶۳,۹ درصد خانواده های افغانستان تا دو هزار دالر قرضدار می باشند) زندگی بخور نمیر شان را به پیش ببرند. دولت های مزدوری که مدافع خوانین و زمینداران بزرگ اند، با اعلان خود کفایی می خواهند، اصل فقر توده ها و استثمار خان ها و اربابان را پوشانند. تولیدات زراعی افغانستان در ۲۰۰۸ با اینکه بیش از پنج میلیون تن بود و مقامات دولت پوشالی و انجوهای مزدور، درین سال «خود کفایی» غله را اعلان کردند، اما می بینیم که برخی از دهقانان نان شب را نداشته، در مناطقی چون بادغیس و غور برگ درخت و علف می خورند.

زراعت افغانستان عموماً شکل بدوی داشته، جوکاری با بیل صورت می گیرد. نهرا و جوهایی که ده ها و حتی صدها سال قبل حفر شده، همچنان مورد استفاده قرار می گیرد. حقا به و تقسیمات آب به شکل بسیار ابتدایی و بدوی است. در بعضی مناطق به علت نبود آب، زمین های زراعی هر سه سال و در بعضی جاها هر چهار سال یکبار کشت می شود، کشتکاران تا هنوز به وسایل پیشرفته

زراعی دست نیافته، تداوی امراض زراعی به ندرت صورت می گیرد واز کود، تخم های پیشرفته و لابراتوار محروم اند. با اینکه درین سال ها نسبت به سی سال گذشته تا حدی در ابزار تولید تغییراتی رونما شده، اما باز هم ابزار جدید شکل مسلط بر تولید زراعی را اختیار نکرده اند. زراعت در افغانستان عموماً در سه بخش (کشتکاری، مالداری و باغداری) منقسم می گردد که هر سه در ارتباط ناگسستنی با یکدیگر قرار داشته، رشد و عدم رشد هر یکی بر دیگری تأثیر جدی دارد. کشتکاری شامل گندم، جو، جواری، شالی، پنبه، لوبیا، ماش، رشقه، شبدر، خربوزه، تربوز، بادرنگ، کنجد، زغر، گندنه، پالک، پیاز، سیر، تریاک و کچالو بوده؛ باغداری به تولید میوه های خشک و تازه چون انگور، انار، سیب، زردآلو، توت، چهارمغز، بادام، پسته، جلغوزه، ماله، عناب و انجیر، و مالداری بر تربیه گاو، بز، گوسفند، شتر، اسب، خر، قاطر، مرغ، فیلمرغ و مرغابی استوار می باشد. دهقانان، باغبانان و چوپانان در شرایط مشابه طبقاتی زندگی دارند و با استثمار مشابهی بهره کشی می شوند.

ابزار زراعی افغانستان شامل قله، ماله، بیل، کلنگ، پلکش، کتمن یا کج بیل، کرن یا چپچور، شاخی، چپر، چغنه، چج، چغل، شالی پاک، جواز یا گینی، تراکتور، واترپمپ و تریش می باشد. این ابزار عموماً در اختیار صاحبان زمین (ملاکان) و دهقانان مرفه (کولاک ها) قراردارند. در بعضی از مناطق ابزار تولید متعلق به دهقانان بوده که با استعمال آن، سهم دهقان از تولید را با ارباب، نصفه می سازد. درین مناطق اگر دهقان ابزار نداشته باشد به ندرت برایش دهقانی پیدا می شود. از ۲۰ سال به اینسو، مخصوصاً بعد از خروج روس ها از افغانستان که بسیاری از دهقانان و مالکان زمین یا از مهاجرت و یا از شهرها دوباره بر سر زمین های شان برگشتند؛ تراکتور، دو پال، سه پال، نه پال، جوچه کش، تریش و بلدوزر نیز با خود آوردند. در دوران اشغال روس ها، تراکتور یکی از وسایل مهم نقلیه به حساب می آمد که به انتقال اموال تجاری از ایران و پاکستان و هم انتقال مهاجران در برخی از مناطق از آن استفاده می شد. اکنون در نقاط مختلف کشور تراکتورهای انگلیسی، روسی، رومانیایی، ایتالوی و بیلاروسی به قله و میده کردن غله می پردازند. درین مناطق حدود نیمی از مردم با تراکتور و نیمی از گاوآهن استفاده می کنند، اما در نقاط مرکزی، شرقی و جنوبی کمتر از ۳۰ درصد مردم از تراکتور استفاده کرده، بیشتر گاو آهن را به کار می گیرند. افغانستان که تیل را از خارج وارد می کند و قیمت آن بسیار بالاست، قیمت کار تراکتور را نیز بالا می برد (اوسط یک ساعت کار تراکتور ۵۰۰ افغانی) که این مشکل یکی از عوامل مهم استفاده دهقانان از گاو آهن می باشد. ارزیابی ها نشان می دهد که در تمام افغانستان تا هنوز بیش از ۵۰ درصد مردم با تراکتور و کمتر از ۵۰ درصد با گاو آهن کشت می کنند. آخرین آمار نشان می دهد که در افغانستان ۲۷۲۰۰ اراده تراکتور کار شخم زنی، میده کردن و بارکشی را به پیش می برد.

مهاجران بعد از برگشت از ایران و پاکستان در اثر کار نشدن کاریزها و خشکسالی و عوامل جنگ (طالبان اکثر کاریزهای شمالی را با سنگ و سمنت خشکاندند)، مجبور شدند که از آب های زیرزمینی با واترپمپ های ۲، ۳، ۴ و ۶ اینچ استفاده کنند. با وارد شدن دستگاه های برمه و ضرورت استفاده از تیل، مبالیل و پرزه های واترپمپ که برای زارعان بسیار گران تمام می شد و حاصل گندم، پول مصرف را نمی کشید، به باغداری و زرع تریاک رو آوردند و امروز در فراه، هلمند، قندهار و ارزگان کشت تریاک در کنار استفاده از آب دریا، توسط واترپمپ صورت می گیرد. در برخی از مناطق شمال، شمالی، جنوب و شرق کشور نیز با واترپمپ های چینی، چکسلواکی، هندی و روسی در مواقع کم آبی به آبیاری زمین های شان می پردازند. در سطح کل کشور نسبت بود و یا نبود آب، تعداد واترپمپ فرق می کند و تعداد مجموعی واترپمپ در افغانستان از یک میلیون پایه بیشتر می باشد.

زمینداران کوچک تا حال تمایل دارند که با گاوآهن قله کنند. در مناطق کوهستانی که زمین ها به شکل «پتی» و مرتبه دار در نشیب کوه ها قرار دارند، زمینه کار تراکتور را کم ساخته، مردم با گاو آهن به شخم زنی و میده نمودن خرم می پردازند. دهقانان با پرداخت بهره مالکانه سهم کمی از تولید می برند، علاوه تاً دهقانان میانه و مرفه در کنار ملاکان سالانه باید برای دولت مالیه زمین هم بپردازند. اما از سی سال به اینسو که در افغانستان جنگ و درگیری جریان داشته (دولت وطفروش خلقی بر دهات به

زودی تسلطش را از دست داد، جهادی ها به شکل ملوک الطوائف حکومت می کردند، طالبان درگیر جنگ بودند)، مالیه زمین و مالیه مواشی گرفته نشده است. در دوران اشغال جدید که بیشتر ملاکان قدیم و نو به دوران رسیده بر تخت اقتدار نشسته، در کنار اینکه مشکلات تخنیکی بسیاری وجود داشته، آنان هم تلاش نموده اند تا مالیه زمین و مواشی درین سال ها عفو گردد، اما بسیاری از زورداران در مناطق تحت تسلط شان از مردم مالیه اخذ می دارند. درین چند سال که اشغال، ناامنی، غصب برخی از زمین های مردم و دولت به وسیله جنگسالاران، مشخص نبودن حدود زمین در قباله، تقسیم زمین میان فرزندان و نواسه ها و نواده ها، رفتن برخی از زمین ها در زیر ساختمان های شهرها و قریه ها صورت گرفته و به این شکل مالیه جدید ضرورت به ارزیابی جدید و نقشه و کادستر جدید (بسیاری از نقشه های قدیم دست خورده و تغییر کرده و قباله های جعلی بسیاری به رویت این نقشه های جعلی ساخته شده است) دارد. اخذ مالیه چون سال های قدیم چندان ممکن هم نبوده و به این صورت مالکان زمین درین هشت سال نیز از پرداخت مالیه معاف بوده اند و به نظر نمی رسد که بنابر عوامل بالا در سال های نزدیک مالیه اخذ گردد.

در کشورهای نیمه فیودالی که دو طبقه دهقان و زمیندار سیمای اصلی جامعه را مشخص می سازند، دهقانان نسبت به زحمتکشان دیگر بیشتر به تولید نعمات مادی پرداخته و زندگی اکثر مردم در گرو کار دهقانان و تولید آنان می باشد و زیر رهبری پرولتاریا، نیروی اصلی انقلاب را می سازند. اینک بعد از ارزیابی این دو طبقه، به سراغ مناسبات سرمایه داری می رویم.

محل اصلی زندگی و کار این طبقه دهات است که به اقشار زمیندار، کم زمین و بی زمین تقسیم می گردد. در برخی از شهرها که تا هنوز در داخل و حومه آن ها زمین های زراعی از گسترش شهرها جان به سلامت برده، دهقانان بیشتر به باغداری و کشت سبزیجات رو آورده و حاصل خود را برای فروش به شهرها می برند، اما در دهات دور دست که امکان انتقال روزانه سبزی به شهر میسر نیست، زارعان فقط برای مصرف خود سبزی می کارند.

دهقانان در کشور ما زائیده دو روند طبقاتی و ملیتی اند، پروسه ای که تا هنوز جریان دارد و این روند تا حدی برای وطن ما منحصر به فرد بوده است. نخست اینکه دهقانان مثل سایر کشورها از درون جامعه برده داری سر بر آورده و این برده ها بودند که با تبدیل به سرف و یا دهقان وابسته به زمین، بالاخره از قید زمین آزاد شده و به دهقانان «آزاد» مبدل گشتند و دوم اینکه برخی از باشندگان دهات در اثر درگیری های قبایل و تجاوز های ملیتی با از دست دادن زمین و ملک شان به دهقان مبدل گشتند. وقتی پشتون ها از کوه های سلیمان پایین آمدند، مستقیماً از دوران کمون وارد دوره فئودالی گشتند و در مناطق هموار به غصب زمین های ملیت های دیگر، بخصوص تاجیک ها که در آن زمان زمین های هموار و حاصلخیز را در اختیار داشتند، پرداختند و بعد از تصرف، مردان ده را تسلیم و به دهقانی گماشتند. در مناطقی چون فراه و نیمروز، این دهقانان را «بی زمین» و «فارسی» می نامند و حتی قلعه های خاصی به این نام (قلعه فارسی ها و یا تاجیکی) معروف اند. در برخی دره های هلمند که اکنون زبان دری در آن ها گوینده ای ندارد، بسیاری از دهات به زبان دری نام گذاری شده و تا حال به همان اسما یاد می گردند که نشان می دهد، این مناطق زمانی به دری زبانان تعلق داشته اند. در نورستان، بخش خاصی از ساکنان غیر نورستانی را «باری» یا غلام می نامند و علاوه بر دهقانی، کارهایی چون کندن کاری بر روی چوب و خانه سازی چوبی را بر عهده دارند. در بخش هایی از کتر عموماً از گجرها که اکثر شان بی زمین اند، به عنوان دهقان و چوپان استفاده می کنند که باید از مناطقی در پاکستان به افغانستان آواره شده باشند. در شمال کشور آوارگان ازبیک و تاجیک دوران تأسیس اتحاد شوروی اکنون به کارهای دهقانی و صنایع دستی اشتغال دارند و به این خاطر در افغانستان نسبت به هر جای دیگر مسئله دهقانان یک مسئله عمیق ملیتی نیز می باشد و بیشتر از هر طبقه ای، دو ستم ملیتی و طبقاتی را به شانه می کشند. در نقاط دیگر کشور نیز دهقانان با همین دو پروسه شکل گرفته و شامل این طبقه شده اند.

در شرایط کنونی که در کشور ما ۲۵۱۱۴۲۹۰ جریب زمین زیر کشت غله و دانه؛ ۸۴۰۰۰ جریب زمین زیر کشت سبزی و ۹۶۵۰۰۰ جریب زیر کشت تریاک می رود و بر هر ۱۰ جریب برای کشت غله و دانه، یک دهقان و برای هر پنج جریب برای کشت سبزی و کشت تریاک، یک دهقان در سال استخدام می گردد، لذا تعداد مجموعی دهقانان در افغانستان ۲۸۷۰۰۰۰ نفر می باشند. در صورتی که این نیروی عظیم با باغبانان و چوپانان به حرکت درآیند، هیچ نیرویی قادر به سد کردن راه آنان نخواهد شد (زنان این دهقانان نیز با شرایط طبقاتی دهقانی زندگی دارند و به این خاطر با بیداری زنان در نبرد خلق و انقلاب دموکراتیک نوین این نیرو دو چند می گردد). بنابراین به روشنی می توان گفت که نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور ما دهقانان اند.

در سی سال گذشته (۱۳۵۷ تا ۱۳۸۸) در کمیت و کیفیت این طبقه تغییرات بسیاری رخ داده است. برخی از افراد این طبقه که به ایران و پاکستان آواره شده، با حرفه های مختلفی آشنایی حاصل کرده و نسبت به محل زندگی و کار شان تغییر طبقه داده اند که با برگشت، بخشی از آنان در شهرها متمکن شده اند. عده ای از دهقانان در اثر ورشکستگی در دهات نیز به شهرها رو آورده به کارگر ساده و یا خرده بورژوا مبدل شده اند. عده ای از آنان در جریان جنگ ها به قوماندانان و سرگروپ های مسلح و حتی به ملاک های شریر و مستبدی مبدل شده و تعدادی هم با چور و چپاول شهرها به دلالان و کمپرادوران تجاری و تولیدی تبدیل شده اند که چون دشمنان خلق عمل می کنند (آنانی که به ملاک و بورژوا مبدل شده شمار شان از ده هزار نفر تجاوز نمی کند). بخش بزرگی از ناراضیان این طبقه در اثر تجاوز امریکا بر سرزمین شان، به علت نبود حزب مقتدر زحمتکشان، در خدمت جریان مزدور و جاهل طالبان که کوچکترین برنامه خدمت به خلق ندارند، قرار گرفته و تعدادی هم در اثر ورشکستگی و بیکاری به لومپنیزم رو آورده و از طرق

دزدی، راهگیری، آدمکشی و اعمال غیر انسانی دیگر نان می خورند. عده ای هم به زرع تریاک رو آورده و نا آگاهانه در خدمت مافیای سرمایه داری قرار گرفته اند.

دهقانان از ماه سنبله استخدام می شوند و تا ماه سنبله سال بعد شب و روز کار می کنند. بیشترین زمین های افغانستان سالانه زیر کشت گندم می روند. سهمی که دهقانان در آخر سال از حاصل می برند، عموماً سوم و یا چهارم حصه کل حاصل است. درین صورت تخم، مصرف قلبه، مصرف کود و مصرف میده کردن از سهم مالک پرداخته می شود. اما در سال های اخیر بنابر محدود شدن ساحه کشت، بادران یا اربابان، زمین های شان را به دهقانان به طور نصفه کاری می دهند که درین صورت مصرف تخم، قلبه، کود و میده کردن از وسط حاصل داده می شود و باقیمانده حاصل میان مالک و دهقان به دو حصه مساوی تقسیم می گردد. در مورد جو و جواری هم همین شیوه به کار گرفته می شود. اما در باغداری سهم باغبان کمتر از آن است. دهقانان در طول نه ماه باید کارهای زیر را انجام دهند:

بته و خار زمین را زده، آن را آماده کشت سازند. حشر جوکاری و یا جو کنی عموماً بر عهده دهقان است و در اکثر مناطق این جوکاری سالی یکبار صورت می گیرد و الی که در اثر سیل و یا عوامل دیگری برای جو مشکلی پیش آید که در آن صورت دهقانان چند بار به جوکاری خواهند رفت. مقدار کار و روزهای حشر مربوط به درازی و خرابی جو می باشد که از سربند تا زمین چقدر فاصله دارد و این در دهات مختلف فرق می کند. در بعضی جاها این جوها چنان طویل اند که دهقانان برای چند شب با خود نان برده و شبانه بر همان جو می خوابند. سپس زمین آب داده می شود و بعد از آنکه مقداری خشک (وتر) شد، با گاو و یا تراکتور قلبه می شود (مصرف تراکتور نسبت به گردنی و یا گردن گاوی بیشتر می باشد)؛ بعد زمین ماله شده و برای اینکه آبخور زمین تنظیم گردد، پلوان بندی می گردد؛ پس از آن «خاک آب» داده و تا زمانیکه خوشه می برآید و کشت خشک می شود، باید چند بار آب داده شود؛ بعد درو صورت می گیرد (در بعضی نقاط کشور دروگری به عهده دهقان نیست و مثل گردن گاوی یا تراکتور برای دروگر از وسط حاصل، غله و یا پول نقد داده می شود)؛ بعداً دسته ها توسط دهقان خرمن می شود؛ خرمن به وسیله گاو و یا تریشر میده شده، دهقان با شاخی آن را باد و کاه و دانه را از هم جدا می سازد و در آخر سهم مالک جدا و از دهقان جدا شده، دهقان کاه و دانه بادر را به خانه اش انتقال و در کاهدان و کندو جابجا می سازد. در بسیاری از مناطق کشور که مناسبات فیودالی ریشه دار تر مانده، حق ملا، سلمان، آهنگر و میرآب نیز از حاصل مالک پرداخته می شود. در جریان برداشت خرمن عده ای از فقرا ده به دور خرمن گرد آمده، ارباب مقدار گندم به دامن هر یک می ریزد که این را در شمال کپسنگ، در مرکز بیخ سنگ و در غرب کشور ده یک می نامند که عمق فقر و تیره روزی دهات را به نمایش می گذارد. درین جا منافع ملا و ارباب با هم گره خورده، یکی از دیگری حمایت می کنند. در بعضی مناطق، مالک زمین قسمتی از زمین مخروبه خود را به دهقان می دهد تا آن را آماده کشت نماید و همان سال برای خود بکار که آنرا در بعضی جاها بگری و در مناطق دیگر بگریک می نامند. مالکان با این شگرد از یکسو دهقان را مدیون خود می سازند و از سوی دیگر زمین خود را با بازوان او، مفت آباد می کنند.

بسیاری از دهقانان در آغاز سال از مالک به طور پیشکی گندم و یا پول نقد می گیرند تا بتوانند معیشت شان را تا برداشت محصول سال روان تأمین نمایند (در بعضی جاها این قرض را «کفشی» می نامند) و این قرض گاه تا جایی می رسد که دهقان باید در آخر سال سهم کامل حاصل خود را به ارباب بسپارد و برای ادامه زندگی سر همان خرمن، تعهد دهقانی سال بعدی ارباب را امضا کند و بار دیگر قرض بگیرد. گاهی این قرض سال به سال اضافه می گردد و دهقانان به صورت عمری در گرو مالک باقی می مانند. گاه این دهقانان با فروش دختران خود قادر به پرداختن بخشی از قروض شان می گردند.

خوراک دهقانان عموماً از طرف صبح چای و نان گندم بوده، در برخی مناطق مخصوصاً در شرق، شیرچای و یا پنیر و نان جواری صرف می کنند. در جاهایی که دهقانان علاوه بر کار زراعی به مالرداری نیز مصروف اند و یا حداقل یک گاو و یا چند رأس بز دارند،

می توانند صبحانه شیر جای بخورند. دهقانان شمالی عموماً در زمستان ها از طرف صبح تلخان می خورند. در حالیکه اکثر دهقانان مناطق دیگر از چنین امکانی برخوردار نیستند. چاشت ۸۰ درصد دهقانان با خوردن فقط نان خشک گندم با پیاز، جواری و یا جو سپری می شود و در تابستان ها عموماً نان و دوغ غذای قابل دسترس برای دهقانان می باشد. از طرف شب پیاه، لوبیا، سبزی و کچالو که عموماً ارزان اند، به مصرف می رسانند. این خوراک ها در فصول مختلف سال فرق می کنند، مثلاً در تابستان عموماً از سبزی های وحشی استفاده کرده، بامیه و بادنجان سیاه را که کشت رایج در تمام کشور است، به مصرف می رسانند؛ دهقانان در بامیان بیشتر کچالو مصرف می کنند. دهقانان شمال که بیشتر به برنج دسترسی دارند، عموماً شبانه برنج می پزند که از مصرف نان گندم نیز جلوگیری می شود، در نورستان و بخش هایی از کتر بیشتر پنیر مصرف می کنند. دهقانان از گوشت کمتر و گاه ماه ها استفاده کرده نمی توانند، عموماً در خیرات ها و عروسی ها می توانند گوشت بخورند. اکثر دهقانان در عیدها برای خود و اعضای خانواده لباس می خرند. بسیاری از دهقانان (جز جاهایی که باغداری وجود دارد) از خوردن میوه محروم اند. زنان دهاقین نیز به کارهای شاقه مصروف اند. گلیم و قالین بافی، خوشه چینی، تربیه مرغ، خدمت حیوانات، نان پزی، جمعآوری میوه، نیش زدن در مزارع تریاک، خیشاوه سبزیجات، جمعآوری چوب سوخت در مناطق کوهستانی و کار در خانه های زمینداران بزرگ از کارهای زنان دهقان می باشد. دهقانانی که نزدیک به شهرهای بزرگ زندگی دارند، زنان و دختران شان در خانه های ثروتمندان به حیث نوکر کار می کنند و به این خاطر زنان دهقانان با کار، تولید، معیشت و سهمی که از تولید می برند، جزء طبقه دهقان می باشند. اینکه برخی از روشنفکران و نویسندگان و یا رسانه های ارتجاعی، اصطلاح «طبقه زن» را به کار می برند، جز نادانی و عدم آگاهی خود از «طبقه»، چیز دیگری را به نمایش نمی گذارند.

به علت کار طاقت فرسای شباروزی و نگرفتن غذایی که حداقل انرژی از دست رفته دهقانان را مرفوع سازد، دهقانان پیری زودرس داشته، در سنین میانه به انواع مریضی ها مصاب می گردند، در جوانی چین و چروک در سیمای شان ظاهر شده، و همانگونه که کارگران با تولید ارزش اضافی استثمار می شوند، دهقانان با پرداخت بهره مالکانه استثمار می گردند. کارگران در تولید هیچ سهمی ندارند، در حالیکه برخی از تولید سهم دهقانان می باشد، به این خاطر دهقانان خود را با زمین، آب و سهمی از تولید شریک می دانند و زندگی خرده مالکی دارند. دهقانان در صورت شرکت در قیام و مبارزه مسلحانه، این عاید را از دست می دهند، لذا در مبارزه مثل کارگران دموکراتیزم پیگیر نداشته، مخصوصاً که قشربندی هایی در میان آنان وجود دارد و همیشه افراد این اقشار یکی به دیگری گذار می کنند و در آخر فقیرترین آنان موقف طبقاتی خود را از دست داده، به پرولتر مبدل می گردند.

دهقانان افغانستان تا حال بار اصلی جنگ های ۳۰ ساله را به دوش کشیده و در مناطقی که جنگسالاران و تنظیم ها نفوذ دارند، بخشی از آنان در خدمت باندهای مسلح و چپاولگر جنگسالاران قرار دارند و در مناطقی که طالبان حاکمیت می رانند، دهقانان به زور و رضا در خدمت آنان قرار گرفته اند و بار اصلی جنگ را بر دوش می کشند. در مناطق تریاکرا برخی از دهقانان به لشکر مافیای مواد مخدر مبدل شده و از آنان سوء استفاده می شود. این دهقانان در جنگ های ضد تجاوز روس که بیشتر در دهات کشور متمرکز بود، بار اصلی جنگ را بر دوش کشیدند، کشته دادند و چپاول شدند و چون شرایط برای انقلابیون آماده نبود و همچنان اشتباهاتی در ارزیابی این جنگ انجام دادند، لذا قادر به رهبری جنگ نشدند و کشور از اشغال یک امپریالیزم برآمده و به دامن امپریالیزم دیگر افتاد و اما قربانی اصلی را دهقانان دادند. دهقانان بزرگترین نیروی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان اند و راه محاصره شهرها از طریق دهات بر شانه های آنان با هدایت و رهبری پرولتاریا گذاشته شده است. کار انقلابی میان دهقانان افغانستان بسیار کم صورت گرفته و تا هنوز اکثر آنان در تارهای دین و مذهب پیچیده و پیرو سنت و سرگذار مناسبات قبیله و فرهنگ منحط فیودالی می باشند؛ برخی از آنان جهت شفایابی به تعویذ و تومار رو می آورند و همیشه با جن و پری در جدال قرار دارند.

آماده شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب با پیشرفت و عدم پیشرفت آگاهی این طبقه ارتباط دارد و بدون آن، طبقه کارگر از متحد

اصلی خود محروم بوده، هر نوع حرکت کارگران در کشور برخورد چپ‌روانه است که جز شکست فرجامی نخواهد داشت. دهقانان افغانستان به عنوان یک نیروی عظیم همیشه در جنگ‌های قدرت پایتخت و جنگ‌های ملوک الطوائف نقش عمده و اساسی داشته، بخش بزرگی از مصارف مادی و جانی این جنگ‌ها را متحمل شده‌اند. دهقانان در سه جنگ علیه انگلیس‌ها و در جنگ علیه تجاوز شوروی، نیروی اصلی را تشکیل داده بودند. اما چون رهبری تمام این جنگ‌ها در دست حاکمان فئودال قرار داشته، هیچ‌گاهی با شکست دشمن، منافع دهقانان مطرح نشده و گاه بدتر از گذشته به زندگی دوزخ آسایی دست یافته‌اند. دهقانان در آخر دهه پنجاه خورشیدی که فقر و خشکسالی آنان را مجبور به فروش فرزندان شان کرده بود، دست به قیام‌های محدودی زدند و در بعضی از مناطق بر گداه‌های دولتی و اربابان حمله بردند، اما چون درین سال‌ها و در زمان تجاوز اتحاد شوروی حزب انقلابی نیرومندی وجود نداشت که این طبقه را به سوی اهداف انقلابی و سرنگونی طبقات حاکم استثمارگر رهنمون می‌کرد، ثمره این همه خون به پای استثمارگران ریخته می‌شد. با تمام این‌ها در سه دهه گذشته که دهقانان با مهاجرت، درگیری‌ها، تلفات، خیانت‌ها و تجاوزهای امپریالیستی دست به گریبان بوده، تا حدی از آگاهی برخوردار شده، نسبت به گذشته تشکل‌پذیرتر شده‌اند و چون درین سال‌ها با جنگ و تفنگ آشنایی کامل به هم رسانده، لذا بی‌هیچ مشکلی آماده نبرد مسلحانه بوده، در صورتیکه انقلابیون بتوانند از نظر ذهنی خود را در میان دهقانان مطرح سازند و پایه‌های حزب خود را در میان این طبقه گسترش دهند و آنان را با رهبری پرولتاریا آشنا سازند، مطمئناً شاهد پیروزی را در آغوش خواهند کشید. همین اکنون دهقانان در جنگ طالبان با نیروهای خارجی و دولت پوشالی بار اصلی جنگ را به شانه می‌کشند و این جریان تاریک اندیش و ضد انقلابی از عدم آگاهی و تسلط مناسبات سنتی و عقاید دینی بزرگان و نیروی عظیم دهقانان سود می‌برند و با ارتکاب جنایات، فقط راه استقرار دایمی امپریالیست‌ها را در کشور ما هموار می‌سازند. در کنار سوء استفاده جنایتکارانه طالبان از دهقانان، جنگسالاران نیز با سوء استفاده از روابط قومی، سمتی، مذهبی و زبانی از آنان سود برده و در جنگ‌های قدرت، لشکرهای شان را با نیروی دهقانان می‌آرایند. تا زمانیکه این طبقه عظیم به آگاهی لازم نرسد، ممکن نیست ازین سوء استفاده‌ها جلوگیری به عمل آورد.

میان دهقانان نسبت مقدار ملکیت و عدم ملکیت بر زمین و سهمی که سالانه از تولید می‌برند، اقشار سه‌گانه وجود دارد. این تقسیم و قشربندی با اینکه به طور کلی در تمام کشور قابل تطبیق است، اما افراد وابسته به این قشرها و سطح تملک آنان نسبت به مناطق مختلف کشور متفاوت می‌باشد. به این خاطر درینجا چند قریه را از چند نقطه کشور به طور نمونه ارزیابی می‌کنیم. قابل ذکر است که در مناطق مختلف کشور نسبت به سود حاصله از مساحت معین زمین، قشربندی دهقانان تفاوت دارد. مثلاً در قریه «شادخان» ولسوالی خیوه به خاطر آب فراوان و نزدیک بودن به مرکز فروش شهر جلال آباد و دو بار کشت در سال، مقدار زمینی که برای یک دهقان سود می‌آورد، خیلی بیشتر از مقدار زمینی است که همانقدر سود در قریه «بید مشکین» در بامیان و یا قریه «روکن» در فراه می‌آورد. مثلاً در فراه عموماً دهقانان میانه حال بیشتر از پنج جریب زمین دارند، در حالیکه دهقانان خیوه را با این مقدار زمین می‌توان دهقان مرفه نامید. لذا این قشربندی از نظر ملکیت بر سطح تولید زمین در تمام دهات کشور یکسان نمی‌باشد. درینجا قشربندی چهار قریه را از شمال، مرکز، شرق و غرب کشور به طور نمونه انتخاب کرده ایم، تا از روی آن بتوان وضعیت عمومی این قشربندی را تا حدی در سطح کل کشور به تحلیل گرفت.

۱- قریه «بید مشکین» ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان:

این قریه که در منطقه مرکزی کشور قرار دارد، در آن ۹۰ فامیل زندگی دارند که ۱۸ فامیل به ایران مهاجر می‌باشند. این ده از مرکز بامیان فاصله بسیار دارد و برای تولیدات زراعی اش بازاری ندارد. به این خاطر کشت سبزیجات که برای زارعان بازمین کم، سودآور است، درین قریه سودآور نیست. پیمایش سطح زمین زیر کشت به سیر بوده، لذا واحد را درینجا سیر قرار می‌دهیم. درین قریه ۹۱ نفر با کار دهقانی زندگی می‌کنند که سه نفر ۱۰۰ سیر، یک نفر ۸۰ سیر، یک نفر ۷۰ سیر، سه نفر ۶۰ سیر، یک نفر ۵۰ سیر، ۲ نفر

۳۵ سیر، ۴ نفر ۳۰ سیر، ۳ نفر ۲۵ سیر، یک نفر ۲۰ سیر، ۹ نفر ۲۵ سیر، ۲ نفر ۱۲ سیر، ۹ نفر ۱۰ سیر، ۲ نفر هفت و نیم سیر، ۲ نفر ۵ سیر، ۴ نفر چهارونیم سیر، ۴ نفر سه و نیم سیر، ۲ نفر سه سیر، ۱۱ نفر دوونیم سیر، ۸ نفر ۲ سیر، ۸ نفر یک و نیم سیر، ۱۰ نفر یک سیر زمین و یک نفر زمین ندارد. در میان زارعان این قریه، ۹ نفر ارباب یا ملاک ارضی (مالکان بین ۵۰ تا ۱۰۰ سیر تخمیریز) اند. ۳۵ نفر دهقان میانه (دهقان مالک ۷،۵ تا ۳۵ سیر تخمیریز) و ۴۹ نفر که از ۵ سیر تخمیریز زمین کمتر دارند، جزئی از دهقانان بی زمین به حساب می آیند و مجبور اند که بر زمین های دیگران کار کنند. درین قریه ۲۹ معلم، ۵ دکاندار و ده نفر اهل حرفه نیز زندگی دارند که جزء باشندگان خرده بورژوازی این ده به حساب می آیند.

۲ - قریه قلعه شادخان ولسوالی خیوه ولایت ننگرهار:

در این ولسوالی پیمایش زمین به جریب است، اما آنانی که از یک جریب زمین کمتر داشته باشند، زمین شان را به تخمیریز که سیر است، پیمایش می کنند. عموماً درین منطقه در هر جریب زمین چهار سیر گندم می پاشند. حاصل هر سیر درین منطقه ۱۵ سیر می باشد، یعنی هر جریب ۶۰ سیر گندم حاصل می دهد. درین صورت به حساب سیر درین قریه؛ ۴ نفر ۲۰ سیر، ۴ نفر ۱۸ سیر، ۶ نفر ۱۰ سیر، یک نفر ۱۲ سیر، ۶ نفر ۸ سیر، ۱۲ نفر ۶ سیر، ۱۱ نفر ۵ سیر، ۳۹ نفر ۴ سیر، ۳۲ نفر ۲ سیر و ۱۷ نفر ۱ سیر تخمیریز زمین دارند که جمله ۱۳۴ نفر درین قریه با کار زراعی سر و کار دارند که در میان آنان ۲۱ نفر دهقان میانه حال و ۱۱۳ نفر دهقان تهیدست اند که با زمین کمتر از ۵ سیر تخمیریز زندگی می کنند. همچنان درین قریه ۸۲ نفر معلم، مامور، مورتوان، دکاندار و خشتمال زندگی می کنند. در کنار مردان درین ده، زنان نیز در کنار کارهای خانه، به کارهای شاقه ای چون نگهداری گاو شیری، تربیه مرغ، کار در مزارع سبزی، خیاطی و غیره مصروف بوده و برخی از مصارف سالانه خانواده را پیدا می کنند. علاوه بر زنان قلعه شادخان به خیاطی، خامک دوزی، مرغداری و کار در مزارع مصروف اند و برخی از مصارف خانواده ازین طریق تأمین می گردد. دهقانانی که کمتر از ۵ سیر تخمیریز زمین دارند، فقط برای حداکثر پنج ماه می توانند مصرف خانواده های شان را ازین طریق تأمین کنند و مصارف ماه های دیگر سال را از طریق روز مزدوری در ده، شهر جلال آباد و یا مزدوری در کابل و مخصوصاً در پشاور تأمین می کنند و برخی از خانواده ها پسران کمتر از پانزده سال شان را به پاکستان به مزدوری می فرستند تا حیات خانواده را به شکل بخور نمیر تأمین نمایند. چون بر خلاف ده «بید مشکین»، قلعه شادخان به شهر جلال آباد بسیار نزدیک است و دهقانان به آسانی می توانند محصول شان را در این شهر بفروشند، لذا از زمین کم، سود بیشتر به دست می آورند، در حالیکه در قریه بید مشکین جز کچالو و در قریه روکن جز بادرنگ، رسم سبزی فروشی در آنها وجود ندارد. درین ده هر خانواده دهقانی حداقل یک گاو در اختیار دارند که از شیر و ماست آن استفاده نموده، مخصوصاً سالانه قروت بسیار به دست می آورند.

۳ - قریه چیچکه ولسوالی خواجه غار ولایت تخار:

درین قریه ۴۰ خانوار زندگی دارند و عموماً زندگی مردم بر زراعت اتکا دارد. زرع زمین در سال دو فصله است که در فصل اول گندم و یا زغر و در فصل دوم ماش، شالی، جواری و کنجد می کارند. این قریه که در ۲۰ کیلومتری ولسوالی خواجه غار موقعیت دارد، سبزی کاری بازار ندارد، اما زنان این ده به کار نخریسی، حلاجی پنبه، همکاری با شوهر دهقان خود در مزارع مصروف بوده و در کنار زمین های آبی این قریه حدود ۵۰۰ جریب زمین للمی نیز در اختیار دارد. در چیچکه ۶ نفر از ۳۰ تا ۸۰ جریب زمین آبی داشته و در حدود همین مقدار هم زمین للمی دارند و چون بر هر ۲۰ جریب زمین یک دهقان گرفته می شود، لذا این ۶ زمیندار درین قریه از ۶ تا سه دهقان را استثمار می کنند. ۸ نفر از ۱۰ تا ۲۰ جریب زمین در اختیار داشته، ضمن اینکه یک یا دو دهقان را سالانه استثمار می کنند، خود نیز به کار دهقانی مصروف اند و به این صورت تعداد دهقانان مرفه درین قریه به ۸ نفر می رسند. ۱۵ نفر دیگر که از ۴ تا ۸ جریب زمین را در اختیار دارند، دهقان میانه حال بوده و با اینکه در کنار کار دهقانی در ده به کارهای روزمزدی نیز می پردازند،

بخشی از خرج سالانه را با کشت زمین پیدا می کنند. اما افراد دیگر که زمینی در اختیار ندارند، یا دهقان بیزمین اند و یا مربوط به اهل کسبه و مامور بوده که جزئی از خرده بورژوازی ده به حساب می آیند.

دهقانان چیچکه سالی دو بار زمین های شان را کشت می کنند که گندم، جواری، خربوزه، تربوز، ماش، زغر، کنجد و یا شالی می باشد. علاوه بر زمین ها پیاز، بادرنگ، بامیه، بادنجان، رومی، پالک، کدو، شلغم و زردک نیز کشت می شود.

۴- قریه روکن ولایت فراه:

این قریه که در ۱۶ کیلومتری مرکز ولایت فراه قرار دارد، در آن ۲۷۷ خانوار زندگی می کنند و نیروی کار آن به ۳۴۷ نفر می رسد. ازین جمله ۱۰۷ نفر آن یا در ایران زندگی و کار می کنند و یا در رفت و آمد به ایران می باشند. زمین های این ده سه فصله است، یعنی برای یک زمین سه سال بعد نوبت کشت می رسد (زمینداری که درین ده ۱۵۰ جریب زمین داشته باشد، در حقیقت ۵۰ جریب دارد، زیرا برای هر پنجاه جریب سه سال بعد نوبت کشت می رسد) و این به علت کمبود آب و نارسایی ها دیگر است. این قریه جوی مستقلی دارد که از فراه رود آب می گیرد و چون فراه رود سالانه ۵ یا ۶ ماه آب دارد، لذا بیشتر مردم از واترپمپ استفاده می کنند. در روکن همین حالا حدود سه صد پایه واتر پمپ نصب می باشد. علاوه بر کشت گندم، جو، رشقه، شبدر، تریاک، هندوانه و بادرنگ و انواع ترکاری (برای مصرف خودی) درین ده زرع شده و باغداری نیز رایج می باشد که انگور و عناب آن به فروش می رسد.

در قریه روکن، کشت به وسیله تراکتور صورت می گیرد و پنج اراده تراکتور در آن کار می کند. در روکن گاواهن کاملاً از میان رفته است. حاصل گندم درین ده بین ۱۵ تا ۲۵ چند می باشد که در فراه آن را «وی» می گویند. در سال های اخیر با تغییراتی که درین ده آمده، حال فقط ۱۳ نفر زمیندارانی اند که سالانه از یک تا سه نفر دهقان را استثمار می کنند، اما بیشتر دهقانان این ده میانه حال اند که خود روی زمین کار کرده، نه استثمار می کنند و نه استثمار می شوند. زمینداران در هر فصل بیش از ده جریب زمین را زیر کشت می برند. دهقانان بی زمین در روکن ۲۵ نفر بوده، در حالیکه دهقانان میانه حال که تا هشت جریب زمین در اختیار دارند، به ۵۷ نفر می رسند. علاوه بر خرده بورژوازی این ده (مامور پایین رتبه، معلم، نجار، سلمان، دکاندار، جاروباف و فروشنده دوره گرد) در مجموع به ۶۵ نفر می رسند. کارگر ساده ۱۴ نفر و کارگر ماهر (تراکتوروان، جوشکار و معمار ماهر) ۱۲ نفر می باشند. درین قریه پانزده باغ انگور که از ۱۲۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تاک در هر یک غرس شده و در مجموع ۱۸ باغبان در آن ها استثمار می شوند. علاوه بر آن این قریه یازده باغ بزرگ عناب دارد که حاصل سالانه عناب مجموعی ده، به ۴ تا ۵ هزار کیلو گرام رسیده که قیمت هر کیلو گرام عناب تا ۱۲۰ افغانی می رسد.

زنان در روکن به پرورش مرغ، گاو، بز و گوسفند می پردازند که از تخم، گوشت، دوغ، قروت، روغن، شیر، پشم و سرگین و پاروی این حیوانات استفاده می شود. زنان در جمعآوری عناب و انگور و به دست آوردن کشمش نقش مهمی دارند. قالین بافی و جاروبافی نیز درین ده مروج است. خیاطی و خامک دوزی نیز توسط زنان ده صورت می گیرد که منبع خوب درآمد برای برخی از خانواده ها به حساب می آیند.

حال که چهار نمونه از طبقه و قشر بندی چهار قریه از چهار گوشه کشور در بالا ذکر شد، می پردازیم به قشر بندی عمومی دهقان.

دهقانان بی زمین:

این قشر قبل از کودتای هفت ثور وسیعترین و گسترده ترین بخش دهقانان کشور ما را می ساخت. با اینکه این قشر در اثر عوامل مختلف، زمین های شان را از دست داده و به بی زمین مبدل گشته اند، بر روی زمین های ارباب و دهقان زمیندار کار می کنند و از حاصل به دست آمده، سالانه چهارم حصه را تصاحب می شوند (به طور اوسط این دهقانان سالانه از یک تا یک و نیم خروار گندم به

دست می آورند که برای خانواده شش نفری دهقان بی زمین تا هشت ماه مصرف نان خشک شان را تأمین می کند، اما مصارف چهار ماه باقیمانده و مصارف دیگر را از طریق قرض، کار زنان، روزمزدی هایی که در ایام بیکاری انجام می دهند، مرغ پروری و غیره به سر می رسانند).

در اصلاحات ارضی مسخره تریه کی برای بسیاری ازین دهقانان پنج جریب زمین به زور داده شد که به زودی از مالکیت بر آن دست کشیدند. برخی از افراد این طبقه که به ایران و پاکستان رفته، در برگشت کمتر از ۶۰ درصد آنان دوباره به کار دهقانی پرداخته و بیشتر از ۴۰ درصد به دهات شان رفته در شهرها مسکن گزین شده (بعد از ورود بخشی از آوارگان به کشور، یکباره شهرها چند برابر وسعت پیدا کردند) و یا در دهات برای شان زمین خریده، بر روی زمین خود کار می کنند و به دهقان میانه حال مبدل شده اند. بسیاری از ملاکان بزرگ که بعد از رفتن به ایران و پاکستان توان کار را نداشتند و از کار در تنظیم ها و پول سرشار آن ها محروم شدند، و توان اخاذی به زور تفنگ را هم نداشتند تا مثل دیگران ازین طریق به ثروت و مکنّت بیشتری می رسیدند و زمین های پدری را هم حفظ می کردند، به فروش زمین پرداختند. لذا این زمین ها به وسیله دهقانانی که تازه به پول رسیده بودند (چون توان کار را داشتند)، خریداری شده است.

زمین های پشتون ها در شمال افغانستان به وسیله تفنگداران ازبک و تاجک غصب شده و برخی از بی زمین ها به این وسیله از بی زمینی به زمینداران کوچک و بزرگ مبدل شدند و یا تل های وسیعی از زمین های دولتی را متصرف شده (تا حال چهار و نیم ملیون جریب زمین توسط تفنگ بدستان غصب شده است)، بنابراین قشر بی زمین درین تغییر و تحولات، دگرگونی بسیاری یافت. از سوی دیگر چون در دو دهه مهاجرت، خانواده های مالکان بزرگ، کوچک و میانه شدیداً ضربه دیدند، از یکسو زمین های شان گسترش نیافت و از سوی دیگر زمین میان چند خانواده باز مانده از یک نفر تقسیم گردید، در حدی که بعد ازین تقسیمات، برای عده ای که از پدر خان و ارباب بودند، در حد ساختن یک حویلی زمین ماند و اگر باغچه ای در کنار خانه اش ساخت، خود به باغبانی آن پرداخت، تا جاییکه حاصل ناشی از آن کفاف خانواده مالک جدید را نمی کرد. لذا دیگر ضرورتی به گرفتن دهقان نداشته و به اینصورت بسیاری از زمینه های کار دهقانان بی زمین از میان رفت. درین روند بخشی از آنان به کارگران ساده ای مبدل شدند که حال در بخش های ساختمانی، کوره ها و سرکسازی مصروف کار اند و یا در ایران، پاکستان و کشورهای عربی حاشیه خلیج به فروش نیروی کار شان مصروف اند، برخی هم به کارگرانی مبدل شده که در کارخانه های سنگ بری، قالین بافی و تولیدات دیگر صنعتی کار می کنند، عده ای به کارهایی چون رنگمالی، مستری گری، شیرینی پزی، جوشکاری، خیاطی، نجاری، فروشنده دوره گرد و غیره مبدل شده و برخی هم به اعتیاد رو آورده و از رده تولید خارج شده اند. برخی ازین دهقانان بیکار، در موقعیت لومپن ها قرار گرفته و به داره های دزد و آدمکش جنگسالاران و یا طالبان پیوسته اند. بدین صورت بخشی از دهقانان بی زمین در داخل و یا فراری به ایران و پاکستان به طبقات دهقان، کارگر، خرده بورژوازی و قشر لومپن پرولتاریا تجزیه شده اند.

در شرایط کنونی قشر بی زمین، ۳۰ درصد دهقانان را می سازد که انقلابی ترین بخش دهقانان است و به طبقه کارگر بسیار نزدیک می باشد و مائو آن را پرولتاریای ده نامیده است، اما به گستردگی قبل از کودتای هفت ثور نبوده، جای این گستردگی را دهقانان میانه حال گرفته اند. این قشر در شمال، غرب و تا جایی در شرق کشور، مناطقی که گستردگی زمین های زراعی بیشتر است و تا هنوز برای حفظ مناسبات جدید سخت جانی می کند، بیشتر وجود دارد. اما در جنوب و مناطق مرکزی که زندگی خرده مالکی دهقانی به علت کمی زمین شکل مسلط را دارد، این دهقانان کمتر وسیع بوده و گسترده نیستند.

این قشر در میان دهقانان کشور ما وسیعترین قشر دهقانان را می سازند و در مناطق مختلف دارای مقدار مختلف زمین اند (سالانه از دو تا سه خروار گندم و مقداری سبزی، جواری، ماش، برنج و غیره حاصل بر می دارند؛ از درک مالداري نیز سود دارند و تا حدی مصرف سالانه شان را به دست آورده و در جاهایی که تریاک زرع می گردد، با این مقدار زمین، پول حدود شش خروار گندم و گاهی بیشتر از آن را به دست می آورند). در مناطق غرب و شمال کشور این دهقانان ۵ تا ۲۰ جریب زمین آبی و للمی در اختیار دارند که زمین اصلی در نزدیکی محل زندگی آنان تا ۳ جریب می رسد. اما در مناطق مرکزی و جنوبی و ساحات کوهستانی چون نورستان، بامیان، پکتیا، پکتیکا و بدخشان، مقدار مجموعی زمین دهقانان میانه، ۲ تا ۵ جریب می باشد. این دهقانان نه بر زمین کسی کار می کنند و نه دهقانی را بهره کشی می نمایند. حدود ۶۰ درصد دهقانان را این قشر تشکیل می دهد و در سرتاسر کشور وجود دارد. ورشکستگی دهقانان مرفه و تقسیم زمین میان افراد خانواده های بسیاری از مالکان کم زمین، فروش زمین های اربابان بزرگ در جریان مهاجرت و غصب زمین های دولتی به زور تفنگ درین سی سال، باعث وسعت این قشر شده، بخش اعظم دهقانان میانه ازین طرق وارد این قشر شده اند. در مناطق کوهستانی که زمین کم است و تقسیمات زمین بر حسب مناسبات پدری و قبیلوی صورت گرفته نیز اکثر دهقانان با برگشت از آوارگی و تقسیم زمین میان برادران، مالک دو سه جریب زمین شده اند. همچنان بخشی ازین دهقانان که با تقسیم زمین پدری بین برادران، صاحب یک توتّه زمین شده و در حقیقت برای هیچ برادر چیزی نمی رسید، زمین پدری را به یک یا دو برادر تحویل داده و خود به شهر و یا ایران و پاکستان رو آورده و به کارهای غیردهقانی مصروف و تغییر طبقه داده اند. لایه بالایی این قشر با اینکه توان استثمار دهقانی را ندارد، اما پیوسته تلاش می کند که خود را به موقعیت دهقان مرفه برساند. این لایه کمتر از ۲۰ درصد دهقانان میانه را می سازد و بیش از ۸۰ درصد این دهقانان، مربوط به لایه زیرین آن بوده، زندگی بخور نمیری دارند.

دهقانان کم زمین، صاحب خانه های پخسه ای قدیمی بوده و از ابزار تولید فقط بیل و کلنگی در اختیار دارند. بعضی از آنان گاوآهن، ماله و چپری در اختیار داشته، این وسایل را یکی به دیگری داده و به شکل باهمی (در شمال آن را الگاو و در مناطق مرکزی پُلغو می نامند) از آن ها استفاده می کنند. بعضی از آنان مالک یک رأس نرگاو و یا برزه گاو (قلبه گاو) می باشند و در وقت قلّه با گاو دیگری که مربوط به دهقان دیگرست جوره می شود و به این صورت این دهقانان برای قلّه و میده کردن برای مالک گاو، گردنی و یا گردن گاوی می پردازند. این گردنی نسبت به مقدار زمین در جاهای مختلف کشور فرق می کند. در موقع میده کردن خرمن هم عین شیوه به کار گرفته می شود. دهقانان در مناطق مرکزی در زمستان ها در بدل یک مقدار کاه و علف بخشی ملک نگهداری گاوهای قلّه ای را به عهده داشته که به نام عصره یاد می شود.

اکثریت دهقانان کم زمین از وضعیت زندگی شان ناراضی اند و مخصوصاً لایه زیرین تفاوت بسیاری با دهقانان بی زمین ندارند، زیرا کوچکترین مشکلی (مریضی یکی از اعضای خانواده، باج ستانی زورمداران، زن گرفتن برای پسر و یا پسران و غیره) باعث فروریزی این زندگی شده، این دهقان را در وضعیت بی زمینان قرار می دهد. دهقانان میانه چون قادر به خرید بهتر و خرید کود کیمیاوی نمی باشند و در بعضی مناطق که آب در آخر فصل باید خریداری شود، گاه فصل شان می سوزد، لذا حاصل شان نسبت به زمین مالکان و یا دهقانان مرفه بسیار کم می باشد. این دهقانان گاهی از اضطراب رهایی نمی یابند و از صبح وقت تا شام کار می کنند. زن و فرزند این دهقانان هم با پدر در مزرعه به کار مصروف اند و هم زنان شان به کارهای مرغ پروری، خدمت گاو و یا بز و گوسفند، قالین بافی، گلیم بافی، سوزن دوزی، لباسشویی، نانوائی و کار در منازل مالکان و ثروتمندان مصروف اند (در نورستان زنان زیر فشار بیشتر قرار دارند، بیشتر کار دهقانی توسط زنان صورت می گیرد و مردان به مالداري مصروف اند، علاوه بر زنان باید چوب سوخت یومیّه و زمستان را نیز در وسیله ای به نام «کجاوه» از کوه پایین کنند). بچه های شان هنوز به سن بلوغ نرسیده در کارهای ساختمانی ده، علوفه (رشقه، شبدر، جو و غیره) دروی، جمعاوری چوب برای زمستان، کاه گل کاری بام ها، بیل زنی باغ ها؛ گاو، بز و گوسفند چرانی و غیره مصروف می باشند و به این صورت هیچ یک از اعضای خانواده از بام تا شام بیکار نیستند.

این قشر، مخصوصاً لایهٔ زیرین آن مثل دهقانان بی زمین می خواهند که وضعیت جدیدی پیش آید و از این همه رنج و بدبختی نجات یابند، لذا با اندک آگاهی به صف انقلاب می پیوندند. انقلابیون باید در کنار بی زمینان، به تربیه و پرورش این قشر توجه جدی داشته باشند. کار انقلابی در میان دهقانان کشور ما، در حقیقت کار میان دهقانان میانه است، زیرا موقف آنان در میان ده و همچنان نارضایتی جدی شان از وضعیت زندگی، آنان را به صف انقلاب می کشاند.

دهقانان زمیندار:

دهقانان مرفه حدود ده درصد کل دهقانان ما را می سازند. اینان علاوه بر اینکه چند دهقان دیگر را استثمار می کنند، تلاش دارند که خود را به موقعیت ملاک ارضی برسانند و به این خاطر در سنگر ده نشسته و هر دهقان میانه حالی که ورشکسته شود، زمین اش را می خرد و روز تا روز بر وسعت زمین هایش می افزاید. این دهقانان سالانه بیش از ده خروار گندم حاصل برداری کرده، در کنار آن به زرع فالیز، شالی، جواری، کچالو، ماش، لوبیا، پنبه و غیره نیز می پردازند. این دهقان که در اصطلاح کمونیستی «کولاک» نامیده می شود، علاوه بر کار زراعی، به داد و ستد، اجاره داری و خرید موتر لینی (از ده به شهر)، خرید آسیاب و عده ای هم به سودخواری مصروف می باشند (در افغانستان بنابر قیده‌های دینی سودخواری مروج نبوده و سودخواران مورد نفرت مردم قرار می گیرند، اما اخیراً با فعالیت بانک‌های خصوصی و دادن سود، این مشکل تا حدی حل شده است، ولی به شیوهٔ قدیمی همچنان مشکل آفرین است)، با سرمایه داران در شهر نیز روابط نزدیکی دارند. این دهقانان یک پای شان در ده و پای دیگر شان در شهر قرار دارد. ابزار تولید زراعی چون تراکتور، تریش و در جاهایی گاواهن و یا مشخصاً قله گاوا را در اختیار خود دارند. در بعضی مناطق با داشتن چند چاه آب و چند واترپمپ علاوه بر اینکه زمین خود را آبیاری می کنند، به فروش آب نیز می پردازند. این دهقانان بیشتر از هر کسی سرمایه‌های دهات را به حرکت در می آورند. میرآبی و ملکی نیز بیشتر به این دهقانان تعلق می گیرد (گرچه بعد از سال ۸۰ و وضعیت جدید، دیگر ملکی در افغانستان پایان یافته و شوراها ده مطرح شده‌اند، به این اساس کولاک‌ها درین شوراها نیز نقش مهمی دارند).

دهقانان مرفه یا از رشد دهقانان میانه حال یا از ورشکستگی ملاکان ارضی و یا از برگشت دهقانان از آوارگی و آوردن پول از ایران، پاکستان و مخصوصاً کشورهای عربی و یا از طریق غصب زمین‌های دیگران به زور اسلحه و ساختن قباله‌های جعلی و یا از طریق غصب زمین‌های دولتی به میان آمده‌اند. تحولات اجتماعی در ۳۰ سال اخیر با اینکه برخی از کولاک‌ها را ورشکسته ساخته، اما برخی دیگر را صاحب زمین و جایداد بسیار ساخته است. این تحول درین قشر دهقانان تقریباً در تمام نقاط کشور صورت گرفته است، اما درجه و گستردگی این تحول در نقاط مختلف کشور تفاوت دارد.

دهقانان زمیندار بخشی از طبقه دهقان‌اند که خصلت دوگانه دارند. از یکسو خود دهقان‌اند و از سوی دیگر چند دهقان و یا چند کارگر مزدبگیر را استثمار می کنند، به این خاطر زود در انقلاب سهم نمی گیرند. این دهقانان نقش سرمایه دار ده را هم ایفا نموده، اما در کشور ما به نام سرمایه دار ده یاد نمی شوند. وقتی با توفانی شدن انقلاب راه‌های دیگر آرام زیستن را بر خود مسدود ببینند، به انقلاب می پیوندند. دهقان زمیندار علاوه بر اینکه به صفوف حزب می پیوندند، در انقلاب دموکراتیک نوین با حزب کمونیست به شکل سازمان و یا حزب خاصی در جبهه متحد شرکت کرده می تواند و از لحاظ موقعیت طبقاتی شباهت خاصی به بورژوازی ملی دارد.

دهقانان در جامعهٔ ما طبقهٔ کلانیست. چون کشت غله و دانه به طور مجموعی ۵۲۲۲۸۵۸ هکتار یا ۲۵۱۱۴۲۹۰ جریب را در بر می گیرد و به طور اوسط که بر روی هر ۱۰ جریب یک دهقان کار می کند، جمله دهقانان این بخش ۲۵۱۱۴۲۹ نفر بوده و چون هر فامیل دهقان به طور اوسط ۵ نفر را در بر می گیرد، لذا درین بخش ۱۲۵۵۷۱۴۵ نفر زندگی دهقانی دارند. علاوهً سالانه ۱۶۸۰۰۰ هکتار زمین و یا ۸۴۹۰۰۰ جریب زمین را کشت سبزی احتوا می کند و بر روی هر پنج جریب یک دهقان سبزی کار مصروف کار است، لذا درین بخش ۱۶۸۰۰۰ دهقان مصروف کار می باشند و چون اوسط هر فامیل دهقان همان ۵ نفر است، پس ازین طریق ۸۴۰۰۰۰ نفر امرار

معاش می کنند. سطح کشت تریاک در ۲۰۰۷ که آمار بالا را از آن سال ارائه کردیم، ۱۹۳۰۰۰ هکتار و یا ۹۶۵۰۰۰ جریب زمین را در بر می گیرد، چون بر روی هر پنج جریب یک دهقان کار می کند، به این صورت ۱۹۳۰۰۰ دهقان بر روی کشت تریاک مصروف به کار اند و چون اوسط هر فامیل دهقان ۵ نفری محاسبه شده، لذا ۹۶۵۰۰۰ نفر از طریق دهقانی تریاک زندگی می کنند. تمام افراد خانواده هایی که از طریق غله کاری، سبزی کاری و تریاک کاری در کشور ما امرار معاش می کنند، به ۱۴۳۶۲۱۴۵ نفر می رسند.

باغبانان:

باغداری در کشور ما از صدها سال به اینسو رایج بوده، افغانستان بعد از لبنان دومین کشور تولید کننده میوه در جهان است. تا سال ۱۳۵۸ که هنوز جنگ های ۳۰ ساله آغاز نشده بود، افغانستان ۶۰ درصد مارکیت میوه تازه و خشک جهان را به خود اختصاص داده بود و بخش اعظم تجارت افغانستان را می ساخت. با اینکه جنگ های سی ساله ضربات کاری بر پیکر باغداری افغانستان وارد نمود، اما با برگشت مهاجران از ایران و پاکستان و عرقریزی زحمتکشانشان، بار دیگر باغداری در افغانستان رشد کرد و امروز ۱۶۰۰۰۰ هکتار و یا ۸۰۰۰۰۰ جریب زمین در کشور ما به باغداری اختصاص یافته که در هر پنج جریب آن به طور اوسط یک باغبان کار می کند. به این صورت بر کل مساحت زمینی که در کشور ما باغداری را احتوا کرده، حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر مصروف کار اند که اگر هر باغبان فامیل پنج نفری داشته باشد، پس ۸۰۰۰۰۰ نفر با معیشت باغبانی زندگی می کنند. آمار تولید میوه در افغانستان در سال ۲۰۰۷ قرار ذیل بود:

شماره	میوه	تولید مجموعی به تن	ولایت	تولید به تن
۱	انار	بیش از ۱۷۸۷۴۷	کندهار	۳۵۰۰۰
۲	انگور	۷۲۶۳۲۲	پروان	۱۴۸۰۰۰
۳	بادام	۳۱۴۸۱	سمنگان	۱۳۸۰۰
۴	شفتالو	۱۳۶۲۲	کابل	۴۰۶۰
۵	سیب	۵۴۸۶۹	وردک	۲۱۲۵۰

و علاوه بر زردآلو، پسته، تربوز و خربوزه افغانستان بار دیگر شهره آفاق شدند. اما مشکلاتی که از نظر تجاوز، جنگ، فاسد بودن دولت مزدور، تکس های بلندی که کشورهای همسایه بر تجارت میوه وضع کرده (هند بر ورود میوه افغانستان به آن کشور، صد در صد تکس وضع کرده، در حالیکه بنجل های هندی با فقط ۱۱ درصد تکس وارد افغانستان می شوند)، علاوه بر بسته بندی میوه در افغانستان در سطح بسیار پایینی قرار دارد و قادر به رقابت با میوه ایران و پاکستان نیست.

بیش از نود درصد باغداران، خود بر روی باغ های شان کار می کنند و این باغداران از نظر موقف طبقاتی، نظر به سطح باغ و مقدار حاصلدهی شباهت به دهقانان کم زمین و زمیندار دارند. آنانی که از یک باغ اضافه دارند، بیشتر در موقع بیل زنی، شاخه بری، آبیاری و میوه چینی چند نفر را با مزد روزانه استخدام کرده و بهره کشی می کنند. اینان کارگران دوره گردی اند که در هر جای ده و یا دهات مجاور نیروی شان را به فروش می گذارند. در بعضی مناطق باغ ها نیز جزء دهقانی به حساب آمده، همانطوری که دهقان از حاصل زمین، چهارم و یا سوم حصه را می گیرد، از باغ پنجم و یا ششم حصه همان سهم را می برد، با آنکه تمام کارهای باغ را انجام می دهد. باغداران عموماً افراد مزدبگیر را به طور روزانه استخدام می کنند و بار اصلی کار را خود باغدار به دوش می کشد. عاید باغداری نسبت به زمینداری بیشتر است و عموماً باغداران نسبت به دهقانان زندگی بهتری دارند.

باغ های سیب و زردآلو در وردک و لوگر؛ باغ های انگور، توت و چارمغز در شمالی، باغ های انگور و انار در قندهار و فراه، تاکستان های انگور در پروان و هرات، باغ های بادام در سمنگان و زابل؛ فالیزهای خربوزه در شمال، درختان عناب در فراه، درختان آلو در غزنی، فالیزهای تربوز در فراه و هلمند و باغهای نارنج، کینو و لیمو در ننگرهار، نسبت به زمین هایی که با همان مساحت در آن ها گندم، جو، جواری و شالی زرع می گردد، عاید بیشتری دارند. بعضی از باغداران بزرگ که سالانه چند باغبان را استشار

می کنند، علاوه بر این، باغ های خود را برای باغبانان بی باغ، اجاره می دهند. اجاره داران عموماً کسانی اند که با میوه فروشان در شهرها پیوند نزدیک دارند. لذا اجاره گری یکی از رسم های معمول میان باغداران افغانستان است که گاه باغبانان اجاره دار را به خاک سیاه می نشاند. باغدارانی که هم خود در باغ کار می کنند و هم یکی دو نفر و گاه بیشتر از آن را به طور مرد کار روزانه در خدمت می گیرند، به عنوان افراد پولدار معروف بوده، و اینان چون سرمایه داران ده عمل می کنند و مترصد فرصت اند که باغ های باغداران کوچک را ببلعند و تلاش می کنند تا خود را به سطح باغداران بزرگ برسانند.

باغبانان کار مشابه با دهقانان دارند. ابزار شان بیل، کلنگ، تراکتور، واترپمپ و غیره بوده، در کارهای شان بیشتر از بیل استفاده می کنند و با دهقانان یکسان استثمار می شوند و به این خاطر جزء لاینفک دهقانان به حساب می آیند. آنان شب و روز به کار اشتغال دارند و از زندگی شان هرگز راضی نیستند و چون دهقانان از نیروهای انقلاب به حساب می آیند، لذا باغبانان بی باغ و کم باغ زودتر از دیگران راه انقلاب را در پیش می گیرند.

چوپانان:

آمار سال ۲۰۰۷ نشان می دهد که در افغانستان ۴,۴ میلیون رأس گاو، ۸,۱ میلیون رأس گوسفند، ۵,۴ میلیون رأس بز و ۹,۳ میلیون قطعه مرغ وجود داشته که به استثنای مرغداری در دو سال گذشته تغییر جدی درین آمار به وجود نیامده است. تعداد مجموعی گاو، بز و گوسفند افغانستان به ۱۷۹۰۰۰۰۰ رأس می رسد که عموماً برای چراندن ۲۰۰ رأس بز و گوسفند دو چوپان و ۱۰۰ رأس گاو یک گاوچران یا پاده وان به کار گماشته می شود. در مجموع در کشور ما حدود ۱۸۰۰۰۰ چوپان و گاوچران وجود دارد و چون اوسط فامیل هر یک ازین زحمتکشان ۵ نفر می باشد، بنابراین حدود ۹۰۰۰۰۰ نفر با شرایط چوپانی و گاوچرانی امرار معاش می نمایند. چوپانان و گاوچرانان مانند دهقانان زندگی دهاتی دارند. چوپانان شامل بخش کوچی ها و متوطنی ها اند. در میان کوچی ها که یک ونیم میلیون هموطن ما را در بر می گیرند، یک خان و یا سرخیل وجود دارد که غزدی و خرگاه او در میان دیگران از دور قابل تشخیص است. با اینکه مالداران بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ رأس بز، گوسفند و شتر دارند؛ مالداران میانه از ۱۰۰ تا ۵۰۰ رأس بز و یا گوسفند داشته، اما مالداران فقیر کمتر از ۱۰۰ رأس بز و یا گوسفند دارند. چوپانان شب و روز در دشت ها و چراگاه های خاصی به چراندن بز، گاو و گوسفندان خود و اربابان مصروف اند که درین میان ۵۰ درصد بز و گوسفند مربوط به اربابان مالدار، و ۵۰ درصد دیگر در اختیار مالداران کوچک و میانه قرار دارد. چوپانان در هر سال از هر ده چوچه نوزاد بز و یا گوسفند یکی را مستحق می شوند و بقیه به ارباب تعلق می گیرد. در بعضی جاها از ۲۰ بز و یا گوسفند نوزاد یکی حق چوپان می شود. به اینصورت می بینیم که چوپانان در تمام طول سال که انرژی شان را در اختیار اربابان قرار می دهند، چیزی به دست نمی آورند و به شدت استثمار می شوند. ساربانی که شترهای خیل و یا قبیله را می چرانند، وضعیت بهتری از چوپانان ندارند. ساربانان شتر می چرانند و تعداد شان کمتر از چوپانان و پاده وانان می باشد.

اما چوپانان متوطنی که مال مردم ده را می چرانند، بیشتر آنان ماهانه پول می گیرند. اکثر ساکنان دهات کشور ما چند رأس بز و یا گوسفند در اختیار دارند و روزانه چوپان آن ها را به بیرون از قریه برده و شبانه بر می گردانند. عاید این چوپانان در ماه گاه کمتر از معاش یک ملازم اداره است و پاده وانان که گاوهایی ده را می چرانند، وضعیت زندگی مشابهی با چوپانان دارند. پاده وان که در بعضی مناطق گوروان و یا گاوچران نامیده می شود، هر صبح در محل خاصی گاوها را جمع کرده، در خارج از قریه به چرا می برد و شام از دروازه هر خانه مقداری نان طلب کرده که این نان را در شمال کشور «آش حلال» و در غرب کشور «خوجه خضری» می نامند. در مناطقی از شرق و مرکز کشور که در کنار مالدار، بسیاری از خانواده ها به زراعت نیز می پردازند، میان مالدار و زراعت که دو پایه تولید را در اختیار دارند، تناسب خاصی وجود نداشته، بعضی بیشتر مالدار و عده ای بیشتر زمیندار اند و در مجموع زندگی دهقانی دارند.

دهقانان، باغبانان و چوپانان در مجموع زندگی مشابهی داشته (دهقانان تریاک کار و باغدار نسبت به دهقانان دیگر از تولید سهم بیشتری می برند، در حالی که چوپانان نسبت به همه فقیرتر می باشند)، سهم شان از تولید نیز مشابه می باشد و با پرداخت بهره مالکانه مشابهی استثمار می شوند. هر سه آنان در ده زندگی دارند و زندگی شان با زنجیر واحد فقر و استثمار به هم پیوند می خورد و هر سه جزئی از نیروهای انقلابی اند که با پرورش انقلابی و آماده شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب تحت رهبری پرولتاریا وارد صف انقلاب می شوند. چون دهقانان، باغبانان و چوپانان در کشور ما در مجموع ۳۲۱۲۴۲۶ نفر را در بر می گیرند و برای ۱۶ میلیون نفر در جامعه ۲۵ میلیونی افغانستان نان تهیه می کنند، پس دهقانان نیروی اصلی انقلاب اند که در صورتی به حرکت در آیند، هیچ قدرتی سد راه آنان شده نمی تواند. به این لحاظ جامعه افغانستان در مجموع جز جامعه دهقانی معنایی نداشته و مرحله انقلاب جز انقلاب دموکراتیک نوین چیز دیگری بوده نمی تواند. علاوه بر دهقانان، اربابان و بخشی از خرده بورژوازی (ماموران پایین رتبه، معلمان، اهل حرفه و فروشنده های دوره گرد) نیز در دهات زندگی می کنند. به اینصورت تعداد افرادی که در دهات زندگی می کنند، از ۱۶ میلیون نفر فراتر می رود که در جایش محاسبه خواهد شد.

طبقه زمیندار؛ خان، بادر، ملاک و یا ارباب

زمینداران کسانی اند که هم زمین و هم بخشی از ابزار زراعی را در اختیار داشته و با بهره مالکانه دهقانان را استثمار می کنند. زمینداران بزرگ از ۱۰۰۰ تا ۷۵۰۰۰ جریب زمین را در اختیار دارند، در حالی که زمینداران میانه از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ جریب و زمینداران کوچک از ۱۰۰ تا ۵۰۰ جریب زمین را مالک اند. اینان در مناطق مختلف کشور نسبت به مساحت زمین تعداد معینی دهقان در اختیار دارند. پایگاه اصلی فیودالیزم دهات است و نمایندگان روشنفکر آنان در مراکز قدرت دولت نیز قرار دارند و تلاش می کنند که با هر مزدوری و وطنفروشی در برابر انقلاب بایستند و راه پیروزی کمونیست ها را سد نمایند که نابودی قدرت آنان را به دنبال دارد. زیرا شاخص اصلی طبقاتی کنونی دولت افغانستان اختلاطی از اربابان و کمپرادوران مزدور می باشد.

زمینداران بزرگ نیز در چند سال اخیر دستخوش تغییرات بسیاری شده اند. برخی از مالکان ارضی که در سال های قبل از کودتای ثور مشهور بوده اند، در چند سال اخیر از یکسو زیر فشار گروپ های مسلح در دهات، اقتدار طبقاتی شان را از دست داده و از سوی دیگر با تقسیم زمین میان فرزندان، دیگر از امکانات وسیع زمینداری و راندن سلطه خانی مثل گذشته بر دهات بهره مند نبوده، جز آنانی که در سال های جنگ یکی از اعضای خانواده، تفنگ قوماندانی را گرفته و حریم زمین و ملک خانواده را حفظ کرده، دیگران موقعیت شان را از دست داده اند. اما اربابان تازه به دوران رسیده که درین سال ها در سراسر کشور ظهور کرده و بسیاری از آنان با خشونت قدرت می رانند و در رأس احزاب و تنظیم های جهادی نیز قرار دارند، بخش مهمی از زمینداران را می سازند. آنان با تمسک به دین، سنت و عرف که ریشه در بنیادهای فیودالی دارد، با فرهنگ فیودالی به جنگ هر نمودی از سرمایه داری می روند و چون جن از بسم الله از انقلابیون هراس دارند. اکثر مزدورانی که در ارگ می لولند، ازین طبقه آمده اند. بسیاری از افرادی که در پارلمان حضور دارند نمایندگان این طبقه اند و به این صورت اینان رابطه میان شهر و ده را برقرار می سازند. در بعضی جاها قدرت زمینداران بزرگ چنان عمیق و گسترده است که مثلاً حاجی پاینده در سرپل می تواند یکی از معلمان ده زیر نفوذ خود را زمانی از ده بیرون کند و اجازه زندگی به او و خانواده اش در آن ده ندهد که یکی از دوستان این خان به زن این معلم تجاوز کرده و بعد از آن که حاجی پاینده و برادرش دو لک افغانی از این متجاوز به عفت زن معلم رشوه می گیرند، این فیصله را در حضور مردم ده می نمایند که معلم باید ده را ترک کند، و معلم بیچاره هم جبراً به این کار تن می دهد.

سید منصور نادری که دره کیان را با تمام امکانات آن در ید قدرت خود دارد، نه تنها از قدرت ملاکی عام و تام برخوردار است، که حزب پیوند ملی را نیز ساخته و عده ای از وطنفروشان پرچمی را نیز در اختیار گرفته و حاکمیت فیودالی پدر خود را بر مردم می چلاند و کسی هم توان ایستادن در برابرش را ندارد. برادرش در ارگ وزیر مشاور است و به این صورت ناف آن با این حاکمیت که زائیده اشغال است، پیوند خورده و یکی از منافع دیگری در شهر و ده حمایت می کنند. ضابط جلیل در فراه که نواسه حاجی سلطان محمد خان، بزرگترین فیودال افغانستان در قبل از کودتای ثور است و یکی از قوماندانان جهادی می باشد، چون در سال های نبرد سلاح و نفر در اختیار داشت، نه تنها ۷۵ هزار جریب زمین پدر و پدرکلان را حفظ کرد، که زمین های دیگری را هم به تصرف خود درآورد و به تورن جنرالی این رژیم هم رسید. عارف نورزی یکی دیگر ازین ملاکان ارضی است که با شرکت در جنگ مسلحانه و استفاده از مناسبات قبیله ای قادر شد تمام زمین های خود را در کندهار و هلمند حفظ نماید و حال یکی از وکیلان به نام پارلمان می باشد که مدتی معاون ولسی جرگه هم بود. حاجی دین محمد که قبل از پسر مجددی والی کابل بود، خانواده او از ملاکان زورمند و بزرگ شرق کشور به حساب رفته و در سال های جنگ از طریق جنگسالاری، زمین های بسیاری را غصب کرده است. حضرت علی برخی از زمین های دشت گمبیری ننگرهار را به تصرف خود درآورده و اکنون وکیل در ولسی جرگه می باشد. کبیر فراهی که معین سیاسی وزارت خارجه است، از خانواده زورمند فیودالی است. مثال های بسیاری از افراد این طبقه از تمام نقاط کشور در حاکمیت فعلی

وجود دارد که مجال آوردن تمام آن ها درینجا ممکن نیست.

ملاکان ارضی که در نقاط مختلف کشور یا خود و یا خانواده های شان تا هنوز بیشترین استعمار را از طریق بهره مالکانه انجام می دهند، برخی از آنان عبارتند از:

حاجی سلطان محمد خان (بغلان جدید) ۴۰۰۰ جریب، خواجه لعل آقا (دهنه غوری) ۲۴۰۰ جریب، رییس عتیق (بغلان) ۲۰۰۰ جریب، وکیل عبدالرشید (بغلان) ۱۷۰۰ جریب، وکیل نسیم (بغلان) ۱۴۰۰ جریب، علی احمد وزیر دربار (بغلان) ۹۰۰ جریب، حاجی هاشم (بغلان) ۹۰۰ جریب، حاجی اختر (بند غوری بغلان) ۸۰۰ جریب، حاجی پاچا میر (باغ شمال بغلان) ۵۷۰ جریب، ارباب سیدال (چشمه شیر بغلان) ۵۰۰ جریب.

محب الله خان (خان آباد کندز) ۱۰۰۰۰ جریب، حکیم خان (خان آباد کندز) ۵۰۰۰ جریب، سرور ناشر (کندز) ۴۰۰۰ جریب، سردار محسن (قلمچه کندز) ۳۰۰۰ جریب، حاجی قدوس آفتاش (آفتاش کندز) ۱۵۰۰ جریب، حاجی نازکمیر (دشت ارچی کندز) ۱۲۰۰ جریب، حاجی بابہ میر (کندز) ۱۰۰۰ جریب، حاجی اختر کاکر (قلعه زال کندز) ۱۰۰۰ جریب، حاجی فضل الرحیم شینواری (کندز) ۵۰۰ جریب، ننگ یوسفزی (کندز) ۵۰۰ جریب، حاجی امان (کندز) ۴۰۰ جریب.

برکت عبدالاحمد خان (غزنی) ۲۰۰۰۰ جریب، خان محمد خان (غزنی) ۱۰۰۰۰ جریب، حاجی شیر (قلعه پساغزنی) ۱۰۰۰ جریب، وکیل عبدالرشید خان (غزنی) ۴۰۰ جریب.

وکیل حسین (کشم بدخشان) ۲۰۰۰ جریب، حاجی برهان الدین (شهر بزرگ بدخشان) ۲۰۰۰ جریب، سید محی الدین (کشم بدخشان) ۱۵۰۰ جریب، مخدوم عصمت الله (فیض آباد بدخشان) ۱۵۰۰ جریب، سید احمد خان دهقان (کشم بدخشان) ۱۰۰۰ جریب، حکیم بای بدخشی (فیض آباد بدخشان) ۸۰۰ جریب.

سردار سریاور غفور (مزارشریف) ۵۰۰۰ جریب، قیوم بای (مزارشریف) ۵۰۰ جریب.

حاجی هیکل (کلفگان تخار) ۴۰۰۰ جریب، حاجی قادر (رستاق تخار) ۴۰۰۰ جریب، کرنیل قره قل (بهارک تخار) ۳۰۰۰ جریب، میر ولی (بنگی قلعه تخار) ۳۰۰۰ جریب، ایشان نبی (فرخار) ۲۵۰۰ جریب، ملا قربان عرب (تالقان) ۲۰۰۰ جریب، حاجی کولاب (بهارک تخار) ۲۰۰۰ جریب، نائب نبی (خواجه بهالدین و درقد تخار) ۲۵۰۰ جریب، جمشیدخان (چاه آب تخار) ۲۰۰۰ جریب، حفیظ بای (تالقان) ۱۰۰۰ جریب، میرهای اندرکوه (بهارک تخار) ۱۰۰۰ جریب، قچقارخان (ختایان تخار) ۱۰۰۰ جریب، حاجی عبدالرسول (چیچکه تخار) ۱۰۰۰ جریب.

خاندان حاجی سلطان محمد خان (بالابلوک فراه) ۷۵۰۰۰ جریب، حاجی نورمحمد خان و برادران (پشت رود فراه) ۵۰۰۰ جریب، حاجی حکیم جان (فراه) ۵۰۰۰ جریب، حاجی رحیم جان و برادران (قلعه کاه فراه) ۵۰۰۰ جریب، یعقوب جان (بکوا فراه) ۲۰۰۰ جریب، حاجی ملک شیر (خاک سفید فراه) ۶۰۰ جریب.

حسن خان مهمند (کامه ننگرهار) حدود ۱۰۰۰ جریب، حاجی میرافضل خان (گوشته ننگرهار) ۵۰۰ جریب، حاجی مطیع الله خان (ننگرهار) ۴۰۰ جریب، حضرت مجددی (ننگرهار) ۷۰۰ جریب، سید احمد گیلانی و برادران (سرخرود ننگرهار) ۷۰۰ جریب، لعل آقا (ننگرهار) ۴۰۰ جریب.

پاینده محمد خان (سرپل) ۱۰۰۰ جریب، خیر محمد اسحاقزی (بغاوی سرپل) ۲۰۰۰ جریب، کمال الدین خان اسحاقزی (سرپل) ۳۵۰۰ جریب، بهالدین خان اسحاقزی (سرپل) ۴۰۰۰ جریب، تیمورشاه خان (کوهستانات سرپل) ۲۳۰۰ جریب، میرحمزه خان (کوهستانات سرپل) ۲۳۰۰ جریب.

وکیل عبدالرشید خان (شبرغان) ۱۵۰۰ جریب، توره باز خان (جوزجان) ۳۷۰۰ جریب، جلاد خان (جوزجان) ۲۰۰۰ جریب، خدای نظرخان (قمسای جوزجان) ۱۲۰۰ جریب، حاجی محمدقل بای (جوزجان) ۴۸۰۰ جریب.

وزیر عبدالرحیم خان (محمود راقی کاپیسا) ۳۰۰ جریب، خان های دشتک پنجشیر ۱۰۰ جریب.

محمد افضل خان، عبدالخالق خان، حاجی محمد شفیق خان، گل سردار خان، حاجی نظر خان، حاجی عبدالله خان، محمد توفیق خان، محمد ایوب خان، حاجی قاهر خان، حاجی عبدالحی خان، محمد طارق خان، محمد هارون خان، عبدالرحمن خان بابی، مجید خان بابی، عظامحمد خان بابی، حاجی عبدالله خان بابی، ملانقیب الله، حاجی عبدالله خان صراف، حاجی محمد خان صراف و حاجی بشر خان از ولایت کندهار هر یک بیش از ۵۰۰ جریب زمین دارند و سالانه تا ده دهقان بی زمین را استثمار می کنند.

از ولایت هلمند شاه ولی خان، حبیب الله خان، محمد عمر خان، حاجی سرور خان، حاجی عبدالقادر خان، خلیفه حاجی شیرین خان، جمال خان، دوست محمد خان، اورنگ خان، شیرمحمد خان، امان الله خان، ظاهر خان، محمدولی خان، تاج محمد خان، حاجی نفس خان و محراب خان از ملاکانی اند که هر یک بیش از ۵۰۰ جریب زمین دارند و سالانه تا ده دهقان را استثمار می کنند.

از ولایت نیمروز خاندان حاکم سلطان محمد خان کنگ، حاجی امان الله خان، حاجی ابراهیم خان، سخی الله داد خان، سردار دستگیر خان که هر یک بیشتر از دو هزار جریب زمین در اختیار دارند.

علاوه بر اینانی که از گذشته ارباب و خان بوده، در دوران جنگ های سی ساله، عده ای از زورسالاران زمین های بسیاری از مردم و یا زمین های دولتی را غصب کرده و امروز جزئی از اربابان نو به دوران رسیده اند که نه تنها این همه زمین را چور نموده، که به زور آب مردم را می گیرند، بر برخی از دهقانان به زور کار هم می کنند، و در حشر و جو کنی اکثراً شرکت نمی کنند. اینان هم در دهات و هم در شهرها به چنین چورهایی دست زده و علاوه بر این که اربابی برخی از روستاها را در دست دارند، در شهرها نیز صاحب ده ها جریب زمین، مارکیت و شهرک نیز شده اند. درینجا تعدادی از این زورسالاران را نام می بریم: احمدشاه احمدزی که دوران جنگ های تنظیمی وزیر داخله بود، تنها در شهر کابل ۱۲۲ خانه را به نام خود کرده است. مولوی عبدالرحمان، وکیل اورنگ، معاون صفر، قوماندان پیمان، داوود فرخاری، مخدوم عیدالله، قوماندان میرعلم، قاری رحمت الله، آمر لطیف، صوفی منان، آمر عبدل، قوماندان غلام اندرابی، عبدالله رستاقی، میرزای ناصری، حاجی لقای اندرابی، رسول اندرابی، مصطفی اندرابی، آغاشیرین، امیرگل بغلانی، پیرمقل، بشیر چاه آبی، قاضی کبیر، مامور حسن، حاجی آغاگل، مطلب بیگ، پیرمحمد آهندره، انجنیر محمد عمر، سبхан قل، ارباب عبدالولی، قاری امیر و ملامحمد عمر هزاره گی، قیوم بای، قوماندان احمدی، داکتر قدم شاه، جنرال نظیر محمد، زلمی خان، عظامحمد نور، جنرال بسم الله، شمسی، لال قوماندان، قلیچ قوماندان، وکیل پاینده و برادرش، امیر چوغه، مجید پاچا خان تاشقرغانی، گل محمد قوماندان، کریم براهوی، قوماندان خواجه عیسی، یحیی خان سیاوشانی، ضابط جلیل، کمیسر، فهیم، حاجی دین محمد، حاجی ظاهر، پاچا، حضرت علی، قرار، زمان، انجنیر غفار، منجی، مولوی تره خیل، حاجی نبی (برادر خلیلی)، عارف داوری، علم گل کوچی، امین یکاولنگی، آخند محمدی وغیره.

با اینکه ۷۲ درصد هموطنان ما ده نشین اند و به دهقانی مصروف می باشند، اما زمینداران بزرگ، میانه و کوچک در شرایط کنونی حدود ۵ درصد ساکنان دهات که ۱۸۰۰۰ نفر را در بر می گیرد و چون حد وسط هر فامیل ۵ نفر گرفته می شود، لذا تعداد افرادی که با مناسبت اربابی زندگی می کنند، ۹۰۰۰۰۰ نفر را می سازند که در مجموع حدود ۵۰ درصد زمین های قابل کشت کشور را در اختیار دارند. حدود ۲۰ درصد زمین ها در اختیار دهقانان مرفه و ۳۰ درصد دیگر در اختیار دهقانان میانه حال قرار دارد. در میان زمینداران کمتر از نیم آنان از زمینداران سابق و بیشتر از نیم دیگر در جریان ۳۰ سال گذشته به این موقعیت دست یافته اند. برخی از زمینداران سابقه نیز با تفنگ «جهاد» توانسته اند که زمین های شان را از چپاول تفنگداران دیگر نجات دهند و خود زمین های دهقانان و یا افرادی از ملیت های دیگر را غصب نمایند. به این صورت دیده می شود که از ۱۸ میلیون ده نشین، ۱۶ میلیون نفر با شرایط دهقانی، ۹۰۰ هزار نفر با شرایط اربابی، ۲۰۰ هزار نفر خرده بورژوازی که هر یک با پنج نفر فامیل بوده و به این ترتیب یک میلیون نفر با شرایط خرده بورژوازی دهاتی (مامور پایین رتبه، معلم، اهل حرفه، دکاندار وغیره) و صد هزار دیگر با شرایط کارگری زندگی می کنند که

جمله ۱۸ میلیون نفر شده و همان ۷۲ درصد ۲۵ میلیونی نفوس کشور را می سازند.

طبقه زمیندار که شامل بروکراتیک و غیر بروکراتیک است، به عنوان دشمنان خونی خلق به حساب آمده و جناح شریر آن از هیچ ظلم و ستمی نسبت به دهقانان دریغ نمی ورزد. در پشت بسیاری از دزدی ها، چپاول دارایی های مردم، اختطاف ها، تجاوز به زنان و دختران زحمتکش، جاسوسی به نیروهای اشغالگر، همکاری با نیروهای سرکوبگر دولتی، غصب زمین های دولت و عامه و در مناطق زیر نفوذ طالبان همکاری با آنان و آشتی دادن خارجی ها با طالبان، اعضای این طبقه قرار دارند. افراد این طبقه در عین حال با دولت در ارتباط تنگاتنگی قرار داشته و هیچ وقت در اجرای کارهایی که به ادارات دولتی رابطه داشته باشد، دچار پرابلم نمی شوند و در مرکز و ولایات مورد احترام دولتی ها قرار دارند. زمینداران به عنوان یک طبقه حامی تجاوز و اشغال، در جریان انقلاب دموکراتیک نوین سرنگون می شوند و زمین های شان میان دهقانان بی زمین تقسیم می گردد. این یکی از وظایف مهم انقلابیون درین دوره از انقلاب است.

مناسبات سرمایه داری (کارگران و سرمایه داران)

با آغاز زندگی شهرنشینی در کشور ما، روابط تجاری میان بخش های مختلف تولیدی در داخل و بعدتر تجارت با کشورهای همجوار آغاز گردید. در حالی که مردم ما سال ها به شکل مبادله یا تبادل جنس به جنس تجارت می کردند. با به وجود آمدن نوت های کاغذی در آخر دوره امانی و تبدیل مالیه جنسی به نقدی و بعد تأسیس بانک و ایجاد شرکت های تجاری، تجارت در افغانستان به پیشرفت خاصی دست یافت. کشورهای غربی، مخصوصاً هندوستان و روسیه به عنوان دو همسایه مقتدر ما و به علت محاط به خشکه بودن افغانستان تلاش داشتند که با رشد بیشتر تجارت، کشور ما را به جامعه مصرفی مبدل سازند و با وارد نمودن بنگل های خود به بازارهای افغانستان هرچه بیشتر سود ببرند. بنابراین با ورود این همه کالا رشد صنایع در افغانستان بسیار بطی گشت و گاهی با کمی پیشرفت، برخی از تولید پیشه وری را ورشکست ساخته، آن را از میدان خارج می نمود و برخی بنابر ضرورت روزگار، سخت جانی کرده تاب می آوردند.

تولید صنایع دستی از سال های دور در کشور ما رایج بوده، زن و مرد در آن ها کار می کردند. از ۵۰ سال به اینسو در اثر نفوذ صنایع ماشینی، آرام آرام برخی ازین صنایع ضربه خورده که حال عده ای به کلی از میان رفته اند. قالین بافی، چرمگری، مسگری، نجاری، آهنگری، صابون سازی، گلیم بافی، تکه بافی، ریسمان بافی (کاهی)، بافندگی، جارو بافی، بوریا بافی، کلالی، بوت سازی، موجیگری، سلمانی، خیاطی، نعلبندی، صحافی، میناتوری، خطاطی، خیاطی، زین دوزی، پالان دوزی، دکانداری، روغن سازی، قنادی، گریزی، چپر بافی، کلاه دوزی، خامک دوزی، مهره بافی، حجاری، رنگسازی، نخریسی، رنگریزی، چرمه دوزی، پزار دوزی، چادری دوزی، چین کاری، چموس دوزی، چین دوزی، قصابی، خشت زنی، پخسه زنی، خشتکاری، گچکاری، کمان و گنبدکاری، سنگکاری، کاریزکنی، آشپزی، چوبداری، علافی، جارچیگری، قبرکنی، چاقوسازی، منبت کاری، خالکوبی، خونکشی، رگ زنی، سپر و شمشیر سازی، گلدوزی، لنگی بافی، خراطی، گراف دوزی، رنگمالی، خامک دوزی، تاقی دوزی، آیینه دوزی، چپه دوزی، جوال بافی، دایه گری، لحاف دوزی، ندافی، بند بافی، دستمال بافی، دهل زنی، سرنا زنی، داروسازی، پيله وری، غزدي بافی، بقالی و عطاری از حرفه هایی اند که اکثر آن ها در تمام کشور ما مروج بوده اند.

در پنجاه سال قبل بسیاری از فیودالان ملوک الطوائف در اطراف قلعه های شان بخشی از اهل حرفه چون نجار، آهنگر، سلمان، جولا، قصاب و خراط را جا می دادند و گفته می شد که اگر در دهی این حرفه ها وجود نداشته باشند، نماز جمعه در آنجا ادا شده نمی تواند و ساکنان چنین دهاتی باید نماز جمعه شان را در جایی که چنین شرایطی می داشت، ادا می کردند و این یکی از نمونه های بیان شرایط جوامع تپیک فیودالی بود که باری برهم زدن چنین مناسباتی ابتدا از رشد تجارت آغاز گردید.

افراد این حرفه ها عموماً به دولت های وقت مالیه می پرداختند و در مواقع جنگ و صلح بیشترین فشارها را متحمل شده، در مواقع جنگ از طریق پرداخت پول، اسب و جوان بیشترین فشارهای مالی را متحمل می گشتند و به این خاطر از زندگی و کار شان در کنار دهقانان از وضعیت زندگی راضی نبودند. و اما صنایع ماشینی بار اول در زمان شیرعلی خان زیر نام «ماشین خانه» که هم ساخت اسلحه و هم ترمیم اسلحه در آن صورت می گرفت، به افغانستان آورده شد که در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس و بعد با استقرار دولت های فیودالی عبدالرحمن خان و حبیب الله خان از میان رفت.

با قتل حبیب الله و به قدرت رسیدن شاه امان الله به عنوان یک اشراف لیبرال که می خواست به زودی افغانستان را به کشور پیشرفته سرمایه داری مبدل سازد و در تمام زمینه های اقتصادی و اجتماعی ریفورم و اصلاحات را به وجود آورد، به وارد ساختن صنایع پیشرفته به افغانستان دست زد. برای پیشرفت تجارت، نظامنامه خاصی تدوین و جهت سهولت تجار، محاکم خاص کمرگی را تأسیس نمود. برخی سرک ها که کابل را به ولایات وصل می کرد، ترمیم و جهت ارتباط گیری با داخل و خارج، تلفون و تلگراف تأسیس گردید.

اولین بار بودجه سالانه به تصویب رسید و در آغاز، کارخانه تولید و ترمیم اسلحه به افغانستان آورده شد؛ فابریکه جن و پرس پنبه و یک دستگاه کوچک تولید برق به کمک اتحاد شوروی در هرات نصب گردید؛ دستگاه های کوچک تولید دکمه، رنگ، گوگرد و موبل چوبی به کمک آلمان در کابل آغاز به کار کرد. بعد از آنکه شاه امان الله موفق به اخذ قرضه از آلمان شد، فرمایش فابریکه های زیادی را به انگلستان و آلمان داد، از جمله فابریکه های نساجی پشمی و نخی، خشکه شویی ها، تولید برق، مطبوعه ها، فابریکه های سمنت سازی، بوره و گوگرد سازی؛ پلان تأسیس فابریکه های سگرت سازی، کاغذسازی، شیشه سازی، ترمیم موتر، تولید پرزه جات موتر، فابریکه تولید روغن، کارخانه ترمیم طیاره، تولید باروت، دستگاه کنسرو میوه و غیره در شهر کابل و پغمان با استفاده از برق در نظر گرفته شد. اما زمانی این ماشین ها به کراچی رسیدند که دیگر حکومت امان الله خان سقوط کرده بود. شاه امان الله به کمک اشراف دربار و برخی از مشروطه خواهان تصمیم به احیای نظام سرمایه داری در افغانستان داشتند. فعالیت این همه دستگاه های تولید ماشینی و نظامنامه هایی که به قصد سهولت برای پیشرفت سرمایه داری به تصویب رسیدند، زمینه ظهور و رشد طبقه کارگر افغانستان را مساعد ساخت که تحولات بعدی گرچه این پروسه را شدیداً ضربه زد، اما ظهور زابلی و تمایل اشرافیت هاشم خانی به تولید و سود سرمایه داری، بار دیگر این روند را تسریع نمود و در کنار ظهور طبقه کارگر افغانستان در دهه ۲۰ خورشیدی، طبقه بورژوازی نیز پا به عرصه گذاشت.

درین دوره تجارت افغانستان از انحصار تنها شوروی و هند برآمد. تاجران افغان با اروپا از جمله انگلیس و آلمان نیز با حجم محدودی به تجارت پرداختند. سیاست اقتصادی شاه امان الله در آن دوره صادرات بیشتر، واردات کمتر و ایجاد صنایع متمرکز بود که هر سه این فکتور راه بیشتر احیای سرمایه داری و ضربه زدن بر فیودالیزم را باز می کرد. در حقیقت این دوران اوج تضاد میان فیودالیزم پوسیده و بورژوازی بالنده در افغانستان را به نمایش می گذاشت که در نهایت فیودالیزم قادر شد با عوامل دین و سنت، قدرت مالکان (به کمک مستقیم استعمار انگلیسی) این بورژوازی نوپا را ضربه بزند، چون استعمار کهن انگلیسی در آن زمان، مخصوصاً در افغانستان بیشتر بر گروه های دینی و سنت های فیودالی اتکا داشت و به این خاطر بورژوازی و افکار انقلابی آن را مغایر منافع خود در افغانستان می دید.

درین دوره صادرات به هند ۸ میلیون پوند و واردات از هند ۹ میلیون پوند بود؛ صادرات به اتحاد شوروی ۲۷ میلیون روبل و واردات از اتحاد شوروی ۲۰ میلیون روبل را در بر می گرفت و با اینکه در زمان شاه امان الله، سمت اصلی اقتصاد را دولت تعیین می کرد، اما در بخش خصوصی شرکت های خصوصی تنویرات، موتر، ادویه، افغانی، افغان، قمر، ضیا، رفیق، جرمن و تجارتخانه اتحاد شوروی ایجاد گردیدند که نشان می داد شاه امان الله و حواریون او به فکر احیای بخش خصوصی که شاخصه اصلی بورژوازی لیبرال بود، نیز توجه خاصی دارند. در بخش دولتی شرکت های امانیه و ثمر تأسیس گردیدند و شرکت رفیق به صورت مختلط با بخش خصوصی و دولتی کار می کرد. تأسیس این شرکت ها به زودی برخی از صنایع دستی را ضربه زد. با اینکه درین دوره فعالیت های جدی در رشد تجارت و صنعت صورت گرفت و کارگران صنعتی به تعداد نسبتاً قابل توجهی عرض اندام نمودند، اما طبقه بورژوازی همچنان در نطفه بود و اشرافیت دربار به رهبری شاه امان الله در پی ایجاد چنین صنایع و چنین طبقه ای بودند. زیرا اشرافیت زمانی به پیشرفت صنعت توجه کرد و گورکن خود را آفرید که مالیه بخش تولید صنعتی را نسبت به تولید زراعی بسیار بالا دید. بخش زراعت سالی یک بار مالیه می پرداخت، در حالیکه صنعت با تولید هر لحظه، مالیه لحظه ای و بی وقفه را به پای این اشرافیت می ریخت. این صنایع و برنامه های تجاری و صنعتی شاه امان الله با اغتشاش بچه سقا نابود شدند.

بعد از شکست حکومت امانی که برخی از ماشین های وارده حتی زمینه آغاز فعالیت را نیافتند، در دوران نادرخان و هاشم خان وارد و به کار افتادند. چون صنایع ماشینی جدید به تولید نیروی محرکه و انرژی برق نیاز داشت، لذا برق آبی جبل السراج، برق آبی چک وردک با ظرفیت ۴۰۰۰ کیلووات، دستگاه برق آبی شرکت نساجی پلخمیری با ظرفیت ۴۸۰ کیلووات، دستگاه برق دیزلی

ماشین خانه کابل با ظرفیت نهایی ۲۰۰۰ کیلووات، دستگاه برق آبی بابا ولی کندهار با ظرفیت ۳۰۰ کیلووات، دستگاه برق دیزلی شرکت پشتون کندهار با ظرفیت ۱۴ کیلووات و دستگاه برق آبی جلو ارچه هرات با ظرفیت ۱۵۰ کیلووات یکی بعد از دیگری در سال های ۱۳۱۵، ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ به کار آغاز نمودند. درین دوره کار سرک دره شکاری و ارتباط با شمال آغاز گردید. در شمال به زرع پنبه و لبلبو توجه خاص شد و بعد در ۱۳۱۱ شرکت سهامی بزرگی از سوی مجیدخان زابلی که مدت ها در خارج زندگی کرده و شیوه سرمایه داری کمپرادوری را آموخته بود، تشکیل و به کار آغاز کرد. زابلی که با هاشم خان (صدراعظم) در مورد آغاز پروسه کار ماشینی هم نظر بود و با شراکت کار می کردند، به روشنی هماهنگی اشرافیت با سرمایه داری تازه پا را نشان می داد و این دو با این اتحاد به خوبی می توانستند که راه ورود سرمایه های امپریالیستی را به داخل افغانستان باز کنند، بخصوص با ختم جنگ دوم جهانی و تثبیت دوباره موقعیت امپریالیست ها، روند سرمایه های غربی به داخل افغانستان آهنگ تندتری گرفت و امریکایی ها علاوه بر اینکه در بخش خصوصی به سرمایه گذاری پرداختند، برای دولت افغانستان نیز با شش و نیم درصد سود قرضه های طویل المدتی پرداختند. شوروی ها بنابر سیاست تقویت بخش دولتی، پول هایی با شش درصد سود را تحویل دولت افغانستان کردند و بعدها امریکا با کمپنی موريس ندسن قرارداد کار و اعمار نهر بغرا، نهر سراج و بند کجکی در وادی هلمند را از دولت افغانستان گرفت و شوروی ها با ساختن فارم های هده و غازی آباد در ننگرهار سرمایه گذاری کردند. به این صورت امریکا و روسیه در افغانستان به رقابت پرداختند که بعد از مدتی امریکایی ها در مغازله با پاکستان قرار گرفتند و از سرمایه گذاری و کار در افغانستان خودداری کردند. شوروی ها در اکتشافات معادن گاز افغانستان در شمال سرمایه گذاری نمودند که ۳۶ حلقه چاه را در شمال کشور حفر و گاز استخراجی افغانستان را در بدل فی متر مکعب ۱۶ افغانی می بردند و همان گاز را فی متر مکعب ۴۰ افغانی بر چکوسلوآکیا می فروختند. دیده می شود که شوروی ها از مدت ها قبل با رابطه استعمارگرانه با افغانستان برخورد می کردند.

زابلی و گروپ کمپرادوری او همچنان امتیاز تولید شکر، تکه، تورید مواد نفتی، موتر و احتیاجات دولت با صادرات پشم، پنبه، پوست قره قل و استخراج معادن را برای این شرکت از دولت گرفت و پیشنهاد کرد که برخی از سهام این شرکت را دولت برای بعضی از تاجران، جهت رشد سرمایه داری خصوصی خریداری کند و بالاخره این شرکت در ۱۳۱۳ خورشیدی به «بانک ملی» که علاوه بر کارهای فوق، امور پولی را هم زیر کنترل گرفت، مبدل شد. سهامداران این بانک که در رأس آن زابلی قرار داشت، هم اقتصاد را کنترل می کردند، هم سیاست اقتصادی و هم گردش پول را نظارت می نمودند، لذا برای بار اول طبقه بورژوازی در کشور ما از نطفه برآمده و پا به هستی گذاشت، تا آن زمان کارگران در عرصه سرمایه گذاری های دولتی کار می کردند. این طبقه مخلوطی از سرمایه داران کوچک نو به دوران رسیده و اشراف دربار بودند که در کنار زمین های وسیع و استعمار دهقانان به سرمایه داری نیز پیوستند. سرمایه داری دلال و اشرافیت فیودالیزم که هر دو دشمنان قسم خورده خلق اند، به زودی اتحاد می بندند و با رفاقت، همدلی و هماهنگی در خدمت امپریالیزم و چپاول مردم می پردازند و این را در اتحاد میان هاشم خان و زابلی در آن زمان به روشنی می توان دید. چنانچه امروز خلیلی و فهیم با افکار پوسیده فیودالی و برادران آنان که کمپرادوران شرفباخته امپریالیستی اند، نوعی از اتحاد فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور را به نمایش می گذارند.

بانک ملی ابتدا با سرمایه مختلط سه و نیم میلیون دالری دولتی و خصوصی به کار آغاز کرد، اما ۸ سال بعد دولت به تأسیس «د افغانستان بانک» به عنوان بانک مرکزی با سرمایه ۳۵ میلیون دالر دست زد و بانک ملی کاملاً خصوصی شد. بانک ملی طی ۱۴ سال فعالیت، سرمایه اش را به ۴۰ میلیون دالر رساند، بدون اینکه در تعداد سرمایه گذاران آن تغییر جدی رونما گردد. زابلی، سردار رفیق، عزیزخان سندی، موسی خان کندهاری، دوست محمدخان ایماق و غلام حیدرخان مختارزاده از سهامداران اصلی این بانک بودند که طبقه بورژوازی آن زمان را تصویر می کردند.

بانک ملی به ریاست زابلی از زمان تأسیس تا ۱۳۱۴ هجری در پنجاه شرکت تجاری و تولیدی سرمایه گذاری کرد که در حقیقت

سكان اقتصاد توليدي و تجاري گذشته و جديد را در كنترول گرفت. در صنايع نخي به قطغن توجه بيشتر شد. در ۱۳۲۸ هجري پنبه پاك شده در يك سال به ده هزار تن رسيد كه تكه به دست آمده از آن به ۱۵ ميليون متر مي رسيد. ماشين هاي تكه بافي از آلمان و انگليس وارد گرديدند. زرع لبلبو در بغلان آغاز شد و موازي به آن فابريكه توليد شكر از چكوسلواكيا وارد و به اين توليد آغاز كرد. شركت ها و كارخانه هاي ذيل درين دوران با سرمايه هاي زير كار مي كردند:

۱- فابريكه پشمينه بافي كندهار در سال ۱۳۲۰ در شهر كندهار تأسيس گرديد و سرمايه ابتدائي آن پنج ميليون افغاني بود. سالانه ۳۶ هزار متر تكه توليد مي كرد و ۱۰۶ نفر كارگر داشت.

۲- فابريكه نساجي نخي جبل السراج كه در دوران امان الله خان خريداري شده بود، در سال ۱۳۳۵ به توليد آغاز نمود و در ابتدا ۱۰۳ پايه ماشين چوبي، ۵۳ پايه ماشين بافت و ۱۹۴۰ دوكت نختابي و ۶ پايه ماشين رنگ آميزي داشت. كارگران اين فابريكه به ۶۰۰ نفر مي رسيدند. توليدات نهايي آن در سال ۱۳۳۲ به يك ميليون و يكصد هزار متر تكه نخي رسيد.

۳- فابريكه نساجي پلخمری در سال ۱۳۲۱ به توليد آغاز كرد. اين فابريكه تا سال ۱۳۳۵، ۵۵۰ پايه ماشين بافت و سي هزار دوكت نختابي داشت. ظرفيت سالانه آن به طور متوسط به چهارده ميليون متر رخت نخي و يكصد و بيست هزار گده نخ مي رسيد. در اين فابريكه ۲۶۳۴ نفر كارگر داخلي و هفت تن مستخدم خارجي مصروف كار توليد، تنظيم و اداره فعاليت هاي توليدي بودند.

۴- فابريكه قندسازي بغلان در سال ۱۳۱۷ در بغلان تأسيس و سرمايه ابتدائي آن ۲۸،۷ ميليون افغاني بود. اين شركت بعد از تأسيس خود به استقرار دو فابريكه قندسازي اقدام كرد. يكي فابريكه قند سازي بغلان و ديگري فابريكه قندسازي ننگرهار. ظرفيت روزانه فابريكه قند بغلان ششصد تن لبلبو بود و در آن ۵۰ نفر كارگر و دو نفر انجنير كار مي كردند. توليدات يك ساله فابريكه شش هزار تن بود.

۵- فابريكه گوگرد سازي در پايان عصر امانيه (۱۳۰۷) تأسيس گرديد و تا سال ۱۳۲۱ با سرمايه دولت فعاليت مي كرد. در سال ۱۳۲۲ به بخش خصوصي پشتون فروخته شد. سرمايه ابتدائي آن يك ميليون و دو صد هزار افغاني بود و در سال ۱۳۳۲، ۱۱۹۴۰۶۷ درجن گوگرد توليد كرد.

۶- شركت ميوه پشتون كندهار در سال ۱۳۱۳ تأسيس شد. سه سال اول، ميوه را با دست پاك، صاف و بسته بندي مي كرد. در سال ۱۳۱۷ تمام فعاليت هاي آن فني و ماشيني شد. درين فابريكه دستگاه هاي چاكليت سازي، مسكه كشي، حفظ ميوه تازه و يخ سازي نيز نصب گرديده بود. در سال ۱۳۱۷ سرمايه آن به ۲۷ لك افغاني رسيد.

۷- فابريكه حجاري و نجاري كابل در سال ۱۳۱۶ تأسيس شد و در سال ۱۳۲۰ به بخش خصوصي تعلق گرفت.

اما خلاصه شركت هاي ديگر كه درين سال ها فعاليت مي كردند، عبارتند از:

۱- شركت پشتون كندهار كه در ۱۳۱۳ به كار آغاز كرد، با سرمايه ۲،۸ ميليون افغاني كار صادرات ميوه خشك را مي كرد.

۲- شركت سهامی بانك ملی كه در سال ۱۳۰۹ با سرمايه ۶۰ ميليون افغاني كار پولی را انجام می داد.

۳- شركت وطن كندهار كه در سال ۱۳۱۴ تأسيس و با سرمايه ۴۹،۷ ميليون افغاني كار صادرات پنبه را انجام می داد.

۴- شركت نساجي پلخمری كه در سال ۱۳۱۵ تأسيس و با سرمايه ۴۰ ميليون افغاني واردات ماشين هاي نساجي را انجام می داد.

۵- شركت قند و پترول كه در سال ۱۳۱۷ تأسيس و با سرمايه ۳۰ ميليون افغاني، انحصار قند و پترول را در اختيار داشت.

۶- شركت انحصار موتر كه در سال ۱۳۱۷ تأسيس و با سرمايه ۹،۲ ميليون افغاني، انحصار واردات موتر را در دست داشت.

۷- شركت قره قل كه در سال ۱۳۱۹ تأسيس و با سرمايه ۴۴ ميليون افغاني، صادرات قره قل را در اختيار داشت.

۸- شركت برق كه در سال ۱۳۱۹ تأسيس و با سرمايه ۱،۷ ميليون افغاني، ساختمان فابريكه هاي برق را در اختيار داشت.

۹- شركت نساجي در سال ۱۳۱۹ تأسيس و با سرمايه ۶،۷ ميليون افغاني، تأسيس فابريكه هاي نساجي را به عهده داشت.

۱۰- شرکت گوگرد سازی که در ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۱,۲ میلیون افغانی تمویل و اداره فابریکه گوگرد سازی را در اختیار داشت.

۱۱- شرکت حجاری و نجاری که در سال ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۳ میلیون افغانی، تهیه موبل و سامان سنگی را بر عهده داشت.

۱۲- شرکت سهامی اقتصاد که در ۱۳۱۹ تأسیس شد و با سرمایه ۴,۸ میلیون افغانی، به تولید منسوجات پشمی مصروف بود.

۱۳- شرکت بوت دوزی که در ۱۳۱۹ با سرمایه ۱۶۳,۵ میلیون افغانی، به تولید بوت مصروف بود.

۱۴- سرویس کابل که در ۱۳۱۹ تأسیس شد و با سرمایه ۸,۶ میلیون افغانی، خدمات ترانسپورتی را ارائه می کرد.

۱۵- شرکت ویسا که در ۱۳۱۹ تأسیس و با سرمایه ۵,۵ میلیون افغانی، انحصار برخی از صادرات را بر عهده داشت.

۱۶- شرکت صادرات پشم که در سال ۱۳۲۰ تأسیس و با سرمایه ۲۱,۴ میلیون افغانی، کار صادرات پشم را بر عهده داشت.

۱۷- شرکت زابل که در ۱۳۲۰ تأسیس شد، با سرمایه یک میلیون افغانی، کار صادرات پشم را بر عهده داشت.

۱۸- شرکت اقبال در کابل که در سال ۱۳۲۱ تأسیس و با سرمایه ۲۰ میلیون افغانی، به کار صادرات پشم مصروف بود.

۱۹- شرکت ستوری که در سال ۱۳۲۱ تأسیس شد، با سرمایه ۲ میلیون افغانی، کار صادرات پشم را به پیش می برد.

۲۰- شرکت ننگرهار که در سال ۱۳۲۱ تأسیس و با سرمایه ۱,۸ میلیون افغانی، کار صادرات پشم را انجام می داد.

۲۱- شرکت شعاع که در سال ۱۳۲۱ تأسیس و با سرمایه یک میلیون افغانی، به کار صادرات و واردات مصروف بود.

۲۲- شرکت صباح که در سال ۱۳۳۱ تأسیس و با سرمایه هفتصد هزار افغانی، کار صادرات و واردات را انجام می داد.

با آمدن این فابریکه ها در بخش تکه بافی یکباره گلیم جولایی از کشور برچیده شده و اهل این حرفه به دهقانان بی زمین مبدل گشتند. بگذریم ازینکه درین دوره تکه به صورت رسمی از بیرون وارد و همچنان به طور قاچاق از ایران و پاکستان آورده می شد.

در دوره شاه محمود خان، آهنگ صدور سرمایه امپریالیست ها به کشور ما تسریع گشت که موازی با آن به رشد طبقه بورژوا کمپرادور می افزود. درین زمان دموکراسی قلابی که برای اولین بار پا به میدان گذاشت، این روند را بیشتر جان داد. یکی از دو هدف اساسی احزاب خلق به رهبری محمودی و وطن به رهبری غبار در مبارزات انتخاباتی دوره هفت شورا جلوگیری و مقابله با ورود این سرمایه ها بود که شکست سرمایه داری ملی را در پی داشت. درین دوره، و سپس ده سال دوره صدارت داوود خان و بعد ده سال دموکراسی ظاهرشاهی و همچنان ۵ سال دوره جمهوری داوود خانی سیاست اقتصاد رهبری شده مختلط به عنوان سیاست اصلی اقتصادی چرخ تولید و تجارت را به حرکت داشت و با اینکه در دوره هاشم خانی به بخش خصوصی توجه می شد که در آن منافع اشراف و کمپرادورها گره خورده و روز تا روز بخش خصوصی را رونق می بخشید، اما در دوره های بعد بیشتر به تولید بروکراتیک و کمک های اقتصادی امریکا و شوروی برای پیشبرد پروژه های اقتصادی توجه صورت می گرفت. با اینکه قرارداد های تجاری و خرید ماشین های تولیدی در زمان شاه محمودخان از کشورهای اروپایی چون انگلیس، آلمان، پولند و چک خریداری می شد، اما در جریان جنگ، مرکز تجارت قره قل افغانی از لندن به واشنگتن انتقال یافت و ازین بابت افغانستان ۲۰ میلیون دالر در بانک های امریکا ذخیره کرده بود و چون امریکا از جنگ دوم پیروز برآمد، اولین بار در ۱۳۲۵ قرارداد وادی هلمند در بخش آبیاری، اعمار نهر و بند و سرک سازی با کمپنی «موریس ندسن» امریکایی برای مدت سه سال با مبلغ ۱۷ میلیون دالر از ذخیره پولی ۲۰ میلیون دالری در واشنگتن صورت گرفت. درین قرارداد باید سه صد هزار هکتار زمین به دست می آمد و پانزده هزار خانوار دهقان در آن جابجا می شدند، اما بعد از شش سال با مصرف بیست میلیون دالر که بعد از سه سال بانک های امریکایی قرضه هایی به دولت افغانستان داد، فقط سی هزار هکتار زمین که در آن ۱۵۰۰ خانوار دهقان جابجا شد، به دست آمد و به این صورت امپریالیزم تازه به دوران رسیده امریکا نشان داد که نه تنها چیزی کمتر از استثمار انگلیسی ندارد، که آنانی را که خوشبین به این امپریالیزم شده بودند و برای کوبیدن میخ استثماری آن در افغانستان جانفشانی می کردند نیز بی آبرو ساخت.

بعد از آن قراردادهایی جهت تفحص نفت و گاز در شمال، ساختن ذخیره گاه های پترول در کابل و مزار، احداث لوله نفت میان مزار و ترمز، ساخت سه سیلو در کابل، پلخمري و مزارشريف و احداث يك شفاخانه در جلال آباد، بين افغانستان و شوروی با قرضه هشت مليون دالر از سوی شوروی ها به امضا رسيد و اين سرآغاز نفوذ شوروی ها در افغانستان بود و با آغاز حکومت شاه محمودخان، افغانستان به طور رسمي پذيرای سرمايه گذاری های امریکا و شوروی گرديد. شوروی ها بنابر تيوری راه رشد غير سرمايه داری، به سرمايه گذاری در بخش دولتی آغاز کردند و چون امریکایی ها در ۱۳۳۲ خورشیدی کمک نظامی خود به پاکستان را اعلان نمودند و به تقاضای داوودخان مبنی بر کمک همگون به افغانستان جواب رد دادند، امریکایی ها رفته رفته به پاکستان توجه نمودند و داوودخان قادر به گرفتن کمک از امریکا نشد و با تمایل به سرمايه گذاری های شوروی، سياست اقتصادی داوودخان بخش خصوصی را ضربه زد و اين بخش رو به ضعف نهاد.

در دوران هاشم خان که از مجيد زابلی و بانک ملی حمايت می شد. اين بانک قادر شده بود که در بخش تجارت بیشتر و اما در بخش صنعت نیز قدم های مهمی بردارد که با احداث فابریکه نساجی پلخمري با ظرفيت توليد ۱۲ مليون متر پارچه در سال، فابریکه قند بغلان با توليد پنج هزار تن شيرینی در سال، دستگاه برق آبی چک وردک با توليد ۴۰۰۰ کيلووات برق و دستگاه آبی پلخمري با توليد نه هزار کيلووات برق و همچنان زرع پنبه در سراسر کشور رايج شد، اما بعد از جنگ دوم با آنکه بانک ملی کار خود را از سر گرفت ولی با ظهور ابرقدرت های جديد و گرفته شدن انحصارات پر منفعت پترول، شکر و موتر از آن، کارش به سستی گرايد و با اینکه درين مدت نساجی گلبهار با ظرفيت توليد ۳۵ مليون متر پارچه در سال و دستگاه برق آبی سروبی با ظرفيت توليد ۲۲ هزار کيلووات در سال ايجاد شد، اما به توليد شکر که زمينه بسياری داشت، توجه نشد، بخصوص که پروژه وادی هلمند ذخاير پولی دولت را خالی کرد. با اینکه داوودخان به اقتصاد مختلط و کمک به بخش خصوصی تظاهر می کرد، اما در عمل بیشتر اقتصاد بروکراتیک را در برابر اقتصاد خصوصی چنان تقويت می نمود که زمينه نفس کشیدن را به آن نمی داد. وی در پلان پنج ساله اولش از هشت و نیم ميليارد افغانی بودجه، ۵۰ درصد را به زراعت، ۱۴ درصد به مواصلات، ۷ درصد به خدمات عامه (معارف و صحت) و فقط دو درصد را به صنايع و معادن اختصاص داد. اما در عمل بیشتر به کارهایی چون سرک سازی و برق پرداخت و درين راستا به سرک هایی بين کابل و کندهار، کندهار و سپين بولدک، کابل و تورخم، کابل و قزل قلعه، تونل سالنگ، کندهار و هرات و تورغندی اقدام گرديد. اما در پلان پنج ساله دوم از جمله ۳۳،۳ ميليارد افغانی؛ در بخش صنايع و معادن ۳۳،۵ درصد، در بخش زراعت و آبیاری ۲۳،۵ درصد، در حمل و نقل ۲۵،۵ درصد، در خدمات اجتماعی ۱۱،۲ درصد و در ساير بخش ها ۶،۳ درصد تعيين گرديد که درين پلان بیشترین توجه به صنايع شد. چون خاندان بار ديگر به اين نتیجه رسيد که بايد عايد دولت را بیشتر بر مالیه صنايع و استخراج معادن که نسبت به زراعت پول آورتر بود متمرکز سازد، درين دوره مالیه جنسی و مبادله در دورترین دهات کشور از میان رفت و بازار خريد و فروش کشور تا نقاط دور دست توسعه يافت و به اين خاطر جهت فراهم آوردن اعتبارات جديد، بانک های تجارتي، زراعی و رهنی با سرمايه دولت تأسيس شدند و با اين گسترش زمينه احيای بیشتر سرمايه گذاری های متوسط و صنايع کوچک مساعد گرديد، اما به علت خراب شدن مناسبات میان افغانستان و پاکستان، تجارت دچار مشکل شد که اين هم می توانست به رشد اين صنايع و ازدياد توليد داخلی کمک کند. اختلاف میان افغانستان و پاکستان که امریکا را بیشتر به حمايت از پاکستان واداشت، داوودخان را بیشتر به شوروی ها متمایل ساخت و همان بود که در ۱۳۳۵ خورشیدی اولین معاهده خريد تسليحات میان افغانستان و شوروی به امضا رسيد. داوودخان در ده سال حاکميتش با تقويت سکتور دولتی، بورژوازی ملی و کمپرادور را زیر فشار گلوگیری قرار داد، اما طبقه کارگر درين بخش گسترده تر گرديد و به اين خاطر تمام حرکت های انقلابی طبقه کارگر درين دوره بر ضد دولت بود.

در دهه «دموکراسی» همان پلان گذاری و اقتصاد مختلط رهبری شده ادامه داشت که در آغاز صدارت داوودخان اعلان شده بود. درين دوره در عمل نقش اقتصاد خصوصی در حد هيچ بود و چون بانک ملی که بر بخش اعظم توليد و تجارت خصوصی تسلط

داشت، بنابر اختلاف با سیاست های اقتصادی دولت و نبود امنیت مالی از فعالیت دست کشید، لذا با اكمال کار فابریکه نساجی گلبهار، دیگر هیچ کارخانه ای از سوی بخش خصوصی تأسیس نشد. سرمایه داران بزرگ و میانه نیز سرمایه های شان را به کارهای کوچک و زودثمر از جنس خانه سازی و حمل و نقل، سرمایه گذاری کردند و سرمایه های دولتی نیز در سرک سازی، آبیاری و برق به مصرف رسید و پول کافی جهت ایجاد صنایع بزرگ باقی نماند. درین دوره میزان قرض شوروی به افغانستان به ۵۷۲ میلیارد دالر و کمک آن به ۱۰۰ میلیون دالر رسید که نسبت به امریکا با ۹۹ میلیون دالر قرض و ۳۱۳,۵ میلیون دالر کمک، رقم فوق العاده بالاتری را نشان می داد. تعداد کارشناسان (جاسوسان) شوروی در افغانستان ۱۰۵۰ نفر و تعداد کارشناسان (جاسوسان) امریکایی به ۲۱۰ نفر رسید و چون سیاست شوروی تقویت اقتصاد دولتی نه خصوصی بود، لذا درین دوره بخش خصوصی با فشارهایی از سوی دولت مواجه گشت و نتوانست ظهور چشمگیری داشته باشد.

بورژوازی کمپرادور اولین بار در بخش تجارت به کار آغاز کرد. با اینکه در دوران تسلط حزب دموکراتیک خلق، سیاست اقتصاد دولتی اعمال می گشت، اما در زمان نجیب که تغییراتی در نحوه حاکمیت به وجود آمد و وضعیت امنیتی راه ها بسیار خراب شد، دولت برای بخش خصوصی اجازه داد تا به کار تجارت پردازد و همان بود که تجارت برخی از کالاهای مصرفی از کشورهای آسیای میانه و هند آغاز گردید. در دوران جهادی ها که تمام زیربناهای تولیدی افغانستان نابود و کارخانه ها چون آهن پاره هایی به پاکستان فرستاده شد و تجارت بی لگام پاکستان و ایران بازارهای افغانستان را می بلعید، نمی توان درین دوره چیزی به نام رشد اقتصادی را نام برد. در دوران طالبان این تجارت با ایران، پاکستان و چین بسیار گسترده تر شد و با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی-انگلیسی که سیاست اقتصاد بازار آزاد را برای افغانستان لازم دیدند، کوشش کردند که افغانستان را به کشور مصرفی مبدل سازند، لذا واردات و صادرات در بخش های مختلفی پا گرفت که در بحث بعدی به آن می پردازیم.

مناسبات سرمایه داری بعد از یازده سپتمبر

با اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیوی و لاشخواران دیگر سرمایه و تشکیل دولت دست نشانده، اقتصاد بازار که راه سرمایه گذاری و صدور سرمایه کمپنی های امپریالیستی را به افغانستان هموار می کرد، در بُن فیصله و بعد در قانون اساسی ۱۳۸۳ نیز به تصویب رسید، لذا از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ در تمام بخش ها (در ادامه تشریح می گردند) ظاهراً ۸,۳ میلیارد دالر سرمایه گذاری صورت گرفت و اما چون تنها در بخش ساختمانی ۴ میلیارد دالر سرمایه گذاری شد، پس این رقم کمتر از اصل سرمایه گذاری در این مدت می باشد. سرمایه گذاران خارجی درین دوره برای فرار از پرداخت مالیه، اصل پول سرمایه گذاری شده خود را نشان نداده و دولت پوشالی هم توان چنین حساب و کتابی را با آن ها ندارد، این در حالی که استشارگران خارجی تنها در بخش تجارت، ۲۰۱ شرکت رسمی دارند و حجم تجارت آن ها چند برابر شرکت های افغانی و مختلط تجاری می باشد. علاوه بر بیشترین و قیمتی ترین صادرات افغانستان را تریاک می سازد که به تنهایی درآمد آن چند برابر درآمد تمام صادرات افغانستان است. آثار باستانی، برخی از سنگ های قیمتی و چوب چهارتراش که مانند تریاک قاچاق و خارج از کنترل دولت صادر می گردند، به روشنی نشان می دهد که مقدار سرمایه گذاری در بخش های مختلف تولید و تجارت در کشور ما، سر به میلیاردها دالر می زند. به این صورت می بینیم که چقدر پول خارج از کنترل دولت سرمایه گذاری شده و چه مقدار سود به دامن خارجی ها می ریزد. آمار رسمی (که نمی توان به آن اعتماد کرد) نشان می دهد که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، ۶۶ درصد سرمایه گذاری در افغانستان داخلی (کمپرادوری و ملی) و ۳۱ درصد سرمایه گذاری های مستقیم کمپنی های خارجی بوده است. درین مدت تیورسن های اقتصاد بازار چون اشرف غنی احمدزی، حمیدالله فاروقی، عمر زاخیلوال، انوارالحق احدی، خان جان الکوزی، مینه شیرزی، امین فرهنگ، دلاوری، محمود کرزی و غیره با مجلاتی چون ثروت، پانگوالی، اقتصاد، بانک، بازار آزاد و غیره به تیوریزه کردن و القاء خوبی های این اقتصاد در ذهنیت عمومی فعالیت داشته اند.

اداره حمایت از سرمایه گذاری یا «آیسا» به کوشش اشغالگران آلمانی ایجاد و در کنار آن «USAID» (اداره بین المللی کمک های انکشافی امریکا) که در پشت سر آن سازمان سیا قرار دارد، نیز در تقویت اقتصاد بازار دست به کار شد. اداره دیگری به نام «کوپس آف انجینئرنگ» نیز از سوی دولت امریکا در کابل تأسیس گردید که پروژه های پایگاه سازی های بزرگ و همکاری و هدایت «پی آر تی» ها را بر عهده دارد. بخش اعظم ۳۷ میلیارد دالر به اصطلاح کمک امریکا به افغانستان از طریق این اداره به مصرف رسیده که حال خود امریکایی ها با این دستگاه های فاسد امپریالیستی به فساد خود اعتراف می کنند. کمپنی امریکایی «بلک واتر» در بخش امنیتی که سی هزار نیرو در سطح جهان دارد و عمدتاً از قاتلان و لومپن های امریکایی و غیر امریکایی تشکیل شده است؛ «کمپ ایگل» که قرارداد موثرهای زرهی و کارهای ساختمانی را اجاره می گیرد و بعد بر کمپنی های دیگر به فروش می رساند؛ «لوپس برجر» که بیشترین کارهای ساختمانی و سرک سازی را اجاره می گیرد و یکی از فاسدترین کمپنی های امریکایی است و به سران دولت بوش نزدیک می باشد؛ «ستريت گروپ» که کارهای ساختمانی، سرک سازی و انتقالات را بر عهده دارد؛ اداراتی اند که بیشترین فساد در افغانستان داشته اند. علاوه بر «فدکس» که کارهای پستی را عهده دار است، «بیرینگ پابنت» که قراردادهای کمپنی های امریکایی را در افغانستان سازمان می دهد، انستیتوت ملی دموکراسی امریکا که در تیوریزه کردن فکر بورژوازی و تقویت نهادهای جامعه مدنی فعال است (ملک ستیز، سیحون، سپنتا، داکتر اکبر اکبر، شکریه بارکزی، لطف الله مشعل، نجیب الله منلی، سمندر، دانش کروخیل، عبدالحمید مبارز، اعظم دادفر، امین فرهنگ، حنیف اتمر، سعد محسنی، سهیل سنجر، خالد خسرو، نورالحق علومی، میراحمد جوينده، نوريه اشرف وغيره کسانی اند که درین تیوریزه کردن نقش مهمی دارند)، اداره امریکایی «سم ون» که پیشبرد پروژه های امریکایی را در افغانستان سازمان می دهد و کمپنی «سوپر» که به کار ساختمانی مصروف است و اخیراً متهم به ساختن پاسپورت های

جعلی شده است، بخش اعظم این پول ها را دزدیده و وزیر مالیه دولت پوشالی (عمر زاخیلوال) فقط از رسیدن هفت میلیارد دالر به افغانستان خبر می دهد. بانک جهانی و بانک انکشاف آسیایی برای استقرار چنین اقتصادی در جهت تقویت بورژوازی کمپرادور، آخرین تلاش شان را به خرج می دهند. بانک جهانی تا جنوری ۲۰۰۹ مبلغ ۱۸۹۰ میلیون دالر که ۱۴۵۰ میلیون آن بلاعوض و ۴۴۰ میلیون آن به طور قرضه است، به افغانستان پول فرستاده است. علاوه از این ها موسسه کمک انگلیسی DEFID، موسسه جرمنی GTZ، موسسه دنمارکی DCA، موسسه سویسی SDC، موسسه کمکی نارویژی NCR، موسسه تف یا ایشیا فاوندیشن، کمپنی چینی MCC، مرکز فرهنگی فرانسه، موسسه آلمانی FES، میدیوتیک آلمان و جایکای جاپان موسساتی اند که هر یک برای سرمایه گذاری های خود و استقرار نظام بورژوایی و بالاخره چاپیدن شیره جان هموطنان ما سخت تلاش دارند. در کنار این ها، کمپنی هایی که برای اهداف شوم استثماری به افغانستان آمده اند، زیر نام موسسات کمک کننده کار می کنند و برای این که اهداف اساسی شان را پنهان کنند، گاه به کارهایی زیر نام بازسازی نیز دست می زنند. علاوه بر این موسسات و کمپنی ها، اکنون ۷۰۰ قراردادی خارجی و داخلی نیز در افغانستان کار می کنند که در بخش داخلی ها خانواده های کرزی، فهیم، خلیلی، رحیم وردک و جنرال بابہ جان از فاسدترین ها بوده و با خدعه و زور پول های کلانی را ازین درک به جیب می زنند. حامد پسر رحیم وردک از درک دیوارها و چک های سمتهی که به کمک پدرش قرارداد می شود به سرمایه های افسانوی دست یافته، به این خاطر ایجاد برخی از دیوارهای سمتهی در کابل به خاطر امنیت نه که به خاطر این قراردادها و پول آوری مطرح می گردد.

از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ حدود ۱۶۰۵۶ شرکت در دفتر آيسا راجستر شده که ۷۸ درصد آن داخلی و ۲۲ درصد آن خارجی می باشند. ازین میان ۵۵ درصد در سکتور ساختمانی، ۲۵ درصد در سکتور خدمات، ۱۶ درصد در سکتور صنعت و ۴ درصد در سکتور زراعت سرمایه گذاری دارند. این شرکت ها درین مدت بیش از ۶۵۴۴۷۵ شغل جدید ایجاد کرده که ۵۵ درصد آن به وسیله شرکت های داخلی و ۴۵ درصد دیگر به وسیله شرکت های خارجی خلق شده است. ازین شغل ها ۵۳ درصد در سکتور ساختمانی، ۲۸ درصد در خدمات، ۱۴ درصد در صنعت و ۵ درصد در زراعت می باشد.

در راستای تقویت اقتصاد خصوصی دو نوع شهرک صنعتی، یکی به کوشش وزارت تجارت در کابل، هرات و کندهار تأسیس و دیگری به کوشش اداره آيسا در شهرهای کابل، هرات، مزار و کندهار در دست ایجاد اند که بیشترین مصارف ساختمان شهرک های جدید آيسا به پول و سرمایه گذاری «یو اس ای آی دی» صورت می گیرد.

در مدت هشت سال گذشته ۱۷ بانک خصوصی، دولتی و شاخه های بانک های بیرونی در افغانستان به فعالیت آغاز کرده اند. مناسبات سرمایه داری که بیشتر شاخص آن فعالیت های بانک هاست، بیشتر در کابل احیا گردیده و قرضه های که بانک ها درین مدت به مشتریان شان پرداخته، نسبت به تمام افغانستان در کابل بیشتر متمرکز بوده است و این نشان می دهد مناسبات سرمایه داری بیشتر در کابل احیا گشته و در اکثر نقاط کشور مردم با پیشرفت های بورژوازی همگامی نداشته اند و با همان نظام ارباب رعیتی زندگی می کنند.

با تمام تلاش های امپریالیستی برای احیای مناسبات سرمایه داری در افغانستان، تا هنوز شهرهای کشور رشد نیافته باقی مانده و افغان ها در مجموع از هر ۱۰ فامیل، ۹ فامیل در یک حویلی یک اتاقه و یا دو اتاقه زندگی می کنند. با اینکه مناسبات سرمایه داری در کابل بیشتر احیا گشته، اما ۷۰ درصد مردم کابل در اماکن غیر قانونی زندگی دارند. در پایتخت شبکه آبرسانی، فاضلاب، شبکه منظم برق، پارکینگ و تشاب وجود ندارد و بیشتر جاده های آن شباهتی به جاده های معیاری شهری ندارد. تقاضا برای مسکن در ۲۰۰۶ در افغانستان یک میلیون واحد، در ۲۰۱۰ به ۱،۲۵ میلیون واحد و در ۲۰۱۴ به ۱،۵ میلیون واحد خواهد رسید. در افغانستان کمتر از ۱۰ درصد مردم به برق دسترسی دارند و ۸۵ درصد مردم از چوب سوخت استفاده می کنند که ازین رهگذر افغانستان در جهان در صدر جدول قرار دارد، به این خاطر تنها در شهر کابل روزانه ده نفر از اثر هوای آلوده جان می دهند.

تجارب هشت ساله اشغال کشور به وسیله نیروهای امپریالیستی که در آن چور، چپاول، فقر عمومی، بیکاری، زورسالاری، فساد اداری، تفاوت طبقاتی، کار شاقه اطفال، گدایی، تن فروشی، مرگ و مرض، ناامنی و غیره از شوخی های روزگار می باشد، مردم افغانستان به ماهیت اصلی اشغال و شناخت امپریالیست ها کمتر مشکلی ندارند که این را در هشت سال گذشته با به راه انداختن بیش از دو هزار تظاهرات و اعتصاب به آسانی می توان محک زد که بیشتر آن ها بر ضد حضور خارجی ها به سرمداری امریکا صورت گرفته است.

اما بستر این سرمایه گذاری ها در کشور ما عبارتند از:

۱- بخش تجارت و صنعت حمل و نقل:

این بخش شامل مشوره، بازاریابی و اعلانات (مصرف سالانه اعلانات در افغانستان ۲۰ میلیون دالر می باشد)، ارتباط عامه، شرکت های ترابری، باراندازها در بنادر، خدمات گمرکی و بارچلانی می باشد. امپریالیست ها به خاطر موقعیت جیوپولیتیکی افغانستان، همیشه تلاش داشته تا کشور ما را به جامعه مصرفی و گدا مبدل سازند و چون این نگرش امپریالیستی بعد از یازده سپتمبر عمیقتر شده، لذا توجه به این بخش بیشتر گردید.

شرکت ها و تاجران انفرادی که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ جواز گرفته و به کار واردات و صادرات مصروف اند، در مجموع ۵۶۹۴۶ شرکت بوده که ۳۴۱۲۳ شرکت داخلی، ۳۵۸ شرکت خارجی و ۱۶۰ شرکت بارچلانی ترانزیتی و ۲۰۶۴۱ تاجر انفرادی را در بر می گیرد. اما حال ۲۵۰۰۰ شرکت تجارتي فعال اند که سرمایه هر شرکت از ۵۰ هزار تا ده میلیون دالر و تاجران انفرادی از ۳۰ تا ۱۵۰ هزار دالر سرمایه دارند، اما شرکت های الکوزی، سپین غر و تولید سمنت صاحب بیش از ۴۰ میلیون دالر سرمایه اند. تعداد تاجران خرد و بزرگ در سراسر کشور در مجموع از ۳۰۰ هزار نفر زیاد بوده که تعدادی از آنان به کار تولیدی هم مصروف می باشند.

این شرکت ها که بیشتر در بخش واردات و صادرات کار می کنند، نشان می دهد که بازارهای افغانستان به چه پیمانه در خدمت کمپنی های امپریالیستی قرار دارند. این شرکت ها عموماً در دو بخش کمپرادوری و ملی فعالیت دارند و در حقیقت بخش عمده جامعه نیمه سرمایه داری ما با سرمایه گذاری های تجاری رقم خورده است. افغانستان محاط به خشکه است، لذا واردات و صادرات آن از طریق ایران (۳۰ درصد با دو بندر میلک در نیمروز و اسلام قلعه در هرات)، پاکستان (۶۰ درصد با دو بندر تورخم در جلال آباد و سپین بولدک در کندهار) و آسیای میانه (۱۰ درصد با ترکمنستان از طریق بندر تورغندی در هرات، با ازبکستان از طریق بندر حیرتان در مزار و با تاجکستان از طریق بندر شیرخان در کندز) صورت می گیرد که با فعالیت جدید بندر چاه بهار در ایران و توجه تجار افغانی به این راه نزدیک، در آینده حجم تجارت ازین طریق افزایش خواهد یافت.

این تجارت که به دو شیوه شکل گرفت، نخست با رابطه و سرمایه گذاری های مستقیم کمپنی های سرمایه داری که سرمایه داران دلال در خدمت آن قرار گرفتند؛ ثانیاً در رابطه با واردات و صادرات کمپرادوری کشورهای منطقه چون ایران، پاکستان، ترکیه، چین، هند، کوریای جنوبی و روسیه که بازارهای کشور در کنترل شاخه هایی از کمپنی های خارجی مقیم این کشورها درآمدند و این شاخه ها به «ایجنسی» معروف اند، ازین طریق پاکستانی ها سالانه به ارزش ۱۵۰۰ میلیون و ایرانی ها ۱۰۰۰ میلیون دالر تجارت کرده، سودهای کلانی به دست می آورند.

وارداتی که در سال ۲۰۰۸ در افغانستان با نمایندگی انحصاری و یا تجارت انفرادی و آزاد صورت گرفته، عبارت است از:

شماره	واردات	ملیون دالر
۱	ماشین آلات، وسایط ترانسپورتی و پرزه جات	۵۷۵,۷
۲	مواد نفتی و روغنات	۵۴۷

۳	فلزات و محصولات فلزی	۴۳۲,۲
۴	روغن نباتی	۱۶۳,۲
۵	گندم و آرد گندم	۱۶۲,۴
۶	تایر و تیوب	۱۱۵,۳
۷	منسوجات	۷۰
۸	چای	۴۰
۹	سگرت	۳۳,۶
۱۰	البسه	۱۰
۱۱	شکر	۲۳,۴
۱۲	صابون	۲۱,۳
۱۳	سایر اشیا	۸۲۲

به اینصورت جمع واردات کشور در سال ۲۰۰۸ بیشتر از ۳,۲ میلیارد دالر بوده است. اما درین سال صادرات کشور عبارت بود از:

شماره	صادرات	ملیون دالر
۱	میوه خشک	۲۴۴,۵
۲	قالین	۱۵۰,۵
۳	میوه تازه	۴۱,۵
۴	نباتات گیاهی	۲,۱
۵	پوست	۲۰,۴
۶	پوست قره قل	۱۳,۷
۷	پشم و موی حیوانی	۵
۸	نباتات تیلی	۳,۴

سایر اشیا که شامل شیرین بویه، هنگ سفید، هنگ سرخ، کاغذ باطله، زیره سیاه و سفید، زیتون، بُربو، پلاستیک باطله، پوست، روده و شکمبه، حبوبات، سرش کاهی، سمارق و برنج سفید می شود، ارزش آن ۴۳,۸ ملیون دالر بود که جمله صادرات افغانستان درین سال به ۵۴۴ ملیون دالر رسید. این در حالی که به خاطر نبود بسته بندی درست در صادرات افغانستان ۲۰ تا ۴۰ درصد اشیای صادراتی افغانستان از میان می رود. در همین سال تولید مواد مخدر به ۷۷۰۰ تن رسید. چون نزدیک به ۷۰۰ تن مصرف داخلی و عوارض دیگری مثل مصادره مواد مخدر با قاچاقچیان و غیره را می ساخت؛ ۷۰۰۰ تن تریاک از روی زمین به فروش رسید که در آن سال قیمت فی کیلو گرام تریاک ۷۰ دالر بود که بطور مجموعی ارزش صادرات آن به ۵۰۰ ملیون دالر رسید که به این صورت مجموع صادرات افغانستان درین سال یک میلیارد دالر شد. علاوه بر این سال برخی از سنگ های قیمتی، آثار تاریخی بسیار قیمتی و چوب چارتراش نیز به صورت قاچاق به خارج صادر گردید که ارزش آن ها را به صورت مشخص نمی توان ذکر کرد.

صادرات افغانستان در ۲۰۰۸ به ۳۷ کشور جهان:

شماره	کشور	ملیون دالر
۱	پاکستان	۷۴
۲	هندوستان	۴۳
۳	عراق	۱۵

۴	ایران	۱۰
۵	روسیه	۱۰
۶	امارات	۹
۷	کانادا	۸
۸	ترکیه	۴
۹	سوریه	۴
۱۰	بلژیک	۴
۱۱	آلمان	۲
۱۲	امریکا	۲
۱۳	ترکمنستان	۲
۱۴	جمهوری خلق چین	۱
۱۵	عربستان	۱
۱۶	متباقی کشورها	کمتر از یک

علاوۀ افغانستان به عنوان چارراهی برای انتقال برخی کالاهای کشورهایی چون ایران و پاکستان نیز مورد استعمال قرار می گیرد. برخی از کالاهایی که از سرمایه گذاری های امپریالیستی در کشورهای دیگر، مخصوصاً ایران، پاکستان و امارات متحده (دُبی) به دست می آید، افغانستان را به عنوان بازار فروش قرار می دهد. توريد تمامی این اشیا شکل انحصاری دارد و کمپرادورانی به این کار مصروف اند که بعد از توريد، آن ها را به سرمایه داران کوچک در افغانستان تحویل می دهند.

برای حمل و نقل چنین تجارت پر حجمی که افغانستان نه آب و کشتی و نه خط آهن و ریل دارد، بیشترین انتقال توسط موتر و طیاره صورت می گیرد. در افغانستان ۴۰۰ شرکت حمل و نقل هوایی وجود دارد که بیشتر در کابل مستقر می باشند. برخی از این شرکت ها خارجی می باشند و بیشترین امتیازات را آن ها می گیرند و حدود ۱۱۰۰۰ نفر درین شرکت ها کار می کنند.

چهار کمپنی هوایی (آریانا، صافی، کام ایر و پامیر) در افغانستان فعالیت دارند که علاوه بر انتقال مسافر، کالاهای تجاری را نیز به هند، دبی، ترکیه، عربستان سعودی، کویت، روسیه و آلمان منتقل می سازند. شرکت آریانا، انحصار هندلینگ تمام میدان های هوایی کشور را در اختیار دارد. چون روز تا روز ناامنی های ناشی از اشغال، راه های حمل و نقل زمینی را با تهدید روبرو می سازد، لذا کار کمپنی های هوایی رونق بیشتر یافته و چند کمپنی دیگر در حال کسب جواز می باشند. روزانه ۳۰۰ تا ۳۵۰ پرواز از میدان هوایی کابل صورت می گیرد. امریکایی ها تصمیم به ساختن ۱۴ میدان دیگر در ولایت های دیگر افغانستان دارند. طیاره های «ایربس»، «بوینگ» و «ان ۳۲» در مسیر دبی علاوه بر انتقال مسافر، کالاهای تجار را نیز منتقل می سازند. چون از طریق هوایی انتقالات بسیار مصرف دارد، لذا کالاهای تاجران از طریق دریا و بنادر کراچی، بندر عباس و چاه بهار به افغانستان وارد می گردد. ۹۵ درصد واردات و صادرات افغانستان به وسیله لاری های بنز، هینو، کاماز، اسوزو و والوو صورت می گیرد که شامل ۱۶۰ شرکت ترانزیتی بوده، ترک های افغانی این شرکت ها به ۱۳۵۰ می رسد و به همین مقدار هم افراد و کمپنی های انفرادی موتر و تانکر دارند. همچنان ترک های پاکستانی و ایرانی نیز در انتقال مال التجاره افغانستان سهم اند. کارگران این بخش شامل دریوران موترهای لاری، باراندازان، محافظان ستاک ها، رانندگان کرن ها وغیره می باشند و جزئی از طبقه کارگر افغانستان به حساب می آیند که تعداد شان در مجموع به ۵۰۰۰ نفر می رسد. این بارها که روزانه به هزاران تن متریک می رسد، تنها در ۴ فصل ۲۵۰۰۰۰ تن سیزی از بندر تورخم به پاکستان انتقال می یابد که به وسیله بازوان ستر کارگران این بخش، بار، انتقال و تخلیه می شود. یکی از تصدی های مهم انتقالی، تصدی نمبر چهار کاماز می باشد که قبل از حمله امریکایی چهار بخش داشت و در جریان حملات یازده سپتمبر سه بخش آن از بین رفت. بخش باقیمانده در حال حاضر

۲۴۰ اراده موثر دارد، جمعاً از دریور تا تخنیکر و پرسونل اداری، بیش از ۳۴۰ نفر در آن به کار مصروف اند و بخش اعظم آنان را افراد حرفوی و کارگر ماهر تشکیل می دهند که در بخش پرسونل دولتی محاسبه می شوند.

۲- بخش ساختمانی:

تولید مواد ساختمانی، انجینیری ساختمان ها، حفر چاه (این بخش بیشترین سرمایه گذاری ها را جلب کرده است)، ساختمان تعمیرات، مهندسی و دیزاین، تولید دروازه و کلکین PVC شامل این بخش می باشد. درین بخش ۸۰۰ شرکت خصوص داخلی و خارجی مصروف کار اند و کارگران ساده آن را بیشتر دهقانانی می سازند که یا به صورت فصلی کار می کنند و یا روزانه در خود دهات و یا از دهات نزدیک به شهر می آیند. آمار نشان می دهد که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ حدود ۳۱ درصد سرمایه گذاری (مخصوصاً سرمایه گذاری های خارجی) درین بخش صورت گرفته که بیش از چهار میلیارد دالر می شود و بیشترین آن در کابل و بعد در ولایات دیگر سرمایه گذاری شده است. در ۲۰۰۷ این بخش ۵۰۸ ساختمان را به پایه اكمال رساند که از جمله ۱۸۹ ساختمان دولتی و ۳۱۹ ساختمان دیگر خصوصی بود. حال در کل کشور ۱۱ شرکت ساختمانی دولتی و ۸۰۰ شرکت ساختمانی خصوصی درین بخش مصروف کار اند که شرکت های دولتی ۷۲۴ اراده ماشین دولتی و ۵۶۹۶ اراده ماشین خصوصی را که شامل موترهای دمترک، کمپریسور، ماشین مخلوط کننده، شاول اکسکواتور، سکرپیر و بلدوزر می شدند، در اختیار دارند که در بخش خصوصی برای کار با این همه ماشین ۶۰۰۰ کارگر کار می کنند.

در برخی از این شرکت ها کمپنی های ساختمانی غربی سرمایه گذاری کرده، علاوهً شرکت های ساختمانی ترکی، ایرانی و پاکستانی نیز در افغانستان مصروف کار اند. مشهورترین کمپنی امریکایی که پروژه های ساختمانی را به اجاره می گیرد، شرکت امریکایی «VICC» است که ۱۲۰ کارمند و بیش از ۳۰۰ کارگر ماهر در اختیار دارد. شرکت ساختمانی «اونکس» با عزیزی بانک سرمایه مشترک دارد، و گروپ غلغله که زیر رهبری و سرمایه گذاری خانواده خلیلی قرار دارد، علاوه بر شهرک «امید سبز» در کابل و پلخمیری کارهای ساختمانی بسیاری را به راه انداخته و یکی از فابریکه های تولید کارخانه پی وی سی را نیز در اختیار دارد. چند تصدی دولتی ساختمانی در افغانستان اسماً وجود دارند که عبارتند از ریاست خانه سازی، ریاست بنایی، ریاست افغانی و ریاست ساختمانی شاروالی. این تصدی ها که زمانی در آن ها شش هزار کارگر کار می کردند و کارگران ماهر در اختیار داشتند، اکنون در ورشکستگی کامل به سر برده و فقط ۶۰۰ نفر پرسونل در اختیار دارند که در بخش پرسونل دولتی محاسبه می شوند.

اما بخش خصوصی و سرمایه گذاری های خارجی بیش از ۸۰ درصد این سرمایه گذاری ها را در کنترل دارند که هم کارها را به شکل اجاره در اختیار می گیرند و هم خود به تولید و فروش شهرک دست می زنند. تنها در کابل شهرک های سلیم کاروان، آریا (این شهرک با سرمایه گذاری مستقیم یک کمپنی امریکایی به اعمار ساختمان و فروش آن مصروف است و در حقیقت سرمایه گذاری خاصی نداشته، قبل از ساختن هر بلاک، از خریداران به صورت قسط پول اخذ می دارد و بعد با همان پول به اعمار ساختمان جدید دست می زند و ۱۶ درصد پول فروش را به خاطر زمین به شاروالی تحویل می دهد. دو تن از افغان ها به صورت کمپرادور سرپرستی این تولید را به پیش می برند و دو درصد سهم اند)، امید سبز، گلخانه، استقلال، طلایی، شیرپور، کلوله پشته، نوروزآباد، سمتخانه و شاداب ظفر، آباد شده و علاوهً مساجد بزرگی چون مسجد خاتم النبیین و مسجد حاجی عبدالرحمن، سترها و مراکز فروش بزرگی چون کابل سیتی سنتر، گلبهار سنتر، مریم شاپنگ سنتر، اباسین خُدران سنتر، فیصل شاپنگ سنتر، مریم شاپنگ سنتر، فاریاب سنتر، روشن پلازا، تعمیر عزیزی بانک، ساختمان اتصالات، تعمیر کابل بانک، تعمیر ام تی ان، تعمیر هتل اشرف رمضان و کفایت مارکیت در مزار، ساختمان هتل پنج ستاره، دوقلوهای هفده طبقه ای صافی، هتل نظری، هتل پنج ستاره دیگر و ملی سنتر در هرات با ده ها هتل و بلند منزلی که میلیون ها دالر، خرج ساختمان آن ها شده به وسیله این شرکت ها که با انواع ابزار ساختمانی مجهز اند و هر یک بیش از دو صد انجینیر، کارگر ماهر و ساده و معمار در اختیار دارند، به این کار مصروف می باشند. کارگران پاکستانی که مهارت بیشتر

دارند، در بخش های فوق الذکر نیز به کار اشتغال دارند. درین بخش که کارگران ماهر و ساده اشتغال دارند، بیشترین بخش کارگران کشور ما را می سازند که اکنون تعداد آنان به بالاتر از ۱۷۰ هزار نفر می رسد. این کارگران از ۲۰۰ تا ۶۰۰ افغانی در روز (از ۴ تا ۱۲ دالر) عاید دارند و اکثر آنان با زندگی بخور و نمیری روزگزرانی می کنند. بیشترین بخش این کارگران در زمستان های سرد که کارهای ساختمانی معطل می شوند، بیکار می مانند که یا به ایران و پاکستان رفته در مناطق گرمسیر این کشورها به فروش نیروی کار شان می پردازند و یا در زمستان با قرض روزگزرانی کرده، در اواسط بهار با شروع کارهای ساختمانی به کار آغاز می کنند. درین بخش بیش از ۲۰ هزار کارگر پاکستانی در افغانستان به کار مصروف اند و به این صورت برخی از کار کارگران ساختمانی افغان را در دست خود گرفته، ولی تا حال شکایت و برخوردی درین مورد میان کارگران افغان و پاکستانی دیده نشده و هر دو هم سرنوشت و برادروار به کار می پردازند.

۳- بخش خدمات مالی:

یکی از شاخص های اصلی تشخیص رشد و عدم رشد مناسبات سرمایه داری در یک کشور مربوط به رشد و یا عدم رشد بانک های آن کشور می باشد. گرداننده پول، تعیین سود، پشتوانه تمام بخش های صنعتی، تجاری و تولیدی و بالاخره عامل انتقال پول، بانک ها می باشند که بر علاوه سرمایه گذاری کمپنی های سرمایه داری، پول های مردم را به شکل سپرده، جمعآوری کرده، سود ناچیزی به صاحبان آن می دهند، اما خود این سپرده ها را در بخش های مختلف تولیدی و با کسب سود بلند سرمایه گذاری می کنند و به این صورت چرخ اقتصاد سرمایه به حرکت در می آید. بانک ها با تبلیغات گسترده ای از طریق رسانه ها، مصونیت پولی و در قرعه کشی هایی چون قسمت حساب، بخت حساب، خوش نصیب وغیره، پول های مردم را جمع می کنند و برای شان در یک لحظه وعده ملیون شدن را می دهند. بانک ها به عنوان ماشین اصلی حرکت سرمایه داری و گرداننده این دوره به حساب می آیند.

در حال حاضر ۱۷ بانک در افغانستان کار می کنند که از جمله ۱۰ بانک خصوصی، ۲ بانک دولتی و ۵ شاخه نمایندگی بانک های خارجی اند. این بانک ها ۱۵۳ نمایندگی با خدمات نامحدود، ۱۳۵ نمایندگی با خدمات محدود و ۴۶ ماشین اتومات صرافی در اختیار دارند. کابل بانک در قدم اول و عزیزی بانک در قدم دوم بیشترین نمایندگی را در کشور دارا می باشند. در حال حاضر برخی ازین بانک ها در مراکز ۳۴ ولایت کشور و در چند ولسوالی و بندر فعالیت دارند. دارایی نظام بانکی افغانستان که بانک مرکزی یا «د افغانستان بانک» جزء آن نیست، در سرطان ۱۳۸۸ به ۱۳۳،۱ میلیارد افغانی و یا ۲،۲ میلیارد دالر رسید که نسبت به عین زمان در سال گذشته شمسی، ۴۱ درصد رشد را نشان می دهد. در ماه سرطان ۱۳۸۷ دارایی نظام بانکی افغانستان ۹۴،۳ میلیارد افغانی بود. گروپ بانک های خصوصی درین زمان بیشترین رشد را داشته که سطح آن نسبت به سال گذشته ۴۷ درصد تخمین شده است. دارایی بانک های دولتی ۲۴ درصد و دارایی نمایندگی بانک های خارجی ۳۸ درصد رشد داشته اند. دارایی بانک ها در جون ۲۰۰۹ به ملیون افغانی عبارتند از:

شماره	نام بانک	دارایی به ملیون افغانی
۱	کابل بانک	۴۲۸۷۲
۲	عزیزی بانک	۱۳۴۲۸
۳	پشتنی بانک	۱۰۱۰۵
۴	بانک بین المللی افغانستان	۱۴۲۱۹
۵	بانک ملی افغان	۱۰۲۶۰
۶	ستندرد چارتر بانک	۹۶۵۵
۷	فرست مایکرو فایننس بانک	۵۹۴۵
۸	بانک الفلاح	۷۹۶۶
۹	افغان یونایتد بانک	۵۵۵۵
۱۰	میوند بانک	۱۱۲۵

۱۱	غضنفر بانک	۱۱۲۰
۱۲	آرین بانک	۱۰۲۶
۱۳	باختر بانک	۶۵۱
۱۴	حبیب بانک	۴۶۰۰
۱۵	نشنل بانک پاکستان	۲۲۷۵
۱۶	پنجاب نشنل بانک	۱۰۱۷
۱۷	برک بانک	۷۱۸

نظام بانکی افغانستان تا سرطان ۱۳۸۸ به بخش های گوناگونی در کشور قرض داده است که نسبت به سال گذشته ۱۹ درصد رشد را نشان می دهد.

شماره	بخش	فیصدی
۱	خانه سازی و ساختمان	۲۰
۲	تولیدی	۱
۳	تجارت	۴۹
۴	خدمات	۹
۵	متفرقه در بخش تجارت	۱۲
۶	مصرفی	۲
۷	گروی به طور انفرادی	۴
۸	تمام قروض متفرقه	۴

قرضه بر اساس ولایات:

شماره	ولایت	فیصدی
۱	کابل	۸۴,۶
۲	بلخ	۶,۶
۳	هرات	۳,۸
۴	ننگرهار	۱,۴
۵	کندهار	۱
۶	متباقی	۳,۲

پول های مردم که به سود گذارده می شود، بخش اعظم سرمایه های این بانک ها را می سازد که تا سرطان ۱۳۸۸ به ۲,۲ میلیون دالر رسیده است و نسبت به سال گذشته ۴۷ درصد رشد را نشان می دهد. تعداد قرضه گیران در مجموع ۴۳۲۳۶ نفر و امانت سپاران ۱۱۰۳۱۶۴ نفر می باشند. این بانک ها با کمپنی های جهانی «وسترن یونین» و «سویفت» جهت انتقال پول کار می کنند که برای این کمپنی ها سود می پردازند. عزیزی بانک و کابل بانک با گمرز بانک، دومین بانک بزرگ آلمان رابطه نزدیک سرمایه گذاری دارند. عزیزی بانک و کابل بانک در رقابت بسیار تنگاتنگی قرار داشته و اخیراً به علت ورشکست شدن بانک انکشافی افغانستان، این بانک توسط عزیزی بانک خریداری و باختر بانک نامگذاری شد. عزیزی بانک برای حساب پس انداز سالانه شش و نیم درصد و کابل بانک شش درصد سود می پردازند که این بانک ها تا حال با پرداخت سود از سوی مالاها با مشکلی روبرو نشده اند. تنها شعبه های یکی از این بانک ها یک بار با اختلاف از سوی مولوی ها در یکی از ولایات کشور مواجه شد که با یک مهمانی و پرداخت یک پاکت به

عنوان تحفه، همه مولوی های معترض ساکت و آرام شدند.

در نظام بانکی خصوصی افغانستان در مجموع ۶۴۳۵ نفر کار می کنند و کارمندان خارجی آن ها ۱۸۹ نفر می باشند. در میان این کارمندان ۹۵ درصد آنان کارگران یخن سفید و فقط ۵ درصد کارمندان خارجی و مدیران بانک ها اند که در خدمت مستقیم منافع بورژوازی قرار دارند. اما در نظام بانکی دولتی ۲۸۰۵ نفر کار می کنند که ۱۱۸۰ نفر آنان پرسونل خدماتی یا کارگران این بخش را تشکیل می دهند که در بخش خدمه دولتی محاسبه می گردند.

۴- بخش صنعت:

تولید فرنیچر، سامان آلات برقی، دوا سازی، آب معدنی، جوس، آب میوه، بسته بندی، چاپخانه ها، عکاسی و تولید فلم، پلاستیک سازی، تولید مواد بهداشتی، فلزکاری، چرم دوزی، پروسس شیر، کشمش پاکی، کارتن سازی، مرغداری، تولید پایپ، مواد غذایی، حجاری، سنگ های قیمتی، تولید سمنت، صنعت معدن، تولید روغن، دروازه و کلکین پی وی سی، تولید قالبین و بالاخره تمام انواع صنایع سبک که ایجاد آن ها اولویت دارد، جزئی از این بخش به حساب می آید.

این بخش که مهمترین بخش کار اقتصادی و زمینه ظهور بورژوازی در کشور ماست، در دوران اشغال جدید مورد توجه جدی امپریالیست ها و کمپنی های سرمایه داری قرار نگرفته، از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، از مجموع سرمایه گذاری هایی که در افغانستان صورت گرفته، حدود ۲۴ درصد درین بخش سرمایه گذاری شده است. با اینکه بعد از کنفرانس بُن و آغاز دوران جدید صنعتی بنابر عللی چون بودن صلاحیت اصلی در دست کمپنی های خارجی و عموماً وابسته بودن تولیدات صنعتی افغانستان، شاخه ای از تولید این کمپنی هاست و هر طور دل آن ها بخواهد همانگونه عمل می کنند. ورود کالاهای خارجی و عدم توان رقابت تولید داخلی با آن ها، ناامنی های گسترده که راه های عمومی در معرض خطر قرار دارند، عدم حمایت دولت پوشالی ازین تولید، فساد بی نظیر اداری، عدم دسترسی به انرژی ارزان چون برق و تیل، عدم همکاری دولت برای دادن زمین به کارخانه های تولیدی و غیره، تولید صنعتی رشد چندانی نکرده و حدود ۴۰ درصد این تولید از ۲۰۰۲ تا امروز مخصوصاً در شهرک های صنعتی کابل، هرات و مزار و رشکست شده است، اما در برخی از بخش های تولیدی به کمک دولت های سرمایه داری و یا کمپنی های استثمارگر، این تولید ادامه دارد و فابریکه ها در گردش اند. اکثر این تولیدات به شکل انحصاری بوده، در آن سرمایه گذاری های کمپنی های امپریالیستی به طور مستقیم و یا غیر مستقیم (برخی از کمپرادوران ایرانی، پاکستانی، عربی، هندی و ترکی شاخه هایی از تولید کمپرادوری کشورهای شان را که به کمپنی های بزرگتر سرمایه داری وابسته اند، به افغانستان آورده که به طور مشخص در بخش روغن سازی، پلاستیک سازی، مواد نفتی و تولید نوشابه های غیر الکلی می توان نام برد) وجود دارد. تعداد مجموعی کارگران فنی این بخش به ۳۵۲۷۰ نفر رسیده، اما با کارگران نیمه فنی، غیر فنی و کارگران یخن سفید، این تعداد به هزاران نفر می رسد که در بخش ارزیابی طبقه کارگر به آن می پردازیم.

بعد از کنفرانس بن که سیاست اقتصاد بازار به تصویب رسید، اکثر کارخانه های دولتی به بخش خصوصی انتقال یافت و آن هایی که به فروش نرسیده (تصدی کاماز، نساجی جبل السراج، کود و برق مزار، گاز شبرغان، مطبعه دولتی، جنگلک، خانه سازی، بنایی، خانه سازی افغان، کابل برشنا، سپین زر کندز، هلمند غوری، سیلوی کابل، برق پلخمیری، سیلوی مزار، نساجی کابل، نساجی پلخمیری، سیلوی پلخمیری) نیمه فعال می باشند. در مجموع درین بخش ۷۲۰۰ نفر کار می کنند که به کارگران دولتی مشهور اند.

کارگران در این بخش به بدترین وجهی استثمار می شوند. تعدادی از آنان به شکل فنی و تعدادی به شکل غیر فنی به کار اشتغال دارند. کارگران این بخش که بیشتر شان در ایران و پاکستان و کمتر در داخل افغانستان به این مهارت ها دست یافته اند، در وضعیت به شدت ناهنجاری قرار دارند. این کارگران با مزد بسیار کم کار می کنند و از چیزی به نام بیمه، وسایل نقلیه، خانه، اتحادیه کارگری و امکانات دیگر سیاسی و معیشتی برخوردار نیستند و از جایی که بیش از چهار میلیون نفر در کشور ما بیکار اند، لذا کارگران مجبورند که

با چنین شرایطی بسازند که اگر اخراج شوند، در جای دیگری به مشکل برای شان کار پیدا می شود.

شهرک صنعتی هرات که توسط وزارت تجارت احیا گردید و دولت تا حدی سهولت هایی برای کار آن مساعد ساخته، اکنون با ۲۰۰ کارخانه تولیدی، یک میلیارد دالر سرمایه و ۲۰ هزار کارگر فعالیت دارد. بیشتر این ۲۰ هزار کارگر فنی اند که اکثر آنان فن آوری را در ایران آموخته اند.

شهرک صنعتی کابل که در آن ۲۵۰ فابریکه فعالیت دارد و دارای ۵۷۵۰ کارگر می باشد، در ۱۳ رشته تولیدی مثل روغن سازی، المونیم سازی، پاپ سازی، پلاستیک سازی، تولید کاشی، سنگ قیمتی، کشمش پاک، کارتن سازی، مواد غذایی، دوا سازی، تولید آب معدنی و جوس فعالیت دارد.

در شهرک صنعتی مزار که ۳۵ فابریکه فعال است، به تولید مواد غذایی، پروسس شیر، پلاستیک سازی و غیره مصروف است که در آن ۳۸۸۵ کارگر به کار اشتغال دارند.

شهرک صنعتی کندهار که در آن ۷۵ فابریکه وجود دارد، در حال حاضر ۴۹ فابریکه آن فعال و ۲۶ فابریکه دیگر غیر فعال است، در بخش های تولید وسایل پلاستیکی (۲۰ فابریکه)، فابریکه تولید روغن (۱۰ فابریکه)، تولید دوا (یک فابریکه)، تولید اکسیجن (۳ فابریکه)، تولید یخ (۳ فابریکه)، تولید اشیای المونیمی (۴ فابریکه)، ذوب آهن (یک فابریکه)، ساختمانی (۴ فابریکه)، تولید سگریته (یک فابریکه)، تولید رنگ تعمیراتی (۲ فابریکه)، تولید شیرینی (یک فابریکه)، فلزکاری و نجاری (یک فابریکه)، بسته بندی موترسیکل (یک کارخانه)، سنگتراشی (دو فابریکه)، تولید پاپر و بسکویت (۳ فابریکه) و تولید مشروبات غیر الکولی (۱۷ فابریکه). برخی از این کارخانه ها به علت نبود برق، برخی به علت وضع ناهنجار امنیتی، برخی هم به علت تولید فصلی و برخی به علت ورود کالاهای ارزان ایرانی و پاکستانی غیر فعال بوده، در صورتیکه همه این کارخانه ها فعال شوند، جذب بیش از ده هزار کارگر را دارند که حال کمتر از نیم آن ها به تولید مصروف اند و حدود ۳۴۵۰ نفر در آن ها کار می کنند.

در جلال آباد نیز ۶۵ کارخانه با تولید کوچک همین حالا فعال می باشند که شامل تولید یخ (۲۶ کارخانه)، تولید اشیای سنگ مرمر (۴ کارخانه)، تولید جوس و آب میوه (۶ کارخانه)، تولید اشیای پلاستیکی (۳ کارخانه)، تولید تیل، کنجاره و صابون (۶ کارخانه)، تولید دیگ بخار (۵ کارخانه)، تولید و پروسس مواد غذایی (۱۰ کارخانه)، تولید آب معدنی (۳ کارخانه) و تولید چپس (۳ کارخانه) می باشد که تمام این کارخانه ها فعال اند و در آن ها ۲۵۴۰ کارگر مصروف کار می باشند.

در کندز نیز در مجموع ۲۵ کارخانه با ظرفیت تولیدی متفاوت به کار مصروف اند که جمع کارگران این کارخانه ها تا ۳۱۰۰ نفر می رسند. کارخانه تولید آرد، سپین زر که روغن و صابون تولید میکند، کارخانه تولید کاغذ تشناب، سه فارم مرغداری، تولید کود کیمیاوی، پروسس برنج، لبنیات کندز، آب میوه و کارخانه چپلک سازی درین ولایت فعال می باشند.

علاوه بر تولید صنعتی در شهرک صنعتی کابل، تولیدات صنعتی دیگری نیز در پایتخت وجود دارد که شامل ۱۷ کارخانه دیگر بخارسازی است. در هر یک از این کارخانه ها بیش از ۲۵ نفر کارگر کار می کنند که جمع شان به ۶۴۹ نفر می رسد و کار آن برای ۷ ماه جریان دارد و ۵ ماه زمستان پرچاو می شود. این کارخانه ها بهترین دیگ بخار منطقه را تولید کرده که قیمت آن در بازارهای کشور بالاتر از دیگ بخار ایرانی و پاکستانی می باشد. المونیم یا مواد خام این کارخانه ها بیشتر از ماشین موترهایی که پره می شود به دست می آید و چون بیشتر این المونیم ها به ایران قاچاق می شود، قیمت تولید را بالا می برد، در غیر آن این فابریکه ها (پنج فابریکه تولید دیگ بخار در جلال آباد نیز فعال می باشند) می توانند به آسانی تولید دیگ بخار ایران و پاکستان را به شکست مواجه سازند.

علاوۀ در کابل کارخانه های دواسازی تیراجمیر (در ۳۱۵)، کیمیاگر (در خیرخانه)، هوست فارما (در پلچرخ) و آریا (در کارته پروان) به تولید دوا مصروف بوده و هر یک حدود ۱۰ قلم دوا تولید کرده که در مجموع درین کارخانه ها ۲۵۵ نفر کارگر کار می کنند.

صنعت سمنت و زغال سنگ: یکی از کارخانه هایی که بعد از اشغال کشور به تولید آغاز کرد، AIC (AFGHAN INVEST COMPANY) است که در بخش های تولید سمنت و تولید زغال سنگ فعالیت دارد. با اینکه این کارخانه از دولت به بخش خصوصی انتقال یافت و تمام ماشین آلات آن ساخت چکوسلواکیای قدیم است، ۴۳ سرمایه دار با سرمایه ۴۰ میلیون دالر آن را به کار انداختند که جمعاً شامل ۴۰۰ سهم می باشد و هر سهم ۱۰ هزار دالر ارزش دارد. در کنار آن، این کمپنی تولید دو معدن زغال سنگ کرکر و دودکش را نیز در انحصار خود گرفت. تولید ابتدایی فابریکه سمنت روزانه تا ۱۸۰ تن می رسید و بعد از آنکه دو داش دیگر آن فعال گردید، تولید آن به ۴۰۰ تن در روز رسید. برای اینکه این فابریکه بتواند ارزش اضافی تولید کند، باید به کار کمپرادوری با یکی از کمپنی های قوی خارجی پردازد. بانک آسیایی یکی از فکتورهای سرمایه داری است که با ده درصد سود به این کمپنی قرض می دهد. در مجموع درین کارخانه ۲۵۰ کارگر فنی، ۱۵۰ فرد اداری و ۲۰۰ کارگر غیر فنی کار می کنند که از طریق این سرمایه داران بهره کشی می شوند. در معادن زغال سنگ این کمپنی نیز ۳۰۰ کارگر فنی و غیر فنی بهره کشی می شوند که جمع آنان به ۱۰۰۰ تن می رسد. وقتی پول های بانک های امپریالیستی در این فابریکه سرمایه گذاری شود، احتمال اینکه تعداد کارگران آن تا دو هزار نفر برسد نیز متصور است، چیزی که تا حال این کمپنی به آن دست نیافته است.

مرغداری: مرغداری در افغانستان به دو شکل صورت می گیرد. یکی به شکل تربیه بدوی که عموماً در خانواده های دهقانی در تمام دهات افغانستان تا ۲۰ قطعه مرغ نیز پرورش می یابند، اما این به شکل ابتدایی بوده و در مرغانچه ها نگهداری می گردند که بیشتر زنان دهقان به پرورش آن ها مصروف بوده، از تخم آن استفاده و گاه از گوشت آن نیز کار می گیرند. فارم های آن که تا دو سال قبل در کابل زیاد بود، به علت تبلیغ انفلونزای مرغی و آمدن مرغ ارزان از پاکستان و بلند رفتن قیمت دانه، دارو و واکسین، این کار در مجموع ورشکسته شد. اما یکی از مناطقی که اکنون در آن کار مرغداری در سطح بالایی صورت می گیرد، ولایت فراه است. درین ولایت که قبلاً ۴۰۰ سالون نگهداری مرغ وجود داشت، اکنون به ۲۰۰ سالون کاهش یافته است. در هر سالون به طور اوسط ۷۵۰۰ مرغ نگهداری می شود. حدود پنج میلیون دالر بر این مرغداری ها سرمایه گذاری شده که این سرمایه مربوط به ۱۵۰ سرمایه گذار می باشد. تولید مرغ و تخم مرغ این فارم ها به ولایات هرات، کندهار، هلمند، نیمروز و ایران صادر می گردد. در انتقال این مرغ ها ۲۰۰ نفر مصروف کار بوده و ۴۰۰ فروشنده به فروش آن مصروف می باشند. ۲۸۸۰ نفر کارگر فنی و غیر فنی بر روی این مرغداری ها کار می کنند که در مجموع ۳۱۰۰ نفر از تولید تا فروش در این مرغداری ها مصروف کار هستند. علاوه بر فراه در کندز نیز سه فارم مرغداری وجود دارد که در همان بخش مورد ارزیابی قرار گرفت.

صنعت چاپ: بعد از یازده سپتمبر صنعت چاپ در افغانستان فوق العاده رشد کرد، مخصوصاً که نشرات و مجله ها با به اصطلاح اعلان آزادی بیان فوق العاده گسترش یافت و در سراسر کشور بیش از ۴۰۰ نشریه و مجله به کار آغاز کردند و در کنار آن استعمال کارت هویت و ویزیت کارت رایج شد. در چند باری که انتخابات به راه افتاده، چاپ عکس کاندیدان و چاپ برنامه های شان سطح کاری چاپ را در کشور ما بسیار زیاد بالا برد، لذا کار چاپخانه ها پر درآمد گردید. فعلاً در افغانستان ۱۷۱ چاپخانه فعالیت دارد که به طور اوسط در هر چاپخانه ۲۰ نفر کارگر فنی و غیر فنی مصروف کار اند. به این ترتیب هر چاپخانه دار این تعداد کارگر را استثمار می کنند. ازین چاپخانه ها ۱۲۵ آن در کابل و ۴۶ آن در ولایات فعالیت دارند و در مجموع 3492 نفر کارگر در آن ها استثمار می شوند. علاوه بر کارگرانی که در این چاپخانه ها کار می کنند، عده ای مستری نیز بر روی این ماشین ها مصروف کار اند. به این صورت در مجموع بیش از پنج هزار نفر ازین درک نان می خورند. کارگران چاپخانه ها که علاوه بر ماشین، با نشرات چاپی نیز سروکار دارند، به زودی قادر به جذب ایده های انقلابی شده و قادرند در تغییر طبقاتی جامعه نقش مهمی ایفا نمایند.

بخش های دیگر: علاوه بر بخش های فوق در صنعت قالین بافی، شیرینی سازی، ترمیم موتر، بسته بندی موتر سیکل و بایسکل بیش از ۱۲۰۰۰ نفر مصروف کار بوده که از جمله سه هزار کارگر فنی و نه هزار دیگر کارگر غیر فنی اند که در بخش های فوق مصروف می باشند.

۵- بخش خدمات:

این بخش شامل خدمات دولتی و خصوصی می باشد.

خدمات دولتی: تعداد کارمندان دولت در مجموع ۳۲۹۹۱۱ نفر می باشد (درین تعداد نیروهای مسلح و امنیت ملی شامل نیستند) که از جمله ۸۸۱۳۵ نفر پرسونل خدماتی و ۵۸۶۴ کارگر اند که با معاش بسیار کم کار می کنند. در میان کارمندان دولتی که ۲۳۵۹۱۴ نفر را در بر می گیرد، وزرا، معینان، رؤسای عمومی، وکلای هر دو بخش پارلمان، جنرالان اردو و پولیس، والی ها، معاون والی ها، قوماندانان زون ها و قوماندانان امنیه، سفرا و بروکرات های داخل ارگ و وزیر مشاوران جمله دو درصد یا ۶۷۰۰ نفر را در بر می گیرد. اینان کارگذاران اصلی اشغالگران اند که در جهت کوییدن میخ اشغال در کشور ما کوشیده، وطنفروشان اصلی اند، اما کارمندان دیگری که با شرایطی به شدت دشوار زندگی دارند و از وضعیت موجود ناراضی اند، جزئی از طبقه خرده بورژوازی به حساب می آیند.

بخش خصوصی: در بخش خصوصی؛ معارف، خدمات پسته رسانی، خدمات برق رسانی و ترمیم، خدمات صحنی، خدمات لوجستیکی و ترانسپورتی، ورکشاپ ترمیم موتر و کرایه دهی، خدمات گاز رسانی، خدمات امنیتی، خدمات توریستی، انستیتوت های تحقیقاتی، رستوران ها و هتل ها، خدمات تکنالوژی معلوماتی و مطبوعات شامل اند. در هشت سال گذشته درین بخش بیش از ۳۷ درصد سرمایه گذاری شده که بیشترین بخش سرمایه گذاری خارجی و داخلی را درین مدت در کشور ما نشان می دهد.

مکاتب و پوهنتون های خصوصی: در حال حاضر ۲۳۷ مکتب خصوصی در افغانستان فعال اند که برخی از سرمایه گذاری های آن به وسیله سرمایه گذاران داخلی صورت گرفته است. هر مکتب به طور اوسط دارای ۶۰ نفر پرسونل (اعضای اداری، معلم، خدمه، گارد و دریور) می باشد و ازین طریق بیش از ۱۶۱۰۰ نفر بهره کشی شده، این بخش حیثیت کارگران یخن سفید را دارند. همچنان ۲۲ موسسه تحصیلات عالی خصوصی با ۷۲ رشته در افغانستان فعالیت دارند. به طور اوسط در هر یک آن حدود ۱۰۰ نفر کار می کنند که جمله کارمندان آن به ۲۲۰۰ نفر می رسند.

کلینک های خصوصی: همچنان درین مدت در کابل ۸۴ و در ولایات ۶۸ کلینک که جمله ۱۵۲ کلینک بستردار می شود، با پول سرمایه داران داخلی، ایرانی، هندی، فرانسوی، پاکستانی و ترکی به کار مصروف اند. برخی ازین شفاخانه ها شاخه ای از شفاخانه های خصوصی در کشورهای نامبرده اند که علاوه بر بهره کشی خود شان، مریضان پولدار را به کشورهای خود می فرستند و در شفاخانه مادر کشورهای خود تداوی می نمایند و به این صورت علاوه بر این که این شفاخانه ها خود پول به جیب می زنند، حیثیت بازاریابی برای شفاخانه های مادر را هم دارند. درین بخش ۲۰ شفاخانه درخواست اخذ راجستر نموده که تا حال جواز نگرفته و کار شان آغاز نشده است. این شفاخانه ها نسبت به شفاخانه های دولتی با قیمت های بالا به تداوی مصروف اند و نسبت به دولت خدمات نسبتاً بهتری را ارائه می دارند. در مجموع پرسونل این بخش (داکتر، نرس، اداری، دریور، گارد و ملازم) به ۱۴۰۰۰ نفر می رسند. به جز ۵ درصد یا ۶۰۰ نفر مالکان و داکتران این شفاخانه ها که با معاش زیاد می گیرند و یا در شفاخانه سهم دارند، تمام پرسونل به کار شاقه شباروزی مصروف بوده و به بدترین شکلی استثمار می شوند. اینان نیز کارگران یخن سفیدی اند که معاش نسبتاً بالاتر از پرسونل خدماتی دولتی دارند.

بخش رسانه ها: درین بخش که ۲۱ چینل تلویزیونی، ۱۰۰ رادیو و ۳۰۰ روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، گاهنامه و مجله با ۵ آژانس خبری در افغانستان فعالیت دارند؛ دو چینل تلویزیونی (ملی و تعلیمی)، یک رادیو و حدود ۵۰ نشریه و مجله دولتی اند و تمام رسانه های دیگر با سرمایه خصوصی به کار اشتغال دارند. این نشرات که ۹۰ درصد اعلانات را در اختیار دارند و از پول های «کمکی» اشغالگران و

کشورهای همسایه مخصوصاً ایران (این کشور تلاش دارد تا این بخش را بیشتر به وسیلهٔ مزدوران و جاسوسان خود فعال نگه دارد) کمک پولی می شوند. فقط دو درصد سران این رسانه ها با استشار کارکنان (گزارشگران، فلمبرداران، عکاسان، گویندگان، ترینان، پرودیوسران، تخیگران، دیزاینران، درپوران، ملازمان و محافظان امنیتی)، پول هایی که از اعلانات به دست می آورند، فندهایی که از «دوستان دونه» شان کسب می نمایند و با پول هایی که از بادران شان می گیرند، چرخ کار را به گردش آورده و با کارکنان چون نوکران زیردست برخورد کرده، مخصوصاً گزارشگران که در شرایط بسیار دشواری کار می کنند و با تهدید روبرو اند، معاش نه چندان بالایی دارند. اینان نیز کارگران یخن سفیدی اند که به نحوی با چرخ های تجارت و صنعت در ارتباط قرار دارند.

در افغانستان در مجموع در رسانه های همگانی حدود ۸۰۰۰ نفر مصروف کارند و استشار می شوند. علاوه بر رسانه ها، کمپنی هایی چون سیاره میدیا (خارجی)، آلتای (خارجی)، میدیا کام (خارجی)، لپس (داخلی)، ستینا گروپ (داخلی)، کاپول (داخلی)، انترنیز (خارجی)، انسایت میدیا (خارجی)، ریچ (داخلی)، هنر هفتم (داخلی)، ویژن (داخلی) و ستار گروپ (داخلی) نیز در افغانستان فعالیت دارند که کار شان تهیه اعلانات و توزیع اعلانات به رسانه ها می باشد. درین میان نی (داخلی) و او اس آی (خارجی) دو کمپنی کمک کننده رسانه ها اند. اف کی اچ (خارجی) کمپنی تهیه اعلانات تلویزیونی و ترای ویژن (خارجی) کمپنی تهیه کننده وب سایت و تولید و توزیع کننده اعلانات می باشند و امپکس (خارجی) کمک به رسانه ها می باشد. این کمپنی ها هیچکدام بدون رابطه خارجی نیستند و برای خارجی ها چون دلال نیز کار می کنند.

بخش برق: در ولایات، شرکت های خصوصی برق رسانی (این کار در ولایات و آنهم در اطراف شهرها بیشتر وجود دارد و سرمایه داران کوچک با نصب دستگاه های تولید برق حرارتی علاوه بر استشار حدود ۲ تا ۱۰ کارگر، در مناطق خاصی برق شان را فی کیلووات پنجاه افغانی یا یک دالر نیز به فروش می رسانند، در حالی که برق دولتی در پایتخت کیلو وات یک و نیم افغانیست)، در کنار د افغانستان برشنا شرکت مصروف فراهم نمودن برق اند. درین زمینه چند شرکت تولید برق کمپنی های بزرگ امپریالیستی نیز در افغانستان سرمایه گذاری کرده که مشهورترین آن پروژه برق خصوصی ده سبز می باشد. درین پروژه حدود ۷۰۰ کارگر به کار اشتغال دارند.

آمار سال ۲۰۰۷ نشان می دهد که در افغانستان ۱۲ دستگاه تولید برق آبی وجود دارد که در آن ها ۳۲۲۰ نفر کار می کنند. اما در مجموع در بخش تولید دولتی و خصوصی برق بیش از ۷۰۰۰ نفر کار می کنند.

بخش کمپنی های امنیتی: این بخش یکی دیگر از ابزار خدماتی استشارگران به حساب می آید. این کمپنی ها زمانی ایجاد شدند که قوانینی از سوی سازمان ملل و کنوانسیون های آن جهت جلوگیری از تخلف های «حقوق بشر» به میان آمد. زیرا آن قواعد برای ارتش ها مطرح گردید و امروز کشورهای امپریالیستی ازین کمپنی ها در خدمت استعمار کار می گیرند. در عراق ده هزار تن از افراد کمپنی های خصوصی در جنگ فعالیت دارند و متجاوزان امریکایی بیشترین جنایات شان را به وسیله آنان انجام می دهند. در افغانستان ۲۶ کمپنی داخلی که ۶۳۲۵ نفر داخلی و ۳۷۷ نفر خارجی در اختیار دارند و ۲۶ کمپنی خارجی که ۱۱۳۵۳ نفر داخلی و ۴۴۱۸ نفر خارجی در اختیار دارند، وجود دارد. به این صورت جمع افغان هایی که درین نیروها سهیم اند، ۱۷۶۸۰ نفر و خارجی ها ۴۷۹۵ نفر می باشند. افراد خارجی این کمپنی ها اکثراً از سربازان سریلانکایی، بنگله دیشی، نیپالی و غیره تشکیل شده است، این در حالی که چند کمپنی خارجی تا حال راجستر نشده و به زور خود به این کار دست می زنند. این کمپنی ها برای افراد خود ماهانه ده هزار افغانی معاش می پردازند، در حالی که از هر سربازی که جهت محافظت موسسات و خدمات دیگر اعزام می کنند، حداقل پنجصد دالر اخذ می دارند. اما در کار انتقالات کمپنی ها پول های فوق العاده زیادی را تصاحب می شوند. این بخش بیش از بیست هزار افغان را استشار می کند. کمپنی ها برای محافظت در افغانستان ۲۰ درصد عاید شان را می پردازند، در حالی که در کشورهای دیگر، این پرداخت یک تا دو درصد را در بر می گیرد.

بخش مین پاکی: درین بخش مصارف زیادی در چند سال گذشته صورت گرفته است. کار آن عموماً زیر نظر سازمان ملل متحد صورت می گیرد. گفته می شود که در افغانستان درین سی سال ده میلیون مین پخش شده است و همین اکنون هر ماه ۳۰ نفر با اصابت مین جان های شان را از دست می دهند. با اینکه درین بخش نیز مثل تمام بخش ها در افغانستان، خارجی ها و داخلی ها دست به فساد می زنند، اما کارگرانی که درین بخش کار می کنند، همیشه در معرض خطر قرار دارند و تا حال بیش از صد تن از هموطنان ما درین کار کشته شده، بگذریم ازینکه عده ای از آنان به وسیله طالبان نیز ربوده شده اند. کار مین پاکی توسط سازمان ملل اداره شده و برای انجوها و کمپنی ها به اجاره داده می شود. درین بخش در مجموع ۱۵ انجو و ۱۰ کمپنی به کار مصروف اند و یکی از پروژه های بسیار سودآور به حساب می آید که جمعاً در آن ها حدود ۹۰۰۰ نفر مصروف کار می باشند که حدود ۸۰۰۰ نفر آنان در شرایط دشوار کاری قرار دارند. با اینکه مزد این کارگران نسبت به بخش های دیگر تا حدی خوب می باشد، اما مشکلاتی که در گرما و سرما در دشت ها و کوه ها و زیر خیمه با آن روبرو اند، زندگی شان را به مراتب دشوار ساخته است. آنان به طور مداوم مسافر اند و با خطرات جانی و تهدید طالبان روبرو می باشند.

انجوها: در افغانستان بالاترین درآمد را انجوها دارند و «هیچ انجویی نیست که دم آن زیر پای جاسوسان غربی نباشد». در افغانستان حدود ۱۹۵۰ انجو رسمی می باشد که تمام آن ها پر از دزدی و فساد است. مسوولان آن ها همه بلا استثنا در خدمت پیاده نمودن اشغال کشور ما قرار دارند و از نهادهای وطنفروش به شمار می روند. جمله افراد داخلی که با این انجوها کار می کنند، حدود ۱۴۰۰ نفر را در بر می گیرد. انجوها خارجی که تعداد آن ها کمتر است، بیشتر پول های غربی را چپاول می کنند. اینان کارهای خاصی را اجاره کرده و از گاو غدود آن را نشان می دهند و بقیه را به جیب می زنند. این انجوها با خارجی ها دهن جوال را می گیرند و از حضور سایه خارجی ها در افغانستان «شکر» می کشند. سران این انجوها از درآمدهای گسترده و وسیعی برخوردار می باشند که در قطار بورژوازی کمپرادور قرار می گیرند.

۶- بخش صنعت مخابرات:

مخابرات، کمپنی های موبایل، نصب وسایل و تجهیزات مخابراتی: در افغانستان در مجموع ۱۰,۶ میلیون نفر به موبایل و تلفون های لینی دسترسی دارند و جمع سرمایه گذاری ها درین بخش بیشتر از ۱۲۳۶ میلیون دالر می باشد که سرمایه گذاری کلانی را نشان می دهد. سرمایه افغان بیسیم که اولین شبکه تلفون موبایل در افغانستان است، در آغاز ۶۰ میلیون دالر بود و در حال حاضر سرمایه آن به ۳۰۰ میلیون دالر می رسد. این کمپنی که وابسته به دیکچینی معاون رییس جمهور قبلی امریکاست، بیات و امین رامین را به عنوان دو کمپرادور با خود داشته و هر کدام در آن سهم کوچکی دارد. در عواید این کمپنی برای ۱۵ سال، دولت افغانستان نیز ۲۰ درصد سهم می باشد.

روشن دومین کمپنی مخابراتی است که با سرمایه یک کمپنی انگلیسی در افغانستان کار را شروع کرد و اکنون سرمایه آن به ۳۹۰,۴ میلیون دالر می رسد که در آن به صورت مستقیم ۱۱۱۴ نفر و غیر مستقیم ۲۵۰۰۰ نفر کار می کنند. این کمپنی ۶ درصد عواید دولت را از طریق مالیه دهی مرفوع می سازد.

علاوئاً کمپنی های ام تی ان و اتصالات نیز در افغانستان فعالیت دارند که ام تی ان یک کمپنی امریکایی-عربی می باشد و در مدت کم رشد بسیاری نموده است، و اتصالات تا حال قادر به نفوذ بسیار در جیب های مردم نشده است. شرکت افغان تیلیکام یک شرکت دولتی است که تا حال قادر به رقابت با چهار شرکت خصوصی با سرمایه های امپریالیستی نشده است. در تمام این کمپنی ها که به صورت مستقیم و غیر مستقیم کار میکنند، حدود ۸۰۰۰۰ نفر (خدمه دفاتر، گاردها، کارگران تخیکی، کارگران برق، محافظان سایت ها، کارت فروشان کنار جاده ها) استمار می شوند.

علاوه بر این شبکه ها که به مکیدن خون مردم افغانستان مصروف اند، موسسه امریکایی اترا که فریکونسی های مخابراتی را برای

شبکه های مخابراتی و رادیوها تعیین می کند، در حقیقت کنترل کار این شبکه ها را زیر نظر دارد. علاوه بر مشورتی آسیا که در آن حدود ۱۸۰ نفر مصروف کارند، نیز در بخش مخابرات کار می کند. این کمپنی پایه های مخابراتی را نصب کرده و به طور اجاره در خدمت این شبکه ها قرار می دهد.

۷- بخش زراعت:

بند و انهار، تهیه تخم و کود، وسایل و ابزار زراعی و غیره: در چند سال اخیر که کمپنی های امپریالیستی در بخش های مختلف سرمایه گذاری کرده، کمترین توجه شان به زراعت بوده، چون از یک طرف می خواهند افغانستان را به یک جامعه مصرفی مبدل سازند و از سوی دیگر سرمایه گذاری بر بخش زراعت به زودی سودآور نیست و همچنان دهات افغانستان بیشتر ناآرام بوده، این کمپنی ها تمایلی به رفتن به دهات ندارند. به این خاطر درین بخش از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ فقط ۴ درصد سرمایه گذاری شده است و بانک ها برای این بخش فقط ۱،۷ درصد قرضه داده است. زراعت بدوی که با ابزار عقب مانده فیودالی در افغانستان صورت می گیرد، در فصل گذشته ارزیابی شد، اما درین جا به بخش ابزار ماشینی می پردازیم.

نفوذ ماشین های زراعی (تراکتور، تریش، دوپال، سه پال، نه پال، جوکش، بلدوزر، واترپمپ و ماشین های چاه کنی) در سی سال گذشته در افغانستان زیاد شده و برخی از دهقانان با تولید ماشینی به کارگر زراعی مبدل شده اند. درین بخش که ۲۷۲۰۰ تراکتور مصروف کار است و به صورت مستقیم ۲۷۲۰۰ کارگر زراعی روی آن ها کار می کنند، این تعداد با مستری ها به ۳۰۰۰۰ نفر می رسد، اما کار واترپمپ را خود دهقانان انجام می دهند.

۸- بخش صنعت سرکسازی:

در پلان اول بازسازی امپریالیست ها در کنفرانس بن که بازسازی سرک، برق و آب به ترتیب مدنظر گرفته شده بود، بیشترین سود را کمپنی های خارجی ازین صنعت به جیب زده اند. از جایی که شرکت ها و کمپنی های داخلی نه از نظر ظرفیت کاری و نه وسایل کار، توانایی ساختن سرک های طویل و شاهراه ها را ندارند، لذا بیشترین سرکسازی ها را کمپنی های خارجی از درک کمک دونرها انجام دادند. کمپنی سرکسازی «کتل» که به بوش و دیکچینی بسیار نزدیک بود و در عراق و افغانستان به پول های بسیاری رسید، بیشترین پروژه های سرکسازی را در افغانستان اجاره کرده و بعد به کمپنی های کوچکتر با نرخ ارزاتر به فروش م ی رساند. چند کمپنی امریکایی دیگر نیز مصروف چنین «تجارتی» در افغانستان است. کمپنی های ترکی «یوکسل» و «لمک» با سه کمپنی کوچکتر ترکی کارهای زیادی را در افغانستان انجام داده و سودهای فراوانی را به جیب زدند. یک کمپنی چینی، یک کمپنی پاکستانی، یک کمپنی ایرانی و یک کمپنی هندی نیز به قیمت بسیار بالا سرکسازی های افغانستان را در داوطلبی هایی که از سوی کمک کننده ها مخصوصاً امریکایی ها صورت می گرفت، برده و به این صورت بسیاری از پول های این بخش را به جیب زدند. سه کمپنی هندی، ایرانی و پاکستانی سرک هایی را با پول هایی ساختند که کشورهای شان به بازسازی افغانستان کمک کرده بودند، مانند سرک های اسلام قلعه- هرات؛ میلک- زرنج و میل ۷۵- شهر فراه. کمپنی پاکستانی که سرک تورخم- جلال آباد را ساخت و کمپنی هندی که سرک زرنج- دلارام را زیرسازی و قیرریزی کرد. کمپنی های امریکایی جاده ها را فی ۴۰۰۰۰۰۰۰ دالر به اجاره می گرفتند که بیشترین پول از طریق کار شاهراه کابل- کندهار- هرات به جیب این کمپنی ها ریخته شد. کمپنی چینی جاده کابل- جلال آباد؛ کمپنی ترکی شاهراه کابل- کندهار؛ کمپنی هندی جاده کندهار- هرات؛ و همچنان ترک ها تونل سالنگ را بازسازی کردند و اکنون کار بر جاده حلقوی و جاده تخار- بدخشان ادامه دارد. چون این کمپنی ها انجیران و کارگران فنی کشورهای خود را وارد افغانستان کرده بودند، لذا کارهای شاقه را کارگران افغان انجام داده، کمترین پول را دریافت می نمودند. این در حالی که هفتصد کمپنی سرکسازی در افغانستان وجود دارد که به صورت مختلط کارهای جاده سازی و ساختمانی را اجاره می کند. کار این شرکت ها بسیار کوچک بوده و

توان زیرسازی و قیرریزی جاده هایی بیش از سی کیلومتر را ندارند. شرکت های ساختمانی و سرکسازی در افغانستان عموماً به صورت مختلط کار می کنند و شامل همان ۸۰۰ شرکتی است که در بخش ساختمانی تذکر داده شد.

۹- بخش صنعت معدن:

در مجموع ذخایر زیر زمینی افغانستان که توسط ناسا ارزیابی شده است و بدخشان و هلمند در آن دخیل نیست، ۵۰۰ هزار میلیارد دالر ارزش دارد، اما بسیاری به این باورند که این ارزش را امریکایی ها از اصل آن بسیار پایین تر نشان داده اند. در افغانستان ۱۴۰۰ ذخیره معدنی وجود دارد که برخی از آن ها توسط زورسالاران و یا خارجی ها استخراج می گردد. معدن مس عینک که یکی از بزرگترین معادن مس جهان است، به کمپنی ام سی سی چینی در بدل سه میلیارد دالر فروخته شده و کار استخراج آن در حال شروع شدن است که با پیشرفت کار آن بیش از ده هزار کارگر درین تولید مصروف کار خواهند شد، اما حال که ۷ ماه می شود، هنوز کار آن آغاز شده، فقط ۳۲۰ نفر در آن کار می کنند.

انگلیس ها بدون هیچ پرداختی یورانیوم خانشین را استخراج می کنند. دفتر فروش گاز و نفت افغانستان در اسلو قرار دارد و گفته می شود که افغان ها ظرفیت فروش گاز و نفت خود را ندارند. معدن زغال سنگ کرکر و دودکش که کمپنی AIC آن را از دولت خریده و در آن ها حدود ۵۰۰ کارگر مصروف کار اند و استخراج آن که ظاهراً برای تولید انرژی ماشین های سمند سازی پلخمیری که مربوط همین کمپنی است، اختصاص یافته، اما زغال سنگ استخراجی این دو معدن به پاکستان صادر می گردد. معادن لاجورد، بیروج و زمرد نیز در نورستان، پنجشیر و بدخشان به صورت غیر فنی استخراج می گردد. تنها در کمر و نورستان حدود ۲۰۰۰ گروپ که در هر گروپ حداقل پانزده نفر مصروف کار اند، به استخراج بیروج و سنگ های قیمتی دیگر چون یاقوت، زمرد و لاجورد مصروف کار می باشند. معدن زغال سنگ کوتل سبزک هرات که به شرکت خصوصی خوشک فروخته شده، در آن بیش از ۵۰۰ کارگر کار می کنند. استخراج سنگ مرمر از هاموری هلمند طی سال های اخیر به پیمانۀ وسیعی صورت می گیرد و در آن بیش از ۵۰۰ نفر کار می کنند و به زودی معدن آهن حاجی گک نیز به فروش خواهد رسید. به این صورت به صورت منسجم و متفرقه بیش از ۳۰۰۰۰ نفر درین معادن کار می کنند، اما کار بسیاری آنان فصلی می باشد و نمی توان این تعداد را در طول فصل سال به حساب آورد که درین صورت تعداد این کارگران به ۱۱۰۰۰ نفر می رسد و سرمایه گذاران و مدیران این بخش ۵ درصد کارکنان آن را می سازند. تولید گچ، سنگ مرمر، نمک و زغال سنگ در ۲۰۰۷ به ترتیب ۱۳ میلیون تن، ۳۱ میلیون تن، ۱۲۳ میلیون تن و ۲۴۲ هزار تن بوده است. ۱۱۰۰ نفر در سه بخش گچ، نمک و سنگ مرمر کار می کنند.

در مجموع ارزیابی مالکان و مدیران این بخش ها، کارگران فنی، کارگران ساده، کارگران یخن سفید و ماموران در جدول زیر

نشان داده می شود:

شماره	رشته کاری	مالکان و مدیران	ماموران و خدمه	کارگران فنی	کارگران ساده
۱	ترابری هوایی	۳۵۰	۴۹۵۰	۷۰۰	۴۰۰۰
۲	ترابری زمینی	۸۰۰	۶۰۰	۵۰۰	۱۷۵۰
۳	ساختمانی	۲۴۰۰	۲۴۰۰	۸۰۰	۱۵۶۰۰۰
۴	بانک ها	۲۲۱	۵۰۰۰	۷۵۰	
۵	شهرک صنعتی هرات	۶۰۰	۱۰۰۰	۸۰۰	۱۳۰۰۰۷
۶	شهرک صنعتی کابل	۷۵۰	۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
۷	شهرک صنعتی مزار	۱۰۵	۱۴۰	۶۴۰	۱۷۰۰
۸	شهرک صنعتی کندهار	۲۰۰	۲۰۰	۲۵۰	۱۸۰۰

۹	شهرک صنعتی جلال آباد	۲۰۰	۲۵۰	۲۹۰	۱۰۰۰	۸۰۰
۱۰	صنعت کندز	۱۰۰	۱۰۰	۳۰۰	۶۰۰	۲۰۰
۱۱	تولید دیگ بخار	۳۵	۷۰	۴۹	۴۹۵	
۱۲	دوا سازی	۱۵	۲۰	۲۰	۲۰۰	
۱۳	سمنت و زغال	۷۰	۲۵۰	۳۰	۵۰۰	۱۵۰
۱۴	مرغداری	۱۵۰		۳۰	۸۰۰	۱۹۰۰
۱۵	چاپخانه	۵۰۰	۷۱	۷۱	۳۵۰	۲۵۰۰
۱۶	صنایع دیگر	۱۰۰۰			۳۰۰۰	۸۰۰۰
۱۷	مکاتب خصوصی	۱۰۰۰	۱۳۵۰۰	۱۶۰۰		
۱۸	تحصیلات عالی خصوصی	۸۸۰	۱۱۰۰	۲۲۰		
۱۹	کلینیک های خصوصی	۶۰۰	۱۲۴۰۰	۱۰۰۰		
۲۰	رسانه ها	۸۵۰	۶۴۵۰	۷۰۰		
۲۱	برق	۵۰۰		۵۰۰	۴۰۰۰	
۲۲	مین پاکی	۹۰۰	۱۸۰۰	۹۰۰	۵۴۰۰	
۲۳	مخابرات	۲۰۰۰	۳۵۰۰	۸۰۰۰	۱۵۰۰	۶۵۰۰۰
۲۴	زغال شرکت کوشک	۲۰	۳۰		۲۰۰	۲۲۰
۲۵	معادن سنگ قیمتی	۱۰۰۰			۶۰۰۰	۴۰۰۰
۲۶	گچ، نمک و غیره	۲۰۰	۴۰	۱۲۰	۸۰	۶۶۰
۲۷	کمپنی های امنیتی	۲۶۰	۱۷۰۰	۱۵۸۲۰		
۲۸	انجوها	۶۰۰۰	۴۰۰۰	۲۴۰۰		
مجموع		۲۱۷۰۶	۶۰۰۷۱	۳۶۸۹۰	۴۲۷۷۵	۲۶۵۱۸۰

۲۹- در دولت نیز ۶۷۰۰ نفر در رأس امور، ۲۳۵۹۱۴ نفر معلم و مامور پایین رتبه، ۸۸۱۳۵ نفر پرسونل خدماتی و ۷۲۰۰ نفر کارگر فنی مصروف کار اند.

به این حساب در کشور ما در مجموع :

۱- مالکان کارخانه ها و شرکت های خصوصی و سران دولت که اکثر شان نماینده بورژوازی کمپرادور اند ، تعداد شان به ۲۸۴۰۶ دفتر می رسد.

۲- تعداد معلمان و ماموران پایین رتبه که بیشتر آنان در بخش خصوصی چون کارگران یخن سفید استثمار می شوند و معاش شان از سه تا ۲۰ هزار افغانی است، تعداد شان به ۲۹۵۹۸۵ نفر می رسد.

۳- پرسونل خدماتی که شبیه به کارگران ساده اند و کارهای شاقه را انجام می دهند، ماهانه از سه تا شش هزار افغانی معاش دارند. تعداد این بخش به ۱۲۵۰۲۵ نفر می رسد.

۴- کارگران فنی که در بخش دولتی و غیر دولتی کار می کنند و روزانه از ۵ تا ۱۵ هزار افغانی معاش می گیرند، تعداد شان به ۴۹۹۷۵ می رسد.

۵- کارگران غیر فنی که در کارخانه ها و ترابری ها کار می کنند، اما مستقیماً با ماشین سروکار ندارند، تعداد شان به ۲۶۵۱۹۰ نفر می رسد.

۶- علاوهً تعداد کارگران زراعی در کشور ما به ۳۰۰۰۰ نفر می رسد که در بخش ده نشینان محاسبه شدند.

۷- تعداد تاجرانی که در مجموع در سراسر کشور ما به کار مصروف اند، به ۳۰۰۰۰۰ نفر می رسد و اگر تعداد صنعت کاران که در

بالا ذکر گردید، از این تعداد جدا شوند (بدون آن عده که در رأس دولت قرار دارند) و عموماً جزء تاجران هم می باشند، تعداد تاجران در کشور ما به ۲۷۸۲۹۴ نفر می رسد.

درین صورت مجموع تاجران، صنعت کاران، کارگران ماهر، کارگران غیر ماهر، ماموران پایین رتبه و کارگران یخن سفید به ۱۰۴۲۸۷۵ نفر می رسد، چون هر خانواده به طور اوسط پنج نفر می باشد، لذا تعداد این افراد به ۵۲۱۴۳۷۵ نفر می رسد. در بخش مناسبات دهات محاسبه کردیم که ۱۸ میلیون نفر در دهات زندگی می کنند، حال می بینم که کارگران فنی، کارگران ساده، تاجران، سرمایه داران تولیدی، ماموران ومعلمان (به عنوان بخشی از خرده بورژوازی) حدود پنج میلیون و دو صد هزار نفر را می سازند که عموماً در شهرها زندگی می کنند و جمله ۲۳ میلیون نفوس کشور را می سازند، اما دو میلیون باقیمانده، اهل حرفه که بخشی دیگری از خرده بورژوازی را می سازند، نفوس ۲۵ میلیونی کشور را تکمیل می سازند.

طبقه کارگر

کارگر که در اصطلاح سیاسی پرولتر نامیده می شود، یکی از طبقات اصلی دوران سرمایه داری است که در بطن جامعه فیودالی توأم با به وجود آمدن ماشین، جوانه می زند. طبقه کارگر افغانستان طوری که در بالا به آن اشاره شد، در زمان شیرعلی خان نطفه بست که به علت جنگ افغان و انگلیس و بعد حاکمیت های مطلقه عبدالرحمان خان و حبیب الله خان نتوانست رشد و قوام یابد، اما در زمان شاه امان الله در عرصه تولید دولتی و تجارت بار دیگر نطفه بست که تا سال های ۱۳۳۱ به عنوان یک طبقه در بخش های صنعت، زراعت و تجارت عرض اندام نمود. دلایل علمی انکار ناپذیری وجود دارد که این طبقه دورانساز بوده و گورکن سرمایه داری می باشد.

کارگران از استعمار تاریخی که ابتدا برده به سرف و بعد سرف به دهقان و بالاخره دهقان به گارگر مبدل می شود، سر بر می آورند. چون برای تمام زحمتکشان راهی جهت فرار از شرایطی که در آن استعمار می شوند، وجود دارد، مگر این طبقه جز اینکه وسایل تولید جمعی را که در مالکیت خصوصی قرار دارد، در اختیار بگیرد و آن را به مالکیت جمعی مبدل سازد، راهی ندارد. کارگران با وسایل پیشرفته تولید سروکار دارند و به زودی افکار مدرن انقلابی را کسب می کنند؛ به صورت دستجمعی کار و تولید می نمایند و در عمل به این باور می رسند که به فرجام رساندن انقلاب و تغییر نظام طبقاتی موجود به نفع تمام زحمتکشان می باشد و بالاخره در جریان انقلاب جز زنجیرهای دست شان چیزی ندارند که از دست بدهند. لذا رهبر تمام زحمتکشان، پیشوای انقلاب و جانشین بوژوازی در قدرت می گردند و دکتاتوری خود را که همان دکتاتوری پرولتاریاست، اعمال می نمایند.

در درون طبقه کارگر دو قشر مهم کارگران صنعتی و کارگران زراعی وجود دارد. اعضای این طبقه مولدان اصلی نعمات مادی بوده و بدون بازوان ستر آنان در دوران سرمایه داری، زندگی ادامه پیدا کرده نمی تواند. کارگران که برای تولید این نعمات از شیره جان شان مایه می گذارند، با تولید ارزش اضافی، استعمار و برای سرمایه داران سودهای کلانی تولید می نمایند.

اکثر کارگران افغانستان در کارخانه های دولتی کار کرده اند، زیرا از زمان شکل گیری این طبقه تا کنفرانس بن و اشغال کشور به وسیله نیروهای امریکایی، تولید بروکراتیک یا تولید دولتی در کشور ما شکل مسلط را داشت و لذا اکثر حرکت ها، تظاهرات و اعتصابات کارگری در افغانستان مستقیماً بر ضد دولت صورت می گرفت، نه بر ضد سرمایه داران بخش خصوصی که نسبت به بخش دولتی کارگران کمتری را استعمار می نمودند.

با نصب فابریکه تکه بافی جبل السراج اکثر بافندگان دستباف این منطقه حرفه شان را از دست دادند و این فابریکه از میان کلیه بافندگان و پیشه وران محلی فقط جوان ترین، فعال ترین و نیرومند ترین آنان را با معاش خیلی ناچیز استخدام کرد. ساعات کار کارگران این فابریکه در شش ماه اول سال، ۹ ساعت و در شش ماه دوم سال، ۸ ساعت تعیین شده بود. شرایط کار خیلی طاقت فرسا و ماشین های فابریکه خیلی ابتدایی بود. کارگران در سرمای شدید زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان فاصله های ۳ تا ۴ کیلومتری را پیاده طی می کردند و به این مشکل کارگران کوچکترین توجهی نمی شد. در سال ۱۳۳۸ شرایط دشوار کار و زندگی، استعمار شدید، قحطی، قیمتی، فقر و گرسنگی شرایط اعتصاب کارگران این فابریکه را مساعد ساخت و برای اولین بار کارگران این فابریکه به عنوان بخشی از طبقه کارگر افغانستان دست به اعتصاب زدند. کارگران خواهان افزایش دستمزد، کوپراتیف، تهیه وسایل حمل و نقل، تکه مورد ضرورت (در بدل پول نقد) بودند. اعتصاب ۴ روز دوام کرد. در نتیجه دولت فقط حسام الدین آمر فابریکه را از کار برکنار و دیگر هیچ یک از این خواست های عادلانه و برحق کارگران را برآورده نساخت. این اولین اعتصاب کارگری در افغانستان نتیجه دلخواه نداشت.

کودتای هفت ثور که توسط ریویزیونیست ها با ادعاهای کاذبانه دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان به راه افتاد، نه تنها برای

بهبود زندگی این طبقه کاری نشد، که تعدادی ازین کارگران فضای اختناقى آن زمان را تحمل نکرده، از شهرها فرار و در کوهستان ها به جنبش ضد سوسیال امپریالیستی پیوستند و برخی هم به عنوان «ضد انقلاب» دستگیر و تیرباران شدند. برخی ازین کارگران به عسکری اعزام و در جنگ ها ناخواسته در کنار تجاوزگران به قتل رسیدند و تعدادی هم به ایران و پاکستان آواره شدند. بنابراین کارگران درین دوره از فدايیان استبداد به حساب آمدند. برخی ازین کارگران با پیوستن به قیام توده ها که به زودی رهبری آن توسط قوماندانان اخوانی و تنظیم های مزدور غصب شد، در عکس العمل به جنایات «کمونیست های خلقی» بیشتر به مذهب گرایش پیدا کرده و برخی همچنان در بستر آوارگی در بیرون از کشور ماندند. عده ای هم بعد از به قدرت رسیدن تنظیم ها و سگ جنگی آنان که تمام کارخانه های دولتی و خصوصی در سراسر کشور چپاول گردیدند و دیگر ماشینی در کشور باقی نماند، از مراکز ولایات مخصوصاً پایتخت فراری شده اند. این همه بدبختی ها واقعیت این طبقه و طبقات هم سرنوشت با آن را درین دوران نشان می دهد.

اما بعد از کنفرانس بن و اشغال کشور به سردمداری امریکا که سیاست بازار آزاد سرمایه داری به اجرا گذاشته شد، گرچه از کارخانه های تولیدی گذشته که برخی از آن ها در زمان اشغال روس ها نابود شده بودند و برخی دیگر به وسیله جنایتکاران تنظیمی چپاول و توت های این ماشین ها چون فلز کهنه (کبار) به کارخانه های ذوب آهن پاکستان فروخته شدند، چیزی باقی نماند. اما بعد از اشغال، تلاش امپریالیست های اشغالگر برین شد که افغانستان را به جامعه مصرفی مبدل سازند تا همیشه دست آن به سوی این اشغالگران دراز و سال ها در گرو آن ها باقی بماند. چون بورژوازی کمپرادور به عنوان دست نشاندۀ کمپنی های امپریالیستی باید در هر دو بخش صنعت و تجارت، اقتصاد کشور را زیر کنترل می گرفت و به استثمار می پرداخت، لذا در دو بخش صنعت (زراعت و تجارت) کارگران یخن سیاه و یخن سفید به فروش نیروی کارشان مصروف گردیدند. با توجه به ارزیابی سرمایه گذاری هایی که در بالا صورت گرفت، درینجا دو قشر کارگران صنعتی و زراعی را به ارزیابی می گیریم.

کارگران صنعتی:

این کارگران به دو بخش یخن سیاه و یخن سفید تقسیم می شوند و پیشرفته ترین بخش زحمتکشان جامعه را ساخته و رهبر اصلی انقلاب به حساب می آیند، زیرا به صورت متمرکز تولید می نمایند و با وسایل پیشرفته سروکار دارند.

کارگران یخن سیاه در افغانستان در بخش های تولید آب معدنی، روغن، دوا، ترمیم موتور، ترمیم تراکتور، دیگ بخار، وسایل گازی، تولید سمنت، استخراج زغال سنگ، تولید وسایل الکترونیکی، تولید جوس، تولید آب میوه، بسته بندی میوه های تازه و خشک، تولید برق، صنعت ساختمانی، صنعت سرکسازى، باراندازی، ترانزیت، حجارى، استخراج مس، تولید موبیل و فرنیچر، تولید لبنیات، تولید مرغ، تولید فرش، مونتاژ موتورسیکل، مونتاژ موتورسیکل سه تایره، تولید شیرینی، تولید قالدین، تولید وسایل پلاستیکی و غیره مصروف اند. در میان این کارگران ماهر و غیر ماهر وجود دارد که عموماً تعداد کارگران ماهر نسبت به کارگران غیر ماهر کمتر می باشد. برخی از کارگران ماهر در ایران و یا پاکستان مهارت های شان را به دست آورده اند. برخی دیگر در زمان دولت هایی زیر حمایت روس ها آموزش یافته اند. کارگران عموماً از امکانات رهايشی، وسایل نقلیه و مخصوصاً بیمه برخوردار نیستند. روزی هشت ساعت کار می کنند و در هفته فقط یک روز رخصتی دارند. بعضی روزانه و برخی ماهانه معاش می گیرند. این معاش از ۴ تا ۸ دالر در روز می باشد.

آخرین آمار نشان می دهد که تعداد کارگران ماهر صنعتی در کشور ما در بخش خصوصی به ۳۵۲۷۰ نفر و در بخش دولتی به ۵۸۶۴ نفر می رسد که جمله ۴۱۱۳۴ نفر می شود. تقریباً تمام آنان در شهرها متمرکز اند و چون اعضای هر خانواده کارگری به طور اوسط ۵ نفر می باشد، ازین طریق ۲۰۵۶۷۰ نفر در کشور ما امرار معاش می کنند.

علاوه بر این کارگران، ما بخش بزرگی از کارگران نیمه ماهر و غیر ماهر یا کارگران ساده ای داریم که گرچه با تولید ماشینی سروکار ندارند، اما مانند کارگران صنعتی استثمار می شوند، به فروش نیروی کارشان می پردازند و سهمی که از تولید می برند، بیشتر

از کارگران صنعتی نیست. این کارگران در بخش های ساختمانی، سرکسازی، معادن، مرغداری و غیره کار می کنند که تعداد شان به ۱۸۶۴۹۹ نفر می رسد و چون حد وسط هر خانواده ۵ نفر است، درین بخش ۹۳۲۴۴۰ نفر زندگی دارند. همچنان مستخدمان ادارات دولتی و خصوصی نیز که در شرایط معیشتی مشابه کارگران قرار دارند، تعداد شان به ۱۲۵۰۲۵ نفر می رسند، در صورت که اواسط خانواده هر استخدامی ۵ نفر باشد، ۶۲۵۱۲۵ نفر با این شرایط زندگی دارند و به این صورت تعداد افرادی که در شرایط کارگری و مشابه آن در شهرهای ما زندگی می کنند به ۱۷۶۳۲۳۵ نفر می رسد.

کارگران یخن سفید که در بخش های کمپنی های محافظتی، مخابرات، بانک ها، مین پاکی، مکاتب و پوهنتون های خصوصی، کلینک های صحتی، مطبوعات و انجوها کار می کنند، نسبت به کارگران یخن سیاه از نظر شاقه بودن کار و سهمی که از کار می برند، در وضعیت و موقعیت بهتری قرار دارند. این کارگران عموماً به دو شکل تمام روز (فُل تایم) و یا به شکل مقطعی کار می کنند. از جایی که بنا بر علل بسیاری، اشتغال در کار صنعتی در افغانستان لرزان است، کارخانه ها گاهی فعال و گاهی مسدود می شوند، به این خاطر بسیاری از کارگران حتی کارگران ماهر نیز متواتر کار شان را از دست می دهند. کمپنی های سرکسازی و ساختمانی بعد از ختم پروژه تا پیدا شدن پروژه دیگر بیکار می مانند. به این خاطر مصونیت کاری برای شان وجود ندارد.

کارگران زراعی:

این کارگران عموماً بر تراکتور، واتر پمپ، ماشین های درو و ماشین های دیگر زراعی کار می کنند. در کشور به تعداد تراکتور، کارگر زراعی داریم. تعداد تراکتورها در افغانستان به ۲۷۲۰۰ اراده می رسد. کار واترپمپ (تبدیل مبلایل، چلان کردن و کارهای جزئی دیگر) را خود دهقانان انجام می دهند، لذا درین بخش کارگر زراعی به حساب نمی آید. پس کارگران زراعی ما به تعداد تراکتورران ها و تعداد میکائیک ها در تمام نقاط کشور است که به ترمیم تراکتور و ابزار دیگر زراعی می پردازند و در مجموع به سی هزار نفر می رسند. اینان اکثراً در دهات زندگی دارند و به طور مداوم میان شهر و ده در حرکت اند. اما چون به طور پراکنده کار می کنند، مثل کارگران صنعتی انقلابی نبوده، توان متشکل کردن کارگران را ندارند، ولی به عنوان پلی میان دهقانان و کارگران صنعتی میان شهر و ده پیوند زده می توانند. کارگران زراعی که با مناسبات فیودالی در دهات زندگی می کنند، زیر تأثیر همان مناسبات قرار دارند و خود را مکلف به رعایت سنت های فیودالی دهات دانسته، برای رهایی از چنین فرهنگ و مناسباتی ضرورت به پرورش دارند. به این خاطر باید سازمان کمونیستی در دهات به این بخش کارگران توجه جدی داشته باشد. در مجموع طبقه کارگر افغانستان که در بخش صنایع خصوصی ۴۲۷۷۵ نفر، در بخش صنایع دولتی ۷۲۰۰ نفر و کارگران زراعی ۳۰۰۰۰ نفر می باشند، جمله به ۷۹۹۹۵ نفر می رسند و درکنار آن ۲۶۵۱۹۰ نفر کارگر غیر فنی و ۱۲۵۰۲۵ خدمه که وضعیت بهتری از نظر صرف انرژی و سهمی که از تولید می برند، ندارند، نیز به بدترین وجهی استثمار می شوند.

کارگران افغان در خارج از کشور:

بین دو تا سه میلیون کارگر افغان در ایران، پاکستان، عربستان سعودی، کویت، امارات، قطر، هندوستان، اروپا و امریکا به کارهای مختلفی اشتغال دارند.

در ایران که بیش از یک میلیون کارگر کار می کنند، تمام آنان در کارخانه های سنگبری، کوره پزخانه ها، مرغداری ها، سرکسازی ها، باغ ها، ساختمانی، چاه کنی، رنگمالي، گاوداری ها، کارخانه های کوچک تولیدی، باراندازی های بنادر و غیره مصروف کار اند. این کارگران با اینکه بر وسایل پیشرفته کارگری می کنند، اما هیچگونه مصونیت کاری ندارند و با مزد بسیار کمتر از کارگران ایرانی کار می کنند. در بعضی جاها کارفرمایان با نیروهای فاشیست امنیتی ایرانی جورآمد کرده بعد از ختم کار، این کارگران را به عنوان متجاوز به خاک ایران، دستگیر و بی اینکه پول کار شان را گرفته باشند، رد مرز می گردند. این کارگران در

تظاهرات و اکیسئون های دیگر کارگری شرکت کرده نمی توانند و در صورت اشتراک با برخورد شدید نیروهای امنیتی ایران قرار می گیرند.

در پاکستان هم حدود یک میلیون کارگر افغان به فروش نیروی شان مصروف اند. آنان در پلاستیک سازی، سلاح و مهمات سازی، کوره پزخانه ها، سنگتراشی، قالین بافی، هوتل داری، گاوداری، پروسس شیر، ساختمانی، سرکسازی، باغداری، تکه بافی، بیسکویت سازی، داروسازی، ترابری و غیره مصروف کار می باشند. با اینکه مزد کارگران افغان در پاکستان نسبت به ایران پایین تر است و در وضعیت زندگی نامناسب تری قرار دارند، اما از نظر مزد و برخورد کارفرمایان میان کارگران افغان و پاکستانی چندان تفاوتی دیده نمی شود.

تعداد کارگران افغان در کشورهای عربی حاشیه خلیج که به سه صد هزار نفر می رسد، در بخش خدمه، باراندازی های بندری، کارهای ساختمانی، سرکسازی، مستری خانه ها، نانوائی ها، هوتل داری، ترابری، مرغداری، در مزارع و باغ ها و غیره مصروف کارند. با اینکه کارگران افغان در کشورهای حاشیه خلیج در شرایط خوب معیشتی و بی آنکه مثل کارگران افغان در ایران توهین و تحقیر شوند و هیچ مصونیتی نداشته باشند، در وضعیت بهتری قرار دارند، اما مزد و عاید آنان به تناسب کارگران عرب کمتر بوده و به کارهایی اشتغال دارند که کارگران عرب آن ها را انجام نمی دهند.

اکثر کارگران افغان که در پاکستان و ایران به فروش نیروی کار شان مصروف اند، فامیل های خود را نیز با خود برده اند، اما برخی از آنان بدون خانواده به این کشورها رفته و در رفت و آمد همیشگی قرار دارند و با مشکلات بسیاری (مخصوصاً به ایران) رفت و آمد می کنند. اما کارگرانی که در کشورهای حاشیه خلیج کار می کنند، کمتر با خانواده های خود رفته و در آمد و شد دائمی قرار دارند. این کارگران با اینکه جزئی از طبقه کارگر افغانستان به حساب نمی آیند، اما با کار در کارخانه های این کشور خوی و خاصیت طبقه کارگر را گرفته، به آگاهی نسبی دست می یابند و با رشد پروسه انقلاب و برگشت این کارگران به کشور، می توانند نقش مهمی در پیشبرد انقلاب ایفا نمایند. در صورتی که حزب طبقه کارگر از رشد نسبی برخوردار گردد، باید شبکه های تشکیلاتی اش را در میان این کارگران گسترش داده، برای انجام رسالت شان در داخل افغانستان آنان را به صف انقلاب بکشانند.

طبقه سرمایه دار کمپرادور

امپریالیست ها برای جابجایی نظام وابسته و مزدور شان ضرورت جدی به این طبقه دارند تا در هماغوشی با اربابان زمین، پایه های امپریالیزم را در کشور محکم نگه دارند. بورژوا کمپرادور و یا سرمایه دار دلال پایه اصلی امپریالیزم را در شهرها ساخته، تلاش اشغالگران درین است که این طبقه را هرچه زودتر احیا و به قوت برسانند تا قادر به رهبری دولت مزدور گردد و برای این کار احزاب نیرومندی را بسازند و مدیرانی را برای پیشبرد امور دولتی مامور نمایند. این طبقه با پرداخت مالیه از سرمایه های امپریالیستی و سرمایه خودی چرخ نظام وابسته و مزدور را به حرکت در می آورد و بورژوازی ملی را با شکست روبرو می سازد. این طبقه در هشت سال گذشته اگر از یک طرف با سرمایه گذاری امپریالیست ها در متن تولید و تجارت در حال سر بالا کردن است، از سوی دیگر با ایجاد اتاق های تجارت و صنایع داخلی و بین المللی که بیشتر در احیای آن «یواس ای آی دی» و جی تی زید آلمان تلاش مستمر داشته اند، بیش از پنج میلیارد دالری که کمپنی های امپریالیستی در افغانستان سرمایه گذاری کرده اند، فقط با اتکا به این طبقه می باشد. افراد این طبقه نورچشمی کمپنی های امپریالیستی اند و سرمایه های این کمپنی ها را به دوران درآورده، شیرۀ جان کارگران را به شکل ارزش اضافی به جیب سرمایه داران کشورهای امپریالیستی می ریزانند. مزدوران کمپرادور در افغانستان چون بیات (افغان بیسیم)، رحیم گردیزی (آهن باب)، ضیاءالله عرب (ام تی ان)، سیاف (اتصالات)، کمپنی روشن، کامگار (کام ایر)، دیانت (سامسونگ)، ایشان (وسایل برقی نشنل)، تنویر (کاغذ)، داوی (تیل، تراکتور فرگوسن، بتری وارتا، ترک های باربری)، بشیری (جنریتر چینی، مبلایل توتل)، شاداب ظفر (ساختمانی)، حبیب گلزار (آب معدنی)، محمود کرزی (سمنت، موترهای توپوتا، ساختمانی، زغال، موترهای نیسان)، نیسان سنی (موتر)، الکوزی (چای، سگریت پاین، روغن)، مینه شیرزوی (قالین، دست دوزی زنان)، صافی (روغن شایسته، صافی ایر، هوتل داری، آهن باب)، عزیزی هوتک (تیل، بانکداری، سن گاز، موتر نیسان)، قاری سمیع (ساختمانی، تیل و کالا)، رامین ها (افغان بی سیم و تیل)، حاجی حسین برادرفهیم (گاز گروپ، ساختمانی)، تواب (چای)، آریا (شهرک آریا)، نور (ساختمانی، میوه خشک، تیل)، برکت (موتر، تیل، فرنیچر)، کمپنی ای زید (آب کریستال، این کمپنی در داخل میدان بگرام به تولید اشتغال دارد و بیشترین عاید را در توزیع نوشابه های غیر الکلی در افغانستان دارد که روزانه حدود یک میلیون دالر می باشد و کمپرادوری آن را فردی به نام اسد و یکی از افراد خانواده رامین به عهده دارد)، شرکت راشد الهام (موترهای جاپانی و چینی)، شرکت های ستار بایی، شفیع صافی، زرملا و حاجی عبدالله صافی انحصار فرش های ترکی، شرکت های قاری عزیزالله، وحید سهرابی و حاجی رازق انحصار فرش های ایرانی، میرگروپ (سنگ مرمر)، افغان آی تی تی (وسایل برقی)، شرکت غلغله گروپ (کلکین های پی وی سی و ساختمانی)، کابل فولاد (تولید فولاد-هرات)، نجیب زراب (تایر کوریایی، شیر نرالا، روغن سپین غر)، شرکت کفایت (شیشه)، شرکت جلفار (کمپنی عربی و سه کمپنی دیگر که در رابطه با آن کار می کنند و بخشی از انحصار تجارت دوا را در اختیار داشته، روزانه تا ۲۰ میلیون افغانی کار می کنند)، گیتس گروپ (به مدیریت معلم منگل که پنج کمپنی دیگر در رابطه با آن قرار دارد و بخشی از تجارت دوا را در انحصار داشته و روزانه تا ۲۰ میلیون افغانی کار می کند)، عمرینگش گروپ (گروپ مختلط پاکستانی-افغانی که پنج کمپنی دیگر در رابطه با آن کار و انحصار و تجارت دوا را به عهده داشته و روزانه تا ۱۰ میلیون افغانی کار می کنند)، پامیر و الاختر (دو کمپنی که انحصار توريد و بسته بندی موترسیکل را بر عهده دارند)، زرنج (توريد و مونتاژ موترسیکل های سه چرخه را در کنترل دارد)، کمپنی سوپرآسیا (محصولات لبنیات کویت را وارد می سازد)، شرکت بهار امید (تولید کننده جوس)، شیر کندز (تولید کننده انواع شیر زیر حمایت یک کمپنی ترکمنستانی)، کمپنی آتولاین (انحصار موترهای لندکروز و چند نوع موتر دیگر)، کمپنی پامیر کولا (آب معدنی پامیر، نوشابه پامیر کولا و جوس شفا) وعلاوه بر این ها ۷۰۰ نفر به نام قراردادی ها در خدمت رساندن ده ها قلم مواد لوجستیکی برای

نیروهای اشغالگر و همچنان ادارات دولت افغانستان به ثروت اندوزی مصروف اند و سالانه ازین درک به میلیون ها دالر می رسند که همه جزئی ازین طبقه بوده و برای استحکام میخ اشغالگران و ریزه خواری درگاه شان تلاش می ورزند. حامد پسر رحیم وردک، اجمل پسر جنرال بابہ جان، حاجی الماس و دیگران ازین جمله می باشند.

درین میان کمپنی های خارجی بیشترین فساد و زد و بند را انجام داده و پول های کلانی را به جیب می زنند. کمپنی های ستريت گروپ، گلوبل، بلک واتر، اترا، شاه گروپ، یوکسل، لويس برجر وغيره در بخش های تجارت موترهای زره دار، سرک سازی، ساختمانی، کمپنی های امنیتی بیشترین قراردادها و پروژه ها را به دست می آورند و بعد آن را به قیمت ارزان در اختیار کمپنی های افغان قرار می دهند. کمپنی های افغان نیز کارها را با کیفیت بسیار پایین انجام داده و بعد با این تبلیغ که مزدوران افغان شان ظرفیت کاری ندارند، تمام گناه ها و نارسایی ها را به گردن آنان بار می کنند. این درحالی که همه می دانند سرمایه داری به معنای فساد، زدوبند و دزدی برای انباشت سرمایه است. امریکایی ها و هم پیمانان امپریالیست دیگر شان درین هشت سال برای تشکیل طبقه سرمایه دار دلال دست بسیاری از جنایتکاران جنگسالار و غیر جنگسالار را درین جهت بازمانده و اکنون که این طبقه تا حدی شکل گرفته، امریکایی ها از مبارزه با فساد در افغانستان یاد نموده و به اصطلاح مبارزه بر ضد فساد را عنوان می کنند.

دلالان سرمایه داری در کشور ما افرادی اند که از یک میلیون تا ۵۰ میلیون دالر سرمایه دارند و برخی از آنان با دلالان سرمایه داری در کشورهای همسایه پیوند داشته و در حقیقت شاخه دست دوم کمپرادوری در افغانستان می باشند. این طبقه با این که خود استثمارگر است، برای استثمارگران امپریالیست دلالی کرده، شیره جان کارگران و سرمایه های کشور را در اختیار کمپنی های امپریالیستی قرار می دهد و پایان اشغال را معادل مرگ خود می داند.

طبقه سرمایه دار ملی

بورژوازی ملی به سرمایه داری اتلاق می گردد که بدون وابستگی به کمپنی های امپریالیستی با پول شخصی خود به تولید و یا تجارت می پردازد. قشر فوقانی این سرمایه داری با هجوم سرمایه های امپریالیستی توان مقابله و حفظ استقلال خود را از دست می دهد و به بورژوازی کمپرادور مبدل می گردد، اما قشر تحتانی، بخشی از تولید و تجارتی را که بسیار سودآور نیست تا مدت ها در دست دارد.

بورژوازی ملی در کشور ما از سالیان دور پا به عرصه هستی گذاشته که بیشتر در بخش تجارت تبارز داشته است. این بورژوازی همیشه زیر فشار خرد کننده بورژوازی کمپرادور یا سرمایه دار دلال کمپنی های امپریالیستی قرار داشته و چون توان مقابله با آن را ندارد، لذا پیوسته با ورشکستگی روبرو می باشد. در شرایط کنونی کمپرادورها یا به صورت مستقیم در داخل کشور در بخش های ساختمانی، خدمات و تولید صنعتی سرمایه های امپریالیستی را به کار می اندازند و یا نمایندگی تجاری کمپنی های تولیدی کشورهای امپریالیستی را در انحصار دارند (در کشور ما بعضی از نمایندگی های این کمپنی ها را ایجنسی می نامند) که بعد از وارد کردن، کالاهای کمپنی های مختلف امپریالیستی به سرمایه داران کوچکتر و یا سرمایه داران ملی داده می شود و به این صورت این کالاهای دست دوم توسط این سرمایه داران که در بازارهای افغانستان به عمده فروش معروف اند، سپرده و این سرمایه داران آن ها را برای پرچون فروشان توزیع می نمایند و به این ترتیب مردم از دست سوم آن ها را خریداری می کنند.

بورژوازی ملی در تمام بخش های کالایی حضور ندارد، زیرا در برخی از واردات خود دلال ها به عمده فروشی نیز می پردازند. سرمایه داری ملی در بخش صادرات مخصوصاً میوه خشک، میوه تازه، قالین، گیاهان طبی، عناب، تخم رشفه و شبدر، فارم مرغ، تانک های تیل و غیره بیشترین سرمایه گذاری را کرده و بخش مهم این تجارت را در اختیار دارد. سرمایه دار ملی در تولید کوچک کالایی در افغانستان کار کرده و کارگاه های کوچک تولیدی فراوانی در اختیار دارد که در بخش های تولید وسایل گازی، دیگ بخار، لوازم برقی، چاپخانه ها، تولید مرغ و غیره مصروف کار اند. این سرمایه داران بین ۱ تا یک نیم میلیون دالر سرمایه دارند و حداکثر ۱۰ کارگر را استثمار می کنند. این سرمایه داران با فشارهایی از سوی کمپرادورها و دولتی ها که حامی سرمایه گذاری های امپریالیستی اند، روبرو می باشند. به این خاطر جداً از وضعیت ناراضی هستند. این سرمایه داران در بخش کالایی به توزیع کالاهای ایجنسی ها و یا دلالان کمپنی ها در بخش های دوا، روغن، تکه، تایر، کاغذ، وسایل یدکی موتور و کمپیوتر، صابون، شامپو، مواد غذایی، مواد تعمیراتی و غیره مصروف می باشند. مثلاً حاجی عثمان خان غزنیوال، حاجی اکه جان فراهی در بخش تکه، حاجی داوود دره ای در بخش روغن و مواد تعمیراتی، حاجی فضل احمد در بخش تایر، نصرالله صدیقزی در تولید وسایل گازی، ۱۷ کارخانه تولید دیگ بخار در کابل، سه کارخانه دوا سازی در کابل، چندین فارم مرغداری در فراه و کندز توسط سرمایه داران ملی ایجاد و به تولید می پردازند.

بورژوازی ملی که تا هنوز حزبی تشکیل نداده و زیر فشار سرمایه داران بزرگ قرار دارد، دورنمای خوبی برای تولید و تجارت خود نداشته و چون پشتوانه پولی ندارد، هر لحظه خود را با خطر ورشکستگی مواجه می داند. در صورتی که حزب پرولتاریایی نسبتاً نیرومندی ایجاد گردد، می تواند با این بورژوازی برای به سر رساندن جبهه متحد همکاری نماید، که اگر نشد انقلابیون مکلف به ایجاد چنین جبهه ای نمانده، مبارزه مسلحانه را به راه می اندازند.

طبقه خرده بورژوازی

خرده بورژوازی یکی از طبقات بزرگ جامعه ماست. این طبقه در شهر و ده زندگی می کند و کمتر در تولید سهم دارد. روشنفکران، پیشه وران، دکانداران، مامورین پایین رتبه و اهل کسبه به این طبقه تعلق دارند که در آن قشربندی خاصی وجود دارد. خرده بورژوازی دموکراتیزم پیگیر ندارد و مخصوصاً بخش روشنفکران آن با لوکس اندیشی، تمایل به زندگی شهری و علاقه مفراط به تحصیل می توانند به زودی موضع خود را عوض کنند، به این خاطر نمی تواند رهبری انقلاب را داشته باشد. بخش اهل کسبه بدون این که از سوی سرمایه دار خاصی استثمار شود، با عرقریزی تولید نموده و زندگی خرده مالکی اکثر شان بخور نمیر است و به زندگی کارگران شباهت خاصی دارد. درین چند سالی که در افغانستان تولید صنعتی به شدت افت داشته، بیشتر ورشکستگان دهقانی دهات به خرده بورژوا مبدل شده اند، بنابراین در هشت سال گذشته شهرها نسبت به هر زمانی از نظر نفوس رشد داشته، خیل عظیمی از خرده بورژوازی در آن ها خانه کرده اند. دهقانان جنوب که به شدت کمزمین اند و به کشورهای عربستان سعودی، کویت، امارات متحد عربی و عمان به مزدوری می روند، اکثر شان بعد از برگشت به شهرها رو می آورند و با استفاده از مزایای شهری در آن ها متمکن شده، به کارهای غیر پرولتری دست زده، به خرده بورژوا مبدل می گردند.

سه قشر بی چیز، میانه و دارا درین طبقه به ترتیب انقلابی اند. در اوضاع کنونی قشر فقیر این طبقه بیشترین بخش آن را می سازد. قشر میانه بیشتر از قشر دارا است و نسبت به قشر نادار کمتر در معرض ورشکستگی و تغییر قرار دارد. بخش مرفه آن که شامل مغازه داران بزرگ، عده ای از صرافان، موتر فروشان، برخی از زرگران، تیکه داران میانه، دلالان مقامات بلند پایه دولتی، هنرمندان پر درآمد، برخی از مدیران کمپنی های تجاری و تولیدی، بعضی از صاحبان هتل ها، مالکین ترانسپورت های مسافری و باربری، بعضی از صاحبان رسانه ها، عده ای از سران انجوها، مالکان ۱۵۰ مرغداری در فراه، تانکداران دست دوم و غیره مربوط به این قشر اند و شب و روز تلاش دارند که با سرمایه اندوزی هرچه بیشتر به بورژوا مبدل گردند. فرق بین این قشر و بورژوازی ملی درین است که در قدم اول مقدار سرمایه شان کمتر است و ثانیاً در کنار این که چند کارگر را استثمار می کند، خود هم در کار سهم می گیرد.

خرده بورژوازی در مجموع یک طبقه انقلابی است. قشر فقیر و یا نادار آن زندگی محرومی داشته و در صورتی که در تولید و یا تجارت برایش مزدوری پیدا شود به زودی دست از کارهای خرده بورژوایی کشیده و به پرولتر مبدل می گردد. قشر میانه نیز تجزیه شده، اکثر شان موقعیت فقیر را اختیار کرده و بخش کوچک آن به قشر مرفه گذار می نماید. در جریان انقلاب دو قشر زیرین آن به زودی و قشر مرفه آن با تعلل و زمانی که فکر می کند انقلاب در آستانه پیروزی است، به انقلاب می پیوندد.

نیروهای اجتماعی

علاوه بر طبقات ششگانه ای که در بالا تشریح شد، نیروهای اجتماعی که از جهات گوناگون با هم سرنوشت همگون دارند، نیز در ساختار جامعه ما وجود دارند. این نیروها در موارد خاصی همگون عمل می کنند. لومپن ها، ملاها، زنان و مهاجران جزء این نیروها میباشند که درین جا به تمام این ها اشاره ای خواهد شد.

لومپن پروتاریا:

طیفی از افراد بیکاریست که به هیچ طبقه ای بستگی ندارد و از اثر ورشکستگی کارگران و یا دهقانان خانه خرابی که به شهرها رو می آورند و کار نمی یابند به میان می آیند. عموماً بحران های اقتصادی و جنگی در کشورهای سرمایه داری چنین طیفی را می زاید. این در حالی که در کشور ما لومپن ها منشاء کارگری، دهقانی و خرده بورژوازی دارند. لومپن ها پیرو هیچ ایدیولوژی نیستند و بسیاری آنان در بحران و ورشکستگی به دین و مذهب رو می آورند. دزدان، گدایان، فواحش، راهگیران، قمار بازان، آدمکشان، معتادان و قاچاقچیان این طیف را می سازند. لومپن ها آماده هر کار نادرستی هستند، چون هیچ وقت با اتکا به نیرو و توانمندی خود نه، که به طور انگل زندگی می کنند. مستعد خرابکاری و قرار گرفتن در خدمت خائنان و وطنفروشان می باشند. به زودی با تجاوزگران همدست می شوند و از نظم و ضابطه گریزان می باشند.

در جریان جنگ ضد شوروی این طیف به کثرت زاییده شد و برخی از آنان که روحیه خرابکارانه بیشتری داشتند، کشته شدند و بخشی در کنار تجاوزگران روس قرار گرفتند. دوستم، عصمت مسلم، خانو، الله نور و ده ها لومپن دیگر از سوی اشغالگران روسی لقب قهرمان گرفتند و تا آخر در کنار اشغالگران باقی مانده به چپاول و آدمکشی پرداختند. از سوی دیگر میان جهادی ها هم صدها تن ازین لومپن ها سر بالا کرده، در خدمت سران و قوماندانان جنایتکار جهادی قرار گرفتند و برخی در ایران و پاکستان به جنایت پیشگی ادامه دادند.

گرچه با به قدرت رسیدن طالبان عده ای از لومپنان، فراری، دستگیر و حتی اعدام شدند، اما در میان طالبان نیز طیف وسیعی از لومپن هایی وجود داشت که به دزدی، راهگیری، تجاوز بر پسران و دختران، باجگیری و آدمکشی عمل می کردند که بعد از سقوط امارت طالبی فراری کوهستان ها و یا پاکستان و ایران شدند.

لومپن هایی که کشته و یا زنده اند، چون رسول پهلوان (شبرغان) کشته شد، تیمور (کابل) اعدام شد، بشیر قناعت (هرات) دستگیر و زندانی شد، شین شیر (فراه) کشته شد، صبغت (پروان) کشته شد، عبدالله شاه (پغمان) اعدام شد، زرداد (سروبی) زندانیست، رئیس خدایداد (خوست) زنده است، منصور (کندهار) اعدام شد، شفیع دیوانه (بامیان) کشته شد، طلاگی (کابل) زندانیست، قوماندان خالک (فاریاب) کشته شد، بصیر (توغچی پروان) زنده است، عظیم جان (تخار) زنده است، قوماندان قیوم (قره باغ غزنی) کشته شد، بچه باز (غزنی) کشته شد، عارف داوری (شهرستان) زنده است، کل قدوس (مزار) کشته شد، گل محمد پهلوان، ناصر (لغمان) کشته شد، ملنگ قوماندان (بدخشان) زنده است و غیره. اما از کشته شده ها سرگروپ هایی به جا مانده که راه شان را ادامه می دهند. به این خاطر تا هنوز ده ها تن دیگر ازین لومپن ها در سراسر کشور زنده و پراکنده اند و به اعمال ضد انسانی شان ادامه می دهند.

در کشور ما که در ۳۰ سال گذشته تا امروز جنگ، اشغال و خونریزی دوام دارد، آسانترین چیز برای لومپن ها دستیابی به سلاح است که همه استعمال آن را می داند و همچنان فقر و گرسنگی بیش از هفتاد درصد را تهدید می کند (آخرین برآورد از وضعیت زندگی مردم نشان می دهد که در افغانستان ۶ میلیون نفر ضرورت عاجل به کمک دارند)، لذا پروسه لومپن زایی در افغانستان با قوانین جامعه سرمایه داری همسان نبوده که در اثر بحران، در آن کشورها کارگران به این قشر رو می آورند، اما بیشتر لومپن های ما منشاء

دهقانی و خرده بورژوازی دارند.

فحشا، توزیع و استعمال مواد مخدر، تن فروشی زنان و کودکان، دزدی، گدایی، کلاه برداری و داره بازی که میراث جنایتکاران چند دور گذشته است و از درون فقر و بیکاری و فرهنگ های خادی، جهادی و طالبی سر برآورده و امروز با دالره های اشغالگران در خدمت پولیس و امنیت ملی قرار می گیرد، در کابل پایتخت کشور شکل رسمی به خود گرفته و به این خاطر روزانه ده ها جنایت رخ می دهد.

لومپن ها افرادی به شدت خرابکار و طرفدار انارشی و مخالف نظم و انضباط بوده، به این خاطر نباید به زودی وارد صفوف انقلاب شوند. پرورش و تجدید تربیت آنان نسبت به هر طیف و طبقه ای مشکل تر است. در صورتی که جذب صفوف انقلاب گردند و با حوصله تجدید تربیت شوند، زمانی باید به تجدید تربیت آنان بیشتر مصروف شد که صفوف حزب با ورود هرچه بیشتر زحمتکشان قوت یابد و جلو هر نوع خرابکاری در داخل حزب را گرفته بتواند. لومپن ها تهوور دارند و شبگرد اند و انقلابیون می توانند بعد از تجدید تربیت به خوبی و وجه احسن در جهت کارهای انقلاب از آنان بهره ببرند، اما باید تا مدت ها با لومپن ها با احتیاط برخورد نمایند.

ملاها:

بیشتر ملاها مربوط به طبقه خرده بورژوازی اند و تعداد کمی از آنان (کمتر از دو درصد) جزء اشراف فیودال می باشند. در افغانستان ۱۶۴ هزار مسجد رسماً ثبت وزارت حج و اوقاف است که ملاهای آن ها از طریق این وزارت معاش می گیرند. این طیف در تولید نعمات مادی هیچ نقشی ندارد و انگل وار زندگی کرده، دست به جیب مردم می باشد. ملاها علاوه بر اخذ معاش با گرفتن حق ملایی، عشر، زکات و سرسایه امرار معاش می کنند و همیشه تلاش دارند تا در رکاب قدرتمندان قرار داشته باشند و در مقابل آن نایستند. در دهات افغانستان ملای مسجد به وسیله متنفذان یا خان ها مقرر می شود، چون هر کسی که زمین و خرمن بیشتر و کلانتر داشته باشد، بیشتر به ملا گندم می دهد، لذا ملا در ده و مسجد کوشش می کند تا در جدل ها پهلوی خان بایستد و بیشتر از او حمایت کند. اکثر این ملاها در هر سال از یک ده به ده دیگر می روند و به کار ملایی می پردازند. وظیفه ملا نماز دادن به مردم، درس دادن اطفال، به فاتحه نشستن و دعا خواندن، نکاح بستن، تعویذ و تومار نوشتن می باشد که درآمد خوبی برای شان دارد.

با این که ۱۶۴ هزار مسجد و ملا در وزارت حج و اوقاف ثبت و راجستر می باشند، اما تعداد ملاهای غیر راجستر شده که به کارهای ملایی و غیر ملایی می پردازند، چند برابر اینان می باشد. در میان ملاهای سنی و شیعه محافظه کار و غیر محافظه کار، سنتی، اخوانی، بریلوی، دیوبندی، وهابی، جعفری و سلفی وجود دارد. اکثریت ملاهای افغانستان سنت گرا بوده، مجهز به افکار فیودالی می باشند و مخالف هر نوع پیشرفت و ظواهر بورژوازی هستند. ملاها با این که مستعد جاسوسی و وطنفروشی برای اشغالگران امپریالیست اند، خود را مخالف ظاهری اشغالگران دانسته، برای حفظ مناسبات فیودالی تلاش می نمایند. ملاها که نیروی انگل است و مردم را در خرافات فرو می برند، بر منافع و طرز تفکر مختلفی که دارند اختلاف نظر داشته، درین میان طالبان هیچ ملای مخالفی را نمی پذیرند. درین چند سال ده ها مولوی که اعمال طالبان را یا بنا بر طرز تفکر خاص خود و یا با امتیازگیری از امریکایی ها محکوم کرده اند، از سوی شاگردان طالب شان به قتل رسیده اند. درینجا به طور نمونه ۲۸ ملا و مولوی نامداری را که طالبان از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ در ولایت کندهار به قتل رسانیده اند، نام می گیریم:

سید امام، مولوی فیاض، ملا جانان آخند، ملا حبیب الله، مولوی محمد نبی مصداق، مولوی عبدالمنان جناب، قاری سید احمد، ملا عبدالمنان، ملا احمدالله، محمد ایاز، ملا عبدالباری آخند، مولوی فیض محمد، ملا احمدشاه، ملا عبدالله ملن گ، مولوی اخترمحمد، مولوی سید مسعودشاه آغا، ملا عبدالمالک، ملا عبدالستار، ملا عبدالمنیر، مولوی عبدالقیوم، مولوی محمد رسول، محمد رفیق آغا، قاری احمدالله، ملا عبدالاحد، ملا خدای الرحیم، ملا باران، ملا قدرت الله و ملا محمدشاه. در ولایات دیگر نیز ده ها ملا در

مخالفت های تنظیمی و طالبی میان خود به قتل رسیده اند.

زنان:

زنان در افغانستان نیم نفوس کشور را می سازند و علاوه بر ستم ملی و طبقاتی، ستم مرد را هم بر شانه می کشند. زنان طبقه خاصی را نمی سازند، بلکه شامل تمام طبقات جامعه می باشند و آنانی که زن را «طبقه» اناث می دانند، جز این که نادانی خود نسبت به طبقه و جهالت نسبت به زن را به نمایش بگذارند، چیز دیگری را به نمایش نمی گذارند. زن یک دهقان از نظر سطح زندگی، کار، سهمی که از تولید می برد، ستم و غیره نسبت به زن یک بورژوا کاملاً تفاوت دارد. به این خاطر همه زنان را عضو یک طبقه دانستن جز به نمایش گذاشتن بیسوادی چیز دیگری بوده نمی تواند.

زندگی ۹۸ درصد زنان ما وابسته به مردان است. زنان مثل مردان در شهر و ده زندگی دارند و شامل تمام طبقاتی اند که مردان آن ها را نمایندگی می کنند. زنان در تولید نعمات مادی تا حدی سهم دارند، اما با تسلط روابط فیودالی بر کل جامعه، زنان همیشه دست نگر مردان بوده و خود را وابسته به مردان می بینند. با اینکه زنان به کارهای تولیدی چون قالین بافی، خامک دوزی، بافندگی، مرغداری، جمعآوری چوب، نان پزی، آشپزی، گاوداری، نخ ریزی، خیاطی، آرایشگری، معلمی، ماموری، کارهای انجویی، گزاریشگری، تجارت، زراعت، طفلداری، نرس قابلگی و غیره مصروف کارند، اما با تمام منهنمک بودن به این کارها نقش درجه دومی در روابط اجتماعی دارند و این مردان اند که برای اجازه و یا عدم اجازه به انجام هرکاری برای زنان تصمیم می گیرند.

ولی با تحولات اخیر که بورژوازی تصمیم به استثمار مدرن زنان دارد، درین هشت سال زیادی در کارهای تولیدی شرکت یافته اند. در شهرک صنعتی هرات از ۲۰ هزار کارگر، ۶۰۰۰ آنان را زنان تشکیل می دهند که در ۱۳ فابریکه زنان نقش مدیریتی دارند. در شهرک صنعتی کابل از ۵ هزار کارگر ۲۸۰ تن آن را زنان تشکیل می دهند. بیش از ۲۷۰ زن در پروان در پروژه های زعفران کاری، ترشی سازی و خیاطی مصروف کارند. فدراسیون زنان تجارت پیشه مدعی است که ۲۰ هزار زن را به کار تجارت و کارهای ضمیمه ای آن مصروف ساخته است. در ولایت بلخ ۳۳۰۰ زن در ۴ انجمن و سه صنف به کارهای گلدوزی، خیاطی، قالین بافی، سواد آموزی، صابون سازی، مهره دوزی و تراش سنگ های قیمتی مصروف کارند. در سمنگان ۲۵۰۰ زن در صابون سازی و صنایع دستی مصروف اند. در فاریاب ۵ هزار زن در قالین بافی، نخ ریزی، خیاطی و صنایع ظریفه فعالیت دارند. کار تربیه و دوشیدن و رسیدگی به ۶۰۰ رأس گاوی را که برای کارخانه لبنیات بلخ، شیر تولید می کنند، بیشتر زنان بر عهده دارند. در غور ۴ هزار زن به کار قالین بافی مصروف اند. زنان در نورستان دو کار مهم و اساسی زراعت و جمعآوری چوب را بر عهده دارند، اما فعالیت چند سال وهابی ها و اخوانی ها درین منطقه باعث کاهش نقش زنان در کارهای زراعی و محصور شدن آنان در خانه شده است. زنان کوچی در کار مالدار، کوچگری و پذیرش شرایط دشوار خانه بدوشی کمتر از مردان نیرو خرج نمی کنند. ولی با تمام شرکت در این همه کارها، باز هم این مردان اند که برای شان تعیین ازدواج می کنند، از ازدواج شان پول می گیرند، آنان را به بد می دهند و اجازه هر نوع ضرب و شتم زنان را برای خود محفوظ می دارند. دین و سنت چنین اجازه ای را به مردان داده و به این ترتیب زنان در افغانستان با انجام چنین کارهای شاقه، جنس درجه دوم پنداشته می شوند.

دین اسلام که ستمگرانه ترین استبداد فکری نسبت به زنان را اعمال می دارد و درین مورد ملاها، تنظیم ها و طالبان نظر هماهنگ دارند، برای مرد اجازه داشتن چهار زن را در آن واحد داده، در میراث و شهادت، زن نیم مرد به حساب می آید. در کشورهای بورژوایی که ظاهراً حقوق زن و مرد با هم مساوی است، مزد زنان نسبت به مردان بسیار تفاوت دارد و در ایالات متحده امریکا که بزرگترین دموکراسی بورژوایی حاکم در جهان است و قله نظام امپریالیستی به حساب می آید، در آن در هر دو دقیقه بر یک زن تجاوز صورت می گیرد و در کشور ما که جنگسالاران و سنت گرایان از تجاوز دستجمعی بر زنان و کودکان لذت می برند، از هر ستمی بر زنان اباء نمی ورزند و در جریان رقابت های فیودالی و سگ جنگی های منافع شان به قتل زنان، به عنوان هدفی جهت به سر رساندن بدی های شان اقدام می کنند که عمق زن ستیزی مردان نسبت به زنان را نشان می دهد.

سه ستم (طبقاتی، ملی و مرد)، بر زنان زحمتکش ما تا زمانی که انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی نرسد و در دوران سوسیالیسم به حل این تضاد نپردازد، ممکن نیست زنان از قید این ستم ها رهایی یابند. بعد از اشغال کشور به وسیله امپریالیست های غربی، عده ای خاصی از زنان را برای تمثیل دموکراسی شان به استعمال گرفتند و با اینکه کثیف ترین جنگسالارن بنیادگرای اخوانی و طالبان شریعت مدار را به جاسوسی می گیرند، اما از سوی دیگر به گردن برخی زنان مدال آویخته و برخی را با اوار و پول استقبال می کنند و چون مزدوران پستی جاده صاف کن تجاوز شان به افغانستان قرار می دهند. به این صورت این وطن فروشان جاسوس را مظهر اراده و رهایی زنان افغانستان قرار می دهند که مطمئناً با آگاهی یافتن زنان زحمتکش افغانستان، روزی این جایزه ها، اوار و مدال های شان را حلقه دار ساخته و این حساب ها را از آنان خواهند گرفت.

آوارگان:

آوارگی جوانان بیکار افغانستان از اواخر دوران حاکمیت پوسیده ظاهرشاهی به ایران آغاز شد. با اینکه مردم قبایل بر مرز میان افغانستان و پاکستان از سال های دور به دو طرف خط دیورند بدون اینکه پاسپورتی در کار باشد، رفت و آمد و تجارت می کردند. در اثر خشکسالی سال ۱۳۴۹، فرار نیروی کار به ایران و کشورهای عربی حاشیه خلیج فوق العاده افزایش یافت و دولت ایران که ضرورت جدی به نیروی کار ارزان و مطیع داشت، در برابر این هجوم ممانعتی نکرد. در دوران جمهوری داوودخانی این روند افزایش یافت و مخصوصاً که روابط این حاکمیت در سال های آخر، با رژیم شاه بهبود یافت، زمینه بیشتر هجوم کارگران و دهقانان افغان به سوی ایران مساعد گشت. در آن زمان کارگران افغان به طور مجرد به ایران می رفتند و بعد از هر چند ماه با مقداری پول به افغانستان بر می گشتند. در آن زمان عموماً دهقانان و کارگران افغان روزانه تا ۵۰ تومان که معادل پنجصد افغانی بود، روزمزدی می کردند و چون در افغانستان روزمزدی ۴۰ افغانی بود و یک سیر آرد ۳۵ افغانی قیمت داشت، لذا عاید روزمره ۵۰۰ افغانی پول زیادی بود که راه را برای رفتن بیشتر دهقانان افغان به سوی ایران باز می کرد. در ۱۳۴۹ که خشکسالی مدهشی کشور را فرا گرفت، این رفت و آمدها به ایران پر حجم تر گردید.

بعد از کودتای ثور و تجاوز شوروی به افغانستان که جنگ خونینی به راه افتاد، مهاجرت های وسیع کنلوی از دهات و شهرهای افغانستان به سوی ایران، پاکستان، کشورهای عربی حاشیه خلیج، اروپا و امریکا آغاز گردید. این آوارگی شامل هر طبقه، قشر، سن و جنسی بود. آوارگان در پاکستان که به سه ملیون و در ایران به دو ملیون رسیدند، با این تفاوت که در پاکستان بیشتر در کمپ ها زندگی می کردند و از سوی کشورهای مخالف شوروی (امریکا، اروپا، کشورهای ثروتمند عربی، چین و جاپان) ملیون ها دالر به پاکستان سرازیر شده، برای آوارگان «راشن» داده می شد و آنان علاوه به کارهای تعلیمی، هوتلداری، تجارت، اسلحه فروشی، مامورهای تنظیمی، قوماندان، بادیگارد، کار مطبوعاتی و غیره مصروف بودند و کمتر ضرورت کار را می دیدند و همچنان پاکستان از هیچ کار افغان ها جلوگیری نمی کرد. اما آرام آرام برخی از افغان ها در کارخانه های تولیدی در پشاور، لاهور، فیصل آباد و کراچی نیز جذب شدند. علاوه بخشی از افغان ها که جزء زحمتکشان افغانستان بودند و حال نیز در پاکستان می باشند، در کارهای ساختمانی، خشمالی، کارهای زراعی، ترابری، کار در معادن زغال سنگ، سرکسازی، قالین بافی و غیره اشتغال داشته و امروز بیش از دو ملیون آواره در خاک پاکستان زندگی می کنند و بخش هایی از کارگران ماهر و حرفوی (مخصوصاً قالین بافی) را تابعیت پاکستانی داده، سرمایه داران پاکستانی سالانه ازین طریق ملیون ها دالر سود به جیب می زنند.

در ایران، با اینکه سران رژیم اسلامی از آوارگان حمایت کردند و علاوه بر مزدوران تنظیمی خود برای آوارگان دیگر نیز جا دادند، اما این مهاجران هیچگونه امتیاز مادی و معنوی درین کشور نداشتند. نیروی کار ارزان و مطیع این افغانان در خدمت سرمایه داران ایرانی قرار گرفته و به شدیدترین وجهی استثمار می شدند. تمام خرابی های جنگ ایران و عراق به بازوان گارگران افغان آباد شد. اکنون ۹۰ درصد افغان ها در ایران به کارگری اشتغال دارند، اما ۱۰ درصد دیگر به دکانداری، تجارت، موتروانی، فروشنده

دوره گرد و غیره مصروف اند. این کارگران با تبعیض شدید کارفرمایان ایرانی مواجه بوده و رژیم مستبد ملایی ایران نیز هیچگونه کمک و حمایتی از آوارگان افغان نمی کند. کارگران افغان در ایران آنقدر نیروی کار به کارفرمایان آن کشور تحویل می دهند که خود در اقدام به بیرون راندن کارگران افغان در ۱۳۶۳ اعتراف کردند که با این سیاست نیمی از تولید ایران را کد ماند. با تمام این ضرورت باز هم کارگران افغان در ایران هیچ مصونیتی نداشته و همیشه مورد پیگرد، توهین و تحقیر قرار می گیرند.

بخشی از افغان ها در عربستان سعودی، امارات، کویت و عمان نیز زندگی دارند که تعداد شان درین کشورها تا ۳۰۰ هزار نفر می رسد که بیشتر شان از ولایات جنوب کشور می باشد. اکثر این آوارگان بدون خانواده های شان به این کشورها رفته اند، برخی از پاسپورت افغانی و برخی از شناخت کارت پاکستانی استفاده کرده اند. مزد آنان نسبت به کار در ایران و پاکستان بیشتر می باشد. برخی ازین کارگران که از کشورهای حاشیه خلیج برگشته اند، در افغانستان و پاکستان در موقعیت خرده بورژوازی مرفه قرار گرفته و به کارهای سودآوری پرداخته اند. آنان زمین خریده، فروشگاه و هتل باز کرده، صاحب موتر شده و به این صورت می بینیم که سطح زندگی درین کشورها نسبت به جوامع فقیری مثل افغانستان چقدر تفاوت دارد. درین کشورها تا حدی برای کارگران افغان مصونیت وجود دارد و تحقیر ایرانی را نمی بینند.

در اروپا و امریکا نیز حدود ۲ صد هزار افغان زندگی می کنند که بسیاری شان طی سال های جنگ به این دو قاره آواره شده، اکثر شان در کارهای تولیدی و خدماتی مصروف کار اند. نسبت به هر جایی بیشتر مصونیت شغلی دارند و برخی از آنان بعد از ۱۱ سپتمبر به شکل کارمند، سرمایه گذار، مترجم و غیره با نیروهای غربی آورده شده اند و نسبت به باشندگان افغانستان از زندگی بسیار بالایی برخوردار می باشند.

بیش از ۸۰ درصد آوارگان افغان در خارج از کشور به کارگری و فروش نیروی کار خود مصروف اند و به این خاطر جزئی از زحمتکشان کشور به حساب می آیند و در انقلاب دموکراتیک نوین در کنار حزب طبقه کارگر قرار می گیرند. کارگران افغان در خارج از کشور، در کنار کارگران این کشورها و زندگی باهمی با آنان به درک های خاصی می رسند و با اینکه جزئی از طبقه کارگر کشور ما نه، که بخشی از زحمتکشان ما به حساب می آیند، به این خاطر می توانند با برگشت در انقلاب نقش مهمی را ایفا نمایند.

کلام آخر

با اینکه این تحلیل بی عیب و نقص نیست، اما کار جمعی اکثر اعضا و هواداران سازمان انقلابی افغانستان است که مطمئناً تا حال چپ انقلابی افغانستان قادر به ترتیب آن نشده و ارقامی که در محاسبه نیروهای طبقاتی کشور ما آمده، با اینکه کاملاً دقیق نیست اما بسیار نادقیق هم نبوده و از منابع مختلف گرفته شده است. با تمام این ها تحلیل فوق، باب بزرگی به سوی انقلابیون پرولتری باز می نماید که در پرتو آن از یک طرف سیمای جامعه افغانستان را به طور واقعی بشناسند و از سوی دیگر دوستان و دشمنان طبقاتی شان را روشنتر دریابند تا به آسانی به فتح قله های پیروزی نایل آیند و بیرق ظفرنمون انقلاب پرولتاریایی را درین پرتو بر قله های شرف و آزادی به اهتزاز در آرند. با این آرزو چشم به راه انتقادات سالم و رفیقانه شما هستیم.

مرگ بر امپریالیزم

در راه سوسیالیزم، به پیش

جدی ۱۳۸۸

منابع:

- ۱- افغانستان در مسیر تاریخ - میر غلام محمد غبار
- ۲- افغانستان در پنج قرن اخیر - میر محمد صدیق فرهنگ
- ۳- سایت آيسا و اداره آيسا
- ۴- سایت وزارت مخابرات
- ۵- مجله ثروت
- ۶- مجله پانگوالی
- ۷- مجله اقتصاد
- ۸- رادیو آزادی
- ۹- رادیو بی بی سی
- ۱۰- رادیو کلید
- ۱۱- احصایه سالانه
- ۱۲- سایت وزارت اقتصاد
- ۱۳- سایت وزارت زراعت
- ۱۴- سایت روشن
- ۱۵- سایت افغان بیسیم
- ۱۶- گزارش سالانه بانکداری
- ۱۷- مجله اقتصاد بازار - اتاق تجارت و صنایع
- ۱۸- ارزیابی فقر و بیکاری سال ۲۰۰۷ کمیسیون حقوق بشر
- ۱۹- قانون مالیات بر عایدات سال ۱۳۸۸

